

فاشیسم، ڈائوس مدرن سرمایہ داری معاصر

حسن معارفی پور



فاشیسم ژانوسِ مدرنِ سرمایہ‌داریِ معاصر

فاشیسم، ژانوسِ مدرنِ سرمایہ‌داریِ معاصر

حسن معارفی پور

فهرست

- پیش‌گفتار ۶
- مقدمه ۱۲
- فاشیسم به عنوان زیباسازی شرارت ۳۲
- فاشیسم‌ها و تعاریف متفاوت ۳۹
- 44... فاشیسم پاسخ اولترا ارتجاعی و بربرستی به بحران سرمایه‌داری
- درباره‌ی ساختار اقتصادی و طبقاتی فاشیسم ۴۹
- آزادی مذهبی و جنگ فاشیست‌ها ۵۵
- کارل اشمیت از نقد لیبرالیسم تا حمایت از فاشیسم ۵۹
- کوتاه در مورد کارل شمیت ۵۹
- اشمیت و نقد لیبرالیسم، بازخوانی چپ از یک فاشیست ۶۱
- نتیجه‌گیری موقت ۶۵
- کویرفرونت به عنوان معضل جامعه‌ی معاصر ۶۷
- در مورد عروج جریان‌ات راست افراطی و نئوفاشیستی در آلمان .. ۷۵

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

- خطرِ عروجِ مجددِ فاشیسم در آلمان ۸۸
- نگاهی کوتاه به حزبِ آلترناتیو برای آلمان ۹۴
- برنامه و مطالباتِ حزبِ آلترناتیو برای آلمان ۹۸
- بحران اقتصادی، توروم و نقش سیاست‌های مالیاتی در تقویت
فاشیسم جدید در آلمان ۱۰۷
- نگاهی به وضعیت احزاب سیاسی در آلمان ۱۱۰
- مارش احزاب بورژوازی به سمت فاشیسم ۱۱۳
- فاشیسم دیجیتال ۱۲۱
- فاشیسم اینفلونسر و اینفلونسر فاشیست ۱۲۶
- خصلت‌های انسان‌های حامل ایدئولوژی فاشیستی ۱۲۹
- موخره ۱۳۳
- منابع ۱۳۸

این کتابچه که در حقیقت فشرده‌ترین فرم تحقیقات نگارنده در مورد فاشیسم است را به رفیق خوب و عزیزم سارا احسان تقدیم می‌کنم، که در تمام این سال‌ها پرچمدار اتحاد انترناسیونالیستی بین تمام انسان‌های تحت‌ستم و مبارزه با راسیسم و فاشیسم در ایران و آلمان بوده و هست.

کتابچه‌ی پیش‌رو تلاشی انتقادی برای بازنمایی چهره‌ی فاشیسم‌های متفاوت و ارائه‌ی فهم بنیادین پدیده‌ی از این ژانوس‌مدرن با اتکا به نظریات متفکرین مختلف و بررسی جنبش‌های اجتماعی و ایدئولوژی‌های متفاوت فاشیستی است. نگارنده از یک طرف با برجسته کردن نگاه والتر بنیامین^۲ در این زمینه یعنی تعریف فاشیسم به عنوان شکلی از زیباجلوه دادن شرارت یا زیبا نشان دادن امر سیاست به ویژه در ارتباط با جنگ و ملیتاریسم تلاش می‌کند در گام اول یک تعریف کلی برای بازنمایی جریان‌ات فاشیستی مختلف ارائه دهد. همچنین تلاش می‌شود که فاشیسم را به عنوان یک واکنش ملیتانت و ضدانقلابی به وضعیت بحرانی در نظام سرمایه‌داری معرفی شود که در قالب اقتدارگرایی افراطی بروز می‌کند.

در کنار این تلاش تئوریک برای تعریف فاشیسم‌ها، بازنمایی فاشیسم تاریخی و فاشیسم معاصر تلاش می‌شود که راهکار برون رفت از بن‌بست سیاسی‌ایی، که جامعه‌ی بورژوازی به بشریت تحمیل کرده و می‌کند بن‌بستهایی که پاسخ سیاسی بورژوازی به آن چیزی جز فاشیسم تولید نمی‌کند، نشان داده شود.

این مطلب به هیچ وجه نباید به عنوان یک تحقیق تاریخی در مورد فاشیسم نگریسته شود، اگرچه نگارنده ناچار است اینجا و آنجا به بررسی

^۱ در افسانه‌های یونانی ژانوس اسطوره‌ای است که دو تا صورت دارد و هم می‌تواند پشت سر خود را نگاه کند و هم چلو پای خود را. ژانوس را معمولاً در مورد ناسیونالیسم به کار می‌برند. من اینجا از ژانوس هزار چهره برای نمایش چهره‌های متعدد فاشیسم نژادی، فاشیسم ملی‌گرا، فاشیسم بنیادگرا، فاشیسم کلریکال، فاشیسم نتولیبرال، فاشیسم فرهنگی، فاشیسم مکارتیستی، فاشیسم آنتی‌کمونیستی و فاشیسم صهیونیستی استفاده کرده‌ام. امیدوارم نگارنده با خواندن این جزوه تصویر تقریباً کاملی از فاشیسم‌های مختلف را به دست بیاورد.

^۲ Walter Bendix Schönflies Benjamin (1892 – 1940)

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

تاریخ این آن جریان فاشیستی بپردازد. در این تحقیق اگرچه تلاش شده است با فاکتور گرفتن نازیسم به عنوان وحشیانه‌ترین و درنده‌ترین شکل فاشیسم، اشکال مختلف فاشیسم نقد و بررسی شوند، اما نگارنده بر این باور است که تقلیل فاشیسم‌ها به نازیسم کاری نادرست است و باعث کج‌فهمی برای فهم فاشیسم‌های متفاوت می‌شود. از آنجایی که صاحب این قلم در آلمان زندگی می‌کند بررسی فاشیسم آلمانی، آلمان پسا فاشیستی بعد از جنگ و همچنین جنبش‌های فاشیستی معاصر در آلمان جایگاه ویژه‌ی در این تحقیق دارند. همچنین تلاش شده است بررسی آینده‌ی فاشیسم از سپهر تحلیلی از اوضاع معاصر آلمان و اروپا به شکلی رئالیستی بازنمایی شود تا جایگاه واقعی احزاب و نیروهای سیاسی راست بیشتر مشخص شود و خطر مجدد فاشیسم در شکل دیگری مطرح شود. شاید اینجا مجال نباشد که تمام اشکال مختلف فاشیسم مورد ارزیابی دقیق قرار گرفته شوند و حتما نیست، صاحب این قلم در مقالات و مطالب مختلف اما تلاش کرده است زوایای مختلف و پنهان جریانات فاشیستی چه فاشیسم آریایی و رومانتیک، چه فاشیسم صهیونیستی و اسلامی و چه فاشیسم اروپایی معاصر یعنی نئوفاشیسم فرهنگی را قابل رویت کند. این مجموعه اما تصویری موجز و در عین حال تئوریک از فاشیسم‌های مختلف و تعاریف مختلف از فاشیسم است. از نظر نگارنده خواندن این مجموعه می‌تواند کمک بزرگی به داشتن یک تصویر کلی از فاشیسم بکند.

برای این مسئله لازم دانستم که بخشی از تحلیل‌ها و مصاحبه‌های خود را که با رسانه‌هایی همچون رادیو کوچه قبل از دوران عروج جریان

فاشیسم ژانوسِ مدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

مسلمان‌فویبای موسوم به پگیدا که پایه‌ی خیابانی احزاب نئوفاشیستی است و همچنین نقدهای فاشیستی به مذهب از زاویه‌ی دید راست‌های افراطی و اکس‌مسلم و جریان‌ات مسلمان‌ستیز فاشیستی را بیاورم تا ماهیت کوپرفرونت این مدل از نئوفاشیسم‌ها را نشان دهم. نئوفاشیسم‌هایی که پشت نقاب و مفاهیم توخالی همچون "کمونیسم" "کارگری" و "مدرن" خود را پنهان می‌کند، اما از لحاظ موضع طبقاتی موضع سرمایه‌داری استعمارگر را نمایندگی می‌کند و از لحاظ سیاسی به جریان راست افراطی و نئوفاشیسم اروپایی بیشترین همسویی را دارد و مواضع نئوفاشیسم را مو به مو دنبال کرده و نُسخوار می‌کند. حتی کسی مثل حامد عبدالصمد بعد از آن‌که ابعاد فجایع انس‌انی در غزه در نتیجه‌ی یک جنوساید مورد حمایت دولت آلمان را دید، از مواضع جریان "اکس‌مسلم" فاصله گرفت و شروع به نقد دولت آلمان و سیاست‌های حاکم در این کشور در قبال اسرائیل کرد. این مسئله تا جایی پیش رفته است، که موضع فاشیست‌های فناتیک سلطنت‌طلب را به سختی بتوان از موضع این جریان موسوم به اکس‌مسلم و "حزب کمونیست کارگری" جدا کرد. بخشی از این تحقیق را برای رادیو زمانه نوشته بودم و در قالب مقاله‌ی کوتاه در سایت رادیو زمانه بنا به ضرورت منتشر شده است. بخش‌های دیگر کم و بیش محصول سال‌ها سر و کله زدن با انسان‌های مختلف بر سر موضوع فاشیسم و همچنین سال‌ها بررسی کتاب‌ها و تئوری‌های مختلف در این زمینه است، که کم و بیش در قالب‌های مختلف شفاهی و نوشتاری به زبان‌های مختلف منتشر شده‌اند. این مسئله اتفاقاً نه‌تنها از اهمیت موضوع کم نمی‌کند،

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

بلکه اتفاقاً خواندن کل این تحقیق تصویر جامع‌تری از معمای فاشیسم ارائه می‌دهد.

یکی از متفکران برجسته‌ی کویرفرونت کسی جز کارل اشمیت^۳ نیست که با اتکا به ادبیات مارکسیستی در تلاش بود یک نقد فاشیستی را به پارلمان‌تاریسم مطرح کند. در یک فصل از این جزوه به صورت خلاصه به کارل اشمیت پرداخته‌ام. جمع‌آوری و بازنویسی این مطالب در قالب جزوه می‌تواند تصویر مناسب‌تری از کلیت فاشیسم در اختیار مخاطب قرار دهد. بخشی از این جزوه در سایت رادیو زمانه جدیداً منتشر شده است و بخش مهمی توسط نگارنده در ماه‌های آخر جمع‌آوری شده و به رشته‌ی تحریر در آمده است.

یکی دیگر از اهداف این جزوه، روشن‌تر کردن چگونگی فعالیت نیروهای انقلابی در شرایط و وضعیت سیاسی آلمان به‌ویژه برای آن دسته از کسانی مطالب صاحب این قلم را دنبال می‌کنند و نهایتاً به یک نتیجه‌گیری انضمامی از این مقالات برای مقابله با کلیت نظام سرمایه‌داری لیبرال و فاشیستی است.

صحبت کردن از یک شکل از فاشیسم به نظر نگارنده کاملاً اشتباه است، چون فاشیسم کلاسیک و تاریخی همچون ناسیونالیسم و لیبرالیسم چهره‌های متفاوتی از خود نشان داده است و تابع شرایط فرهنگی و جغرافیایی از کشوری به کشور دیگر سیاست‌های متفاوتی اتخاذ کرده است. فاشیسم‌های معاصر هم همچون فاشیسم‌های کلاسیک دقیقاً

³ Carl Schmitt (1888 – 1985)

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

ژانوس‌های هزار چهره است. آنچه مسلم است، این است که تمام رژیم‌ها و جریان‌ات فاشیستی کلاسیک و معاصر علی‌رغم هر ادعایی که داشته و دارند، خواستگاه طبقاتی سرمایه را نمایندگی می‌کنند و از حامیان سرسخت مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و بندگی انسان تحت‌ستم بوده و هستند. بنابراین لازم است از فاشیسم‌ها و نه یک فاشیسم صحبت کرد. تاکید بر این مسئله باعث می‌شود که ما دچار این مشکل نشویم که جریان‌ات فاشیستی مخالف خود را از زیر بار نقد جدی آنتی‌فاشیستی و مارکسیستی بیرون بیاورند.

همانطور که صحبت کردن از تنها یک فاشیسم نمی‌تواند درست باشد، صحبت کردن از یک جنبش آنتی‌فاشیستی یکدست نمی‌تواند درست باشد. بی دلیل نیست که ولفگانگ فریتز هاوگ به درست درست از "آنتی‌فاشیسم ناتوان" تا "لطف و ترحم برای تولد با تاخیر" صحبت می‌کند.⁴ آنتی‌فاشیسم لیبرالی، در حقیقت هیچ خطری برای فاشیسم نه‌تنها ایجا نمی‌کند، بلکه با حمله به کمونیست‌ها و جریان چپ به اشکال مختلف ایدئولوژیک و سیاسی زمینه برای قدرت‌گیری فاشیسم را فراهم می‌کند. لیبرالیسم بزرگترین حامی تاریخی فاشیسم بوده و هر زمان خود لیبرالیسم دچار بحران مشروعیت شده است برای حفظ مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و ادامه‌ی سلطه‌ی سرمایه‌داری به روش‌های خشونت‌آمیز و تروریستی از اعلام حکومت نظامی گرفته تا تبدیل حکومت نظامی به سیاست روز استفاده کرده است. حکومت نظامی هیتلری باشد، یا

⁴ vgl. Wolfgang Fritz Haug, *Vom hilflosen Antifaschismus zur Gnade der späten Geburt*, 2., erw. Aufl (Argument, 1993).

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

موسولینی، فرانکو، قوانین استثنائی دهه‌ی شصت در آلمان، مکارتیسم در آمریکا تا رژیم فاشیست سوهارتو در اندونزی، حکومت نظامی رژیم فاشیستی پیونشه تا حکومت نظامی فاشیستی رژیم اسلامی ایران و داعش و طالبان و غیره، تنها نمونه‌های متفاوت فاشیسم در جوامع مختلف بوده و هستید. بخشی از این کتابچه در حقیقت مقالات و گفتگوهای هستند که در دوره‌های مختلف بنا به ضرورت منتشر شده‌اند.

نسخه‌ی فعلی پیش‌روی مخاطب مورد بازبینی و ویرایش دقیق قرار گرفته است، بدون اینکه محتوای مقالاتی که قبلاً منتشر شده‌اند، دستکاری شده باشند. در این کتابچه تلاش شده است از یک طرف به شکل تئوریک و سیاسی فاشیسم مورد ارزیابی قرار گرفته شود و از طرف دیگر با بررسی کوتاه بررسی شکل‌گیری جریان‌های فاشیستی به ویژه در آلمان و تداوم این فاشیسم در اشکال مختلف پارلمنتاریستی چهره‌های رنگارنگ فاشیسم تا حدودی نشان داده شود و همزمان با بررسی زمینه‌های مادی و اجتماعی شکل‌گیری فاشیسم‌های جدید تصویری از جریان‌های فاشیستی معاصر ارائه شود. امیدوارم این تحقیق بتواند سوالات زیادی را در ذهن مخاطبان ایجاد کند و مخاطب با خواندن این کتابچه بخشی از سوالات ذهنی‌اش پاسخ بگیرد. از تمام رفقای که در ویرایش و بهتر کردن این کتابچه از طریق ویرایش ادبی و محتوایی تشکر می‌کنم. همچنین لازم است از رفیق عزیز که کار صفحه‌آرایی و درست کردن جلد را به‌عهده گرفته است، صمیمانه تشکر کنم.

متن پیش‌رو محصول بررسی‌های تئوریک پدیده‌ی فاشیسم در سال‌های مختلف و جمع‌آوری و بازاندیشی و بازبینی یک سری مطالب، مقالات و مصاحبه‌هایی است که نگارنده‌ی این سطور آن را در دوره‌های مختلف به رشته‌ی تحریر درآورده است. بررسی‌های پیش‌رو تنها یک بررسی آکادمیک و بی‌طرفانه از جانب نگارنده نبوده و نیستند و فاشیسم، ناسیونالیسم و دیگر اندیشه و ایدئولوژی‌ها به صورت یک‌سری مفاهیم انتزاعی و هرمونتیک دور از واقعیت اجتماعی برای نگارنده نمود پیدا نمی‌کنند، بلکه صاحب این قلم پدیده‌ی فاشیسم و پدیده‌های مشابه را برخاسته از جنبش‌های اجتماعی مشخصی در دوران تاریخی مشخص و پاسخ بورژوازی به وضعیت بحرانی بررسی می‌کند. بنابراین تلاش کرده‌ام از زاویه‌ای دید ماتریالیسم تاریخی مارکس و انگلس با بررسی جریانات، ایدئولوژی‌ها، جنبش‌ها و دولت‌های فاشیستی در گذشته و حال پردازم. برخلاف تفکر حاکم مبنی بر اینکه فاشیسم تنها "یک شیوه‌ی حاکمیت"، یا "نماینده‌ی سرمایه‌ی مالی" و یا "سرمایه‌داری دوران بحران" است، تلاش کرده‌ام با بررسی‌های تاریخی نظر دیگری را به پیش ببرم که همه‌جانگی فاشیسم را مدنظر دارد.

این باور احمقانه که فاشیسم تنها یک شیوه از حاکمیت در گذشته است، حاکمیتی که از جانب جریان یا جریانات خاصی در بخشی از تاریخ در کشورهای خاصی یعنی در ایتالیا و آلمان یا در اسپانیا، ژاپن، برزیل، وجود داشته و نمایندگی شده است و دیگر از موضوعیت تاریخی افتاده و به تاریخ پیوسته است، ناشی از یک کج‌فهمی معرفت‌شناختی است که از یک طرف بررسی ماتریالیستی و تاریخی در برخورد به جنبش‌های

فاشیسم ژانوسِ مدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

اجتماعی و بررسی دلایل شکل‌گیری ایدئولوژی فاشیستی، را کنار می‌گذارد و از طرف دیگر مانعی بر سر راه شناخت دقیق جریان‌ات نئوفاشیستی معاصر خواهد بود، جریان‌اتی که در ابعاد وسیع دوباره به میدان آمده و از طریق تغییر فرم خود و تغییر فرم گفتمان در تلاش برای پنهان کردن ماهیت حقیقی خود پشت یک فرم دروغین هستند.

فاشیسم برای بخش زیادی از مردم به مثابه‌ی نوعی ارتجاع مطلق قلمداد می‌شود، این در حالی است که فاشیسم بدون مدرنیته غیرممکن است. فاشیسم به دنبال بهره‌گیری از تمام ابزار و آلات جهان مدرن برای تحمیل اقتدارگرایی است. بنابراین فاشیسم رابطه‌ی تنگاتنگی با مدرنیته دارد و بدون سرمایه‌داری مدرن امکان شکل‌گیری فاشیسم ممکن نبوده و نیست، بنابراین صحبت کردن از فاشیسم به عنوان یک مسئله‌ی پیشاسرمایه‌دارانه کاملاً انحرافی است.

فاشیسم اتفاقاً در جهان معاصر و در شرایطی که ما زندگی می‌کنیم، به مثابه‌ی یک نوع مقاومت ضدانقلابی، شکلی از شورشگری اقتدارگرایانه، جنبش تئوری توطئه و انکار ویروس کرونا، جنبش مهاجرستیز، جریان راست‌فرهنگی مدافع پلورالیسم اتنیکی، جریان راست جدید که خواهان بازسازی راست قدیم، جریان‌ات عرفانی و درویش‌مسلك به ظاهر مدافع محیط‌زیست یا اکوفاشیست و در قالب ایدئولوژی‌های متفاوت و احزاب و سازمان‌های پارلمانتاریست مدافع اقتدارگرایی افراطی و ملیتاریسم و یا جریان‌ات موسوم به اپوزیسیون راست پروغرب در اکثر کشورهای غربی و شرقی حضور گسترده و زنده دارد. به تعبیر دیگر

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر فاشیسم یکی از خطرهای جدی جامعه‌ی معاصر است و خودش را با تغییر شرایط تطبیق داده است و فرم‌های متفاوت بومی، ملی و بین‌المللی به خود گرفته است. احزاب و جریان‌ات راست افراطی از جناح راست افراطی جمهوری خواهان در آمریکا که پشت اظهارات فاشیستی یک لمپن مثل ترامپ قرار گرفتند و هنوز از او دفاع می‌کنند گرفته تا احزابی همچون حزب آلترناتیو برای آلمان، دولت‌های اولتراراست و فاشیستی همچون دولت فاشیستی مجارستان و ویکتور اربان⁵ و دولت‌های راست افراطی پساتحاد جماهیر شوروی از رژیم روسیه گرفته تا رژیم راستگرا و فاشیست دوست مولتی‌میلیونرهای اوکراین و احزاب نئوفاشیستی در فرانسه همچون فرونت ناسیونال⁶ به رهبری ماری لوپن⁷ فاشیسم معاصر که در قالب "راست جدید" و جریان‌ات موسوم به هویت‌گرا یا Identitär به شدت در سطح انترناسیونالیستی مشغول سازماندهی فاشیست‌ها و انتلکچوال‌های راست جدید در آکادمی‌ها و خیابان و شکل دادن به یک شبکه‌ی انترناسیونال فاشیستی است؛⁸ این مسئله به حدی جدی است که دول بورژوازی که همیشه خطر فاشیسم را انکار کردند، نتوانستند مانع رابطه‌ی تروریست فاشیست نیوزلاند با جریان‌ات نئوفاشیستی هویت‌گرا در اتریش و آلمان شوند. فاشیسم جدید که در منطقه‌ی خاکستری بین

⁵ Viktor Mihály Orbán (1963-)

⁶ Front National

یک حزب راست افراطی نئوفاشیستی با نفوذ گسترده در فرانسه و در تلاش برای متحقق کردن ایده‌های پیش‌فراوان راست جدید یعنی قدرت‌گیری و تسخیر تمام ارگان‌های دولتی از طریق نفوذ فرهنگی در درون نهادها و موسسات دولتی و فتح از درون به شکل اسب ترویا

⁷ Marion Le Pen (1968-)

سیاستمدار نئوفاشیست و رهبر حزب فرونت ناسیونال است.

⁸ vgl. Julian Bruns u. a., *Die Identitären: Handbuch zur Jugendbewegung der Neuen Rechten in Europa*, 4. Auflage (Unrast Verlag, 2018).

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

بورژوازی لیبرال و اقتدارگرایی فاشیستی در حرکت است یک پدیده‌ی همزمانی ناهمزمان است. همزمان از "مدرنیته" و "ارزش‌های فرهنگی مدرن صحبت می‌کند و مهاجران را محکوم می‌کند که این ارزش‌ها را رعایت نمی‌کنند و از طرف دیگر نافش به سنت‌گرایی بند است و اقتدار و سروری نژاد سفید، طبقه‌ی آریستوکرات و طبقات بالا را با اتکا به سنت‌های خرافی و افسانه و اسطوره می‌خواهد ابدی و ازلی جلوه دهد. نئوفاشیسم معاصر جایی که لازم باشد به سبک "ناسیونال‌بلشویسم" یا مدافعان "انقلاب محافظه‌کارانه" از ترمینولوژی‌های شبه‌انقلابی و حتی شبه‌مارکسیستی بهره می‌گیرد و حتی از روش‌های سازماندهی انقلابی و کمونیستی از جمله کادرپروری و کادرسازی، اما وقتی که به نتیجه‌گیری استراتژیک می‌رسد، این جریان هیچ ابایی ندارد که از مدرن‌ترین ابزارهای سرمایه‌دارانه برای تثبیت منافع بورژوازی استفاده کند. بنابراین نئوفاشیسم می‌تواند در شکل نوعی شبه‌انقلابی‌گری به نسبت زنده کردن سلطه‌ی گذشته بروز کند، اما "انقلاب محافظه‌کارانه"ی فاشیستی چیزی جز ضدانقلابی‌گری ملیتانت برای در هم کوبیدن انقلاب واقعی و توده‌های کارگر و تحت‌ستم نیست.

هرگونه پژوهش در باب فاشیسم باید با بررسی جریان محافظه‌کاری و ضدانقلابی - این پدران واقعی فاشیسم - با بررسی فلسفه‌ی عقل‌ستیزی در ساحت اندیشه و پراکسیس و همچنین بررسی رژیم‌های بناپارتیستی همراه باشد. در این اثر تلاش شده است نمایندگان عقل‌ستیزی و محافظه‌کاری و همچنین رژیم‌های بناپارتیستی با مراجعه به نظریات

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر نویسندگان مارکسیست همچون جرج لوکاچ؛⁹ مراجعه به تحقیقات لئو تروتسکی¹ در مورد رابطه‌ی فاشیسم و بناپارتیسم، بررسی تحلیل‌های آگوست تایلهايمر¹ در مورد فاشیسم به مثابه‌ی بناپارتیسم قرن بیستمی، نظریات اتو باور² و والتر بنیامین و قبل از همه آثار بی نظیر راینهارد کوئیل در این حوزه و همزمان با بهره‌گیری از نظریه‌ی "نقد زیبایی‌شناسی کالایی"³ ولفگانگ فریتز هاوگ، از زاویه‌ی رهایی‌مورد بررسی و نقد جدی قرار داده شوند تا ماهیت این جریانات برای مخاطب روشن شود.

هر دوره از تاریخ تکامل بشر همواره سه جریان عمده در ساحت ایدئولوژیک، سیاسی و طبقاتی بر سر سوژگی در مواجهه با تغییر و تحولات اجتماعی شکل می‌گیرند. سراسر تاریخ از یک طرف عرصه‌ی مبارزه‌ی بر سر تحمیل سوژگی بین جریانات و سوژه‌های متفاوت بوده است. این سه جریان از گذشته تاکنون وجود داشته و خود را در اشکال مختلف بازتولید کرده‌اند.

جریان اول یک جریان انقلابی است که می‌خواهد از طریق یک دگرگونی ریشه‌ای و رادیکال در مناسبات تولیدی، مناسبات فرهنگی و اخلاقی حاکم را تغییر دهد. به عنوان مثال، می‌توان روبسپیر⁴ را نماینده‌ی اصلی این جریان فکری در انقلاب کبیر فرانسه تلقی کرد. کسی که تحت‌تأثیر اندیشه‌های ژان ژاک روسو و بخصوص "قرارداد اجتماعی"⁵ بود.

⁹ Georg Lukács (1885-1971)

¹ Leo Trotzki (1879-1940) ⁰

¹ August Thalheimer (1884 – 1948)

¹ Otto Bauer (1881 – 1938) ²

¹ Kritik der Warenästhetik von W.F.Haug

¹ Maximilien de Robespierre (1758-1794)

¹ The Social Contract ⁵

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

اما در دوره‌ی انقلاب با بیانیه‌ی خود رادیکال‌ترین برداشت دوران خود را از انقلاب و حقوق بشر ارائه داد. روبسپیر در ۲۲ اکتبر ۱۷۸۹ در یک سخنرانی تاریخی در پارلمان بورژوازی بر روی حقوق بشر و حقوق شهروندی تأکید می‌کند و از شرکت تمام شهروندان و انسان‌ها دفاع می‌کند. ماکسیمیلیان روبسپیر به عنوان رادیکال‌ترین چهره‌ی ژاکوبین‌ها از حقوق تمام انسان‌ها، حق آزادی، حق مالکیت، حق آزادی بیان و مقاومت در مقابل خشونت دولتی دفاع می‌کند.^۶ در برابر او شاهد نمایندگان محافظه‌کار و ارتجاعی ضدانقلاب و ستایشگران فرهنگ گذشته هستیم که بازتاب سیاست ارتجاعی جریان بورژوازی محافظه‌کار تازه و یا جریان سلطنت‌خواهان به‌زیرکشیده از قدرت بود.

در انگلستان ادmond برک^۷ نماینده‌ی یکی از ارتجاعی‌ترین گرایش‌ها محافظه‌کاری بود که در کتابی با نام "تأملاتی بر انقلاب در فرانسه"^۸ حمله‌ای همه‌جانبه به رادیکالیسم انقلاب کبیر تدارک دید و بازگشت به فئودالیسم ساقط‌شده را به عنوان راهکار معرفی و این حرکت قهقرایی را با پناه‌بردن به تعالیم دین مسیح توجیه کرد. جوزف دمیسره به عنوان نماینده‌ی فکری ارتجاعی‌ترین جریان در پروسه‌ی انقلاب یعنی بوربون‌ها، در راستای تفکرات ضدانقلابی ادmond برک، از حاکمیت مطلق و سلطنتی بوربون‌ها بر فرانسه دفاع می‌کرد. در کنار او می‌توان از الکسی دتوکویل^۹

¹ <https://www.youtube.com/watch?v=KyxdMBqDVd0>

https://www.rosalux.de/fileadmin/rls_uploads/pdfs/Utopie_kreativ/63/63Bock.pdf

¹ Edmund Burke (1729 – 1797) ⁷

¹ Reflections on the Revolution in France Edmund Burke, Betrachtungen über die Französische Revolution, hg. von Dieter Heinrich (Suhrkamp, 1967).

¹ Alexis Charles Henri Clérel, comte de Tocqueville (1895-1859)

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر هم‌نام برد که یک سلطنت‌طلب دوآتشه بود. در خارج از فرانسه هم بودند کسانی مانند خوان دونسکو کورتز؛^۲ دیپلمات اسپانیولی و ضدانقلاب پیرو سلطنت مطلق کلیسا که دیدگاه‌های مشابه‌ای را نمایندگی می‌کردند و با تمام قدرت به انقلاب و انقلابی‌گری می‌تاختند!

هدف تلاش دادن دقیق اشتراکاتِ فاشیسم به‌مثابه ایدئولوژی ضدانقلابی را با جریان‌ات ضدانقلابی پیشافاشیستی نشان است که در فصل "کویرفرونت" در همین کتاب به آن پرداخته‌ام، است. بی‌دلیل نیست که یکی از متفکران نازی، کارل شمیت، برای توجیه حکومت‌نظامی مداوم هیتلری، جنگ مداوم برای تثبیت سلطه‌ی مطلق و بلامنازع دولت بر جامعه را با مراجعه به تئوری‌های ادموند برک،^۲ جوزف دمسیتره^۳ و دنسکو کورتز^۴ از نو تئوریزه و توجیه می‌کند. هدف من مانند مورخ برجسته‌ی آنتی‌فاشیست بریتانیایی یعنی مارک نئوکلوس نشان دادن رابطه‌ی تنگاتنگ بین محافظه‌کاری و ضدانقلابی‌گری (که می‌تواند در فرم انقلابی‌گری پوشالی و مصنوعی ظاهر شود) با فاشیسم است.^۵

ایدئولوژی‌های فاشیستی بر بنیاد یک جنگ دائمی و یک حکومت نظامی مداوم و تباهی عقل استوار است.^۶ جنگ دائمی یا جنگ کامل

² Juan Donoso Cortés (1809 – 1853)

² vgl. Burke, *Betrachtungen über die Französische Revolution*.

² Edmund Burke (1729-1797) ²

² Joseph de Maister (1753-1821) ³

² Donoso Cortés (1809-1853) ⁴

² vgl. Mark Neocleous, *Fascism, Concepts in Social Thought* (Univ. of Minnesota Press, 1997).

² vgl. Georg Lukács, *Die Zerstörung der Vernunft*, hg. von Frank Benseler, Georg Lukács Werke 9 (Luchterhand, 1962).

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

مفهومی است که ارنست یونگر^۷ به کار می‌برد. کارل اشمیت و ارنست فورستهورف^۸ از دولت مطلق صحبت می‌کنند، موسولینی از دولت توتالیتیر که بر پایه‌ی یک حکومت نظامی مداوم صحبت می‌کند. این وضعیت حکومت نظامی به حاکمان فاشیست امکان می‌دهد که هرگونه مطالبه‌ی مردم را به بهانه‌ی اینکه "اکنون در شرایط ویژه به سر می‌بریم" سرکوب کند. آنچه کارل اشمیت به دنبال آن است یعنی شکل دادن به یک "دولت مطلق" که دولت قانون را کنار می‌گذارد و از طریق شکل دادن به یک حکومت نظامی مداوم به پلیسی که در خیابان است، جایگاه قاضی می‌دهد.

تصور شکل دادن به حکومت نظامی مداوم به عنوان یک پرنسیپ فاشیستی هم در مورد فاشیسم ایتالیایی و هم درباره نازیسم هیتلری و هم رژیم فاشیست اسلامی ایران صادق است و حتی توسط رژیم‌های بناپارتیستی گذشته، رژیم لوئی بناپارت و آدولف تی‌یر^۹ در قرن نوزدهم، رژیم سابق ایران و رژیم بناپارتیستی آردوغان این شکل از حاکمیت اجرا می‌شود. اینجاست که باید این تصور که یک دیوار چین بین فاشیسم و بناپارتیسم، فاشیسم و محافظه‌کاری افراطی وجود دارد را دور انداخت و از طریق بررسی کنکرت جریان نئومحافظه‌کاری جدید و

² Ernst Jünger (1895-1998) 7

² Ernst Forsthoff (1902-1074) 8

²⁴ **Adolf Thiers (1797-1877)**

آدولف تی‌یر دیکتاتور جنایتکار و مورخی بود که بعد از سقوط حکومت لوئی بناپارت در جنگی با پروس بیسمارکی به عنوان رئیس‌جمهور فرانسه (ورسای) توسط رژیم بناپارتیستی بیسمارک استخدام شد، کسی که کمون پاریس را در اوج بی‌رحمی سرکوب کرد و هزاران انسان انقلابی، انارشویست و کمونیست را تیرباران و تبعید کرد. بناپارتیسم در دشمنی با کمونیسم تفاوت چندانی با فاشیسم ندارد در حدی که می‌توان به جای نام آدولف هیتلر آدولف تی‌یر را بر زبان آورد. او در دوران جمهوری ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۰ نخست‌وزیر فرانسه بود.

³ <https://t.me/CommunismforNoW/2835>

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

زایش نئوفاشیسم به صورت مداوم از درون این جریان، این رابطه را دوباره و چندباره بررسی کرد و حقانیت نظریات کسانی که بر روی اشتراکات جریان‌ات فاشیستی و کنسرواتیو و دول فاشیست و بناپارتیست را در گذشته تأکید داشته‌اند، را تأیید کرده و نشان دهیم. رژیم بناپارتیستی گذشته در ایران دقیقاً همان مسیر تبدیل کردن یک رژیم بناپارتیستی به یک رژیم فاشیستی تمام عیار را طی می‌کرد، که در نهایت توسط انقلابی که توسط فاشیسم اسلامی مصادره شد، ساقط شد. رژیم بناپارتیستی شاه مثل رژیم نازی هیتلری در تلاش برای مصادره‌ی روز کارگر برآمد و کارناوال ضدکارگری و فاشیستی به اسم روز کارگر برگزار می‌کرد، نشریات ضدکارگری را زیر نام نشریات کارگری منتشر می‌کرد و با تشکیل حزب رستاخیز تلاش کرد، تمام پتانسیل‌های فراکسیون‌های درون حاکمیت را از بین ببرد. حتی یک تاریخ‌نگار سابقاً توده‌ای مثل پرواند آبراهیمیان هم در آثار خود از جمله در کتاب "ایران بین دو انقلاب"، "تاریخ ایران مدرن" و دیگر آثارش با دقت این مسائل تاریخی را بیان کرده‌است، اگرچه خود او با همان منطق توده‌ایش به شکلی از اشکال به دفاع از فاشیسم اسلامی و بسیج و سپاه می‌پردازد.

اتفاقاً موسولینی در کتاب "روح فاشیسم" از یک طرف دشمنی خود را با لیبرالیسم، سوسیالیسم، خوانش ماتریالیستی تاریخی و آزادی‌های دموکراتیک اعلام می‌کند و علیه آرمانگرایی قرن نوزدهمی از رئالیسم دفاع می‌کند، اگرچه گذشته را ستایش می‌کند، اما به هیچ وجه آن را یک نوع بازگشت به عقب نمی‌داند و از طرف دیگر بر یک نوع "حکومت نظامی

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر مداوم" پایبند است (Mussolini 1943[1933], 12fff). نقطه‌ی مشترک تمام ایدئولوژی و جریان‌ات فاشیستی، شبه انقلابی‌گری ارتجاعی، کارگرسستیزی و یا پناه‌گرفتن پشت کارگران برای پیشبرد سیاست‌های ضدکارگری است. جهان‌بینی فاشیستی موسولینی همین امروز در ایران توسط جریان فاشیستی ایران‌شهری نمایندگی می‌شود. جریان نئوفاشیستی رمانتیک گذشته‌گرا از لحاظ اقتصادی مدافع الگوی اقتصادی نئولیبرالی موسوم به ایران‌شهری در تلاش است درست همانند ایتالیا که موسولینی از طریق شیفت از فاشیسم مذهبی‌اگه از یک جنبش کارگری و سندیکالیستی برمی‌خاست، یک ناسیونالیسم و گذشته‌گرایی رمانتیک را در قالب تلاش برای بازگشت به ابهت "روم باستان" و نه بازگشت به عصر روشنگری مبنای کار قرار بدهد، نقطه حرکت فاشیسم اما شکل دادن به دولت است و فاشیسم اگرچه در ظاهر بر روی مسائل کارگری انگشت می‌گذارد³، اما به محض قدرت‌یابی با تمام قوا به تشکلات کارگری و جریان کمونیستی حمله خواهد کرد. فاشیسم هیتلری نیز از دل کشاکش میان انقلاب، محافظه‌کاری و ضدانقلاب، نهایتاً

3 Klerikalfaschismus

1

فاشیسم مذهبی شکی از اقتدارگرایی فاشیستی است که خواهان اتحاد بین انتلکچوال‌های مذهبی، کلیسا و اماکن مذهبی است. تکامل جریان فاشیسم مذهبی در کشورهای مختلف اشکال مختلفی به خود گرفته است.

این تحول در ایتالیا پس از پیروزی فاشیسم در اکتبر ۱۹۲۲ آغاز شد. در پرتغال با تأسیس "Estado Novo" در سال ۱۹۳۳، در اتریش پس از پیروزی فاشیسم "هایمور" (سربازان برگشتی از جنگ جهانی اول) در سال ۱۹۳۴، در اسپانیا پس از کودتای نظامی فرانکو در سال ۱۹۳۴ ادامه یافت. در سال ۱۹۳۶ و استقرار رژیم فرانکونی در ۱۹۳۹، در اسلواکی در ۱۹۳۹ و در کرواسی پس از دیکتاتوری اوستاشایی که با کمک فاشیسم آلمان در سال ۱۹۴۱ تأسیس شد. در شرق و جنوب شرق اروپا همکاری نزدیکی بین نیروهای فاشیست روحانی و رژیم NS وجود داشت. اشکال مشخصی که این همکاری به خود گرفت توسط سنت‌ها و ساختارهای سیاسی کشور مربوطه و شرکای اتحاد تعیین شد. در برخی از کشورها توافقاتی حاصل شد که در آن اشکال همکاری و مرزبندی حوزه‌های حاکمیت مربوطه مشخص شد. (دانشنامه‌ی تاریخی انتقادی مارکسیسم، HKWM 7.1.2008)

³ vgl. „Der Geist des Faschismus.“ Ein Quellenwerk (Benito Mussolini, Horst Wagenführ (Hrsg.), o. J., 21ff.

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر
پس از غلبه بر لیبرال‌ناسیونالیست‌های محافظه‌کار از طریق "شبه
دموکراتیک" به قدرت رسید. پس از اینکه کودتای حزب نازی شکست
خورد، هیتلر تصمیم گرفت تمام توان خود را روی قدرت‌گیری در پارلمان
متمرکز کند. در این راستا هم تا حدود زیادی موفق شد. دلایل موفقیت
حزب نازی را باید در تغییر و تحولات پس از جنگ جهانی اول، شکست
آلمان در این جنگ و تحمیل قرارداد ورسای به آلمان جست. در این
قرارداد حق استفاده از سلاح سنگین صد هزار نیروی ارتش آلمان از آنان
سلب شد. این به یک "عقده‌ی حقارت" در میان ژنرال‌های جنگ‌طلب
دامن می‌زد و آنان را به حزب نازی پیوند می‌داد. پاول فون هیندنبورگ^{۳۳}
که بارها تلاش کرد تا مانع رسیدن هیتلر به صدراعظمی شود، در نهایت در
سال ۱۹۳۳ به بهانه‌ی خطر چپ با صدراعظم شدن هیتلر موافقت کرد.
هیندنبورگ که نماینده‌ی محافظه‌کارترین جناح دولت آلمان بود به همراه
سوسیال-دموکراسی راست و دیگر جریان‌ات ناسیونالیست و میهن‌پرست در
راستای جلوگیری از بلشویزه شدن آلمان بخش‌های زیادی از حزب
سوسیال-دموکرات را به زیرمجموعه‌ی خود تبدیل کرد و زمانی که حزب
سوسیال-دموکرات آلمان برای به شکست کشاندن کمونیسم پشت
هیندنبورگ رفت، حزب کمونیست آلمان و حزب نازی در برابر یکدیگر قرار
گرفتند^{۳۴}. حزب کمونیست آلمان که در آن دوره حزبی توده‌ای بود و رأی
بیش از هشت میلیون نفر را پشت خود داشت، علی‌رغم اینکه کاندیدای

³ Paul von Hindenburg (1847-1934)

³ vgl. Sebastian Haffner, *Von Bissharck zu Hitler: ein Rückblick*, Vollst. Taschenbuch-Neuauflage, Droemer 30096 (Droemer, 2015).

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

خود ارنست تلمان^۵ را علیه هیتلر معرفی کرده بود و یک تشکیلات نظامی نیز ترتیب داده بود، در نهایت در انتخابات شکست خورد. هیتلر که سال‌ها پیش از این می‌گفت به محض به قدرت رسیدن‌اش هر آلمانی صاحب یک اتومبیل فولکس‌واگن می‌شود، پس از قدرت‌گیری روز اول ماه مه را به عنوان روز "کار" تعطیل کرد، کاری که سوسیال - دموکراسی مرتجع هرگز حاضر به انجام آن نشده بود. هم‌زمان با این اقدام، هیتلر با تمام قدرت به اتحادیه‌های کارگری حمله کرد و نیروهای اساس به توقیف اتحادیه‌های کارگری وابسته به حزب کمونیست و حزب سوسیال - دموکرات مبادرت ورزیدند؟

این اتفاق در ایتالیای تحت سلطه‌ی موسولینی و ایران تحت سیطره‌ی فاشیسم اسلامی نیز در اشکال دیگر رخ داد. تعرض به اتحادیه‌های کارگری در دوران خمینی کلید خورد و "خانه‌ی کارگر" که نهاد امنیتی خود رژیم بود در سال‌های پس از تثبیت فاشیسم اسلامی، به عنوان آلترناتیو اتحادیه‌های کارگری و کنترل کارگری‌ای که در بخش‌هایی از ایران تحت تأثیر جنبش کمونیستی شکل گرفته بود، با سرکوب‌های خونین به کارگران تحمیل شد. بدین ترتیب کمونیست‌گشی پس از نازیسم هیتلری و فاشیسم ایتالیایی، رنگ و لعاب اسلامی را نیز به خود دید. در این اثر اگرچه از منابع آکادمیک متفاوت استفاده شده است، اما هدف نگارنده به هیچ وجه نوشتن یک اثر آکادمیک یا بررسی تاریخ فاشیسم

³ Ernst Thälmann (1886-1944) ⁵

³ vgl. Georg Lukács, *Zur Kritik der faschistischen Ideologie*, Dokumentation, Essayistik, Literaturwissenschaft (Aufbau Verl., 1989).

فاشیسم ژانوسیِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر نیست و گرفتن موضعی "بی‌طرفانه" نسبت به فاشیسم به‌مثابه‌ی یکی از ایدئولوژی‌های مدرن و شکل افراطی جامعه‌ی بورژوازی یا همان Bürgerliche Gesellschaft نیست، بلکه تلاشی انتقادی از زاویه‌ی ماتریالیسم تاریخی و مُتد دیالکتیکی هگلی به عنوان متدی برای بررسی عام و خاص، کُل و جُزء در پرتوی تاریخ و در کشمکش بین انقلاب و ضد انقلاب برای کشف جوهر پدیده‌هاست. اگر تعریف فاشیسم به عنوان ایدئولوژی‌ای که بر ویرانی عقل بنا نهاده شده است، رهایی آینده را از طریق رجوع به گذشته جستجو می‌کند یا به تعبیر دیگر شبه انقلابی‌گری سوسیالیستی و رمانتیک به نسبت گذشته و سرسختی در مقابل پذیرش آینده را در عمل و تئوری به‌پیش می‌برد، بپذیریم و فاشیسم را نوعی بناپارتیسم قرن بیستمی قلمداد کنیم، خواهیم آن موقع مثل استالین و گئورکی دیمتروف دچار این اشتباه نخواهیم شد که فاشیسم تنها نماینده‌ی سرمایه‌ی مالی یا عقب مانده‌ترین سرمایه‌ی مالی و انحصاری یا جنبش طبقه‌ی خرده بورژوازی و غیره است و یا سوسیال - دموکراسی از فاشیسم بدتر است.^۷ فاشیسم از نظر من تلاشی هژمونیک برای فائق آمدن بر بحران یا شبه‌آلترناتیوی سرمایه‌دارانه است که خود را ممکن است به ظاهر ضد سرمایه‌داری قلمداد کند اما تا مغز استخوان حامی مناسبات تولید سرمایه‌دارانه است.

³ <https://www.marxists.org/deutsch/archiv/thalheimer/1928/xx/fasch.htm>

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

در این اثر ضمن بررسی پدیده‌های مختلف اجتماعی در دوران تاریخی مشخص تلاش شده است از نظریه‌ی "هم‌زمانی"^۳ مارکسیستی، تئوری‌ای که مارکس در ایدئولوژی آلمانی آن را طرح می‌کند و بعدها کارل گُرش آدر آثار خود از جمله مارکسیسم و فلسفه این تئوری را تکامل می‌بخشد، استفاده شود. هم‌زمانی (Gleichzeitigkeit) اینجا در واقع به هم‌زمانی آگاهی و وجود (آگاهی چیزی جز هستی آگاه نیست، همانطور که مارکس در ایدئولوژی آلمانی نوشته بود و ناهم‌زمانی (Ungleichzeitigkeit) مسائل می‌پردازد. فاشیسم می‌تواند به صورت هم‌زمان یک اقتصاد نئولیبرال، یک شیوه‌ی تولیدی سرمایه‌دارانه‌ی امپریالیستی، مذهبی و بنیادین باشد. در جامعه‌ی سرمایه‌داری "مدرن" غربی می‌توان رگه‌هایی از اقتصاد برده‌دارانه و کشاورزی را جستجو کرد و کم نیستند کسانی که هنوز در منزلشان گلفت و خدمتکار که متعلق به یک شیوه‌ی تولیدی برده‌دارانه است دارند: این مسائل نه تنها تناقضی با هم ندارند، بلکه اتفاقاً مکمل نظام سرمایه‌داری و شیوه‌ی تولیدی سرمایه‌دارانه‌اند و تا زمانی که شیوه‌های تولید مغلوب مزاحمتی بر سر انکشاف ارزش اضافی و سود برای سرمایه‌داران فراهم نکرده باشند،

^۳ Gleichzeitigkeit: این نظریه در حقیقت چیزی جز بازنمایی ماتریالیسم تاریخی که به هم‌زمانی وجود و

آگاهی می‌پردازد نیست. مارکس در ایدئولوژی آلمانی می‌نویسد که "آگاهی چیزی جز هستی آگاه نیست". Karl Marx und Friedrich Engels, *Marx-Engels-Werke 3* (Dietz, 1969), 26.

به تعبیر دیگر یک هستنده زمانی به آگاهی می‌رسد که وجود داشته باشد و آگاهی بدون سوژه‌ی انسانی ممکن نیست. آگاهی محصول تامل سوژه‌ی انسانی و هستنده است و نتیجه‌ی برهم‌کنشی واقعیت اجتماعی. کارل گُرش و ارنست بلوخ این نظریه را تا حدودی بسط دادند. vgl. Achim Landwehr, „Von der Gleichzeitigkeit des Ungleichzeitigen“, *Historische Zeitschrift* 295, Nr. 1 (2012): 1–34, <https://doi.org/10.1524/hzhz.2012.0350>.

³ Karl Korsch (1886 – 1961) 9

⁴ Ernst Bloch (1885-1977) 0

فاشیسم ژانوسِ مدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر سرمایه‌داری "فوق‌تکنیکی"^{۴۱} و نئولیبرال مشکلی با این شیوه‌های تولیدی مغلوب ماقبل سرمایه‌داری نداشته و ندارد. این شیوه‌ی برخورد سرمایه‌داری به همراه مالتی‌کالچرالیسم پست‌مدرن و نئولیبرال در میان بخش وسیعی از آکادمیسین‌ها به عنوان ترقی‌خواهی ترجمه می‌شود. یکی از مسائلی که برای مارکسیسم عامیانه و مبتذل غیرقابل درک است، دقیقاً عدم درک نظریه‌ی همزمانی است، نظریه‌ای که نزد مارکس در ارتباط با مسائل مختلف از جمله در رابطه با بررسی شیوه‌های تولیدی متفاوت است. در رابطه‌ی انحصار و رقابت به صورت همزمان در نقد اندیشه‌های پرودون و همچنین در برخورد به اتحاد بین انسان و طبیعت یا متابولیسم و سوخت و ساز بین انسان و طبیعت در آثار جوانی و متأخر مارکس تئوریزه شده است.^{۴۲}

مارکسیسم عامیانه این تصور احمقانه را گسترش داده بود که آگاهی و فرهنگ، مناسبات اخلاقی و دولت محصول بلاواسطه‌ی شیوه‌ی تولیدی است و رובنای سیاسی و فرهنگی همچون لاک‌بی بر روی دوش یک لاک‌بیست است، همانطور که نسترن موسوی و اکبر معصوم‌بیگی در ارتباط با ماتریالیسم فرهنگی رایموند ویلیامز^{۴۳} اشاره می‌کنند.^{۴۴}

⁴ Wolfgang Fritz Haug, *Hightech-Kapitalismus in der Grossen Krise*, Berliner Beiträge zur kritischen Theorie, Band 14 (Argument, 2012).

⁴ vgl. Kōhei Saitō, *Natur gegen Kapital: Marx' Ökologie in seiner unvollendeten Kritik des Kapitalismus* (Campus Verlag, 2016).

⁴ vgl. Raymond Williams, *Innovationen: über den Prozeßcharakter von Literatur und Kultur*, hg. von H. Gustav Klaus (Syndikat Autoren- und Verl.-Ges, 1977).

^{۴۴} گفتگو با اکبر معصوم بیگی و نسترن موسوی درباره‌ی ساختن فرهنگ آینده

https://www.akhbar-rooz.com/13776/1398/09/09/?fbclid=IwAR3iZ3IsMMIElSr-K5xFGStOAKKWQh6CRA_CNk2107uXjPY4-RyFci1x7nk

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر مارکسیسم اما از آنجایی که مسئله‌ی هم‌زمانی و ناهم‌زمانی را به عنوان دیالکتیک پدیده مدنظر دارد، هرگز نمی‌تواند این ساده لوحی مکانیکی را مارکسیستی قلمداد کند. بنابراین این اثر درعین حال اثری است که دفاع از مارکسیسم دیالکتیکی را در مقابل مارکسیسم مبتذل مبنای خود قرار داده است و بررسی‌های مبتذلی که فاشیسم مارکسیسم عامیانه را تا به اکنون به ارائه داده است، را به شکلی انقلابی نقد می‌کند و فاشیسم را هرگز به "نماینده‌ی عقب مانده‌ترین بخش سرمایه‌ی مالی"^{۴۵} طوری که گئورگی دمیتروف^{۴۶} معتقد است، تقلیل نمی‌دهد. فاشیسم تنها زمانی می‌تواند به قدرت برسد که زمینه‌های مادی، فکری و فرهنگی را برای به‌قدرت‌رسیدن خود فراهم کرده باشد، به تعبیری پروسه‌ی عقل‌ستیزی در جامعه گسترش پیدا کرده باشد و فاشیسم بتواند هژمون شود. فاشیسم محصول **عقلانیت بورژوازی و منطق سرمایه** در دورانی است که سرمایه دیگر نمی‌تواند از راه‌های "مشروع" در چارچوب مناسبات پارلمانی و قانونی پروسه‌ی انباشت را به‌پیش ببرد، آنجاست که فاشیسم به‌مثابه‌ی یک جریان اقتدارگرای افراطی به میدان می‌آید که ممکن است خود را پشت وعده وعیده‌های شبه سوسیالیستی پنهان کرده باشد، اما به دنبال چیزی جز تثبیت یک سرمایه‌داری مقتدر و بالابردن نرخ بهره‌کشی از کارگران از طریق شکل دادن به ارزش اضافی مطلق نیست!^{۴۷}

⁴ <https://www.marxists.org/deutsch/referenz/dimitroff/1935/bericht/ch1.htm>

⁴ Georgi Dimitrov Mihaylov (1882-1949)

⁴ Alfred Sohn-Rethel, *Ökonomie und Klassenstruktur des deutschen Faschismus: Aufzeichnungen und Analysen*, 3. Aufl, hg. von Johannes Agnoli, Edition Suhrkamp 630 (Suhrkamp, 1981).

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

نقد فاشیسم بدون نقد کلیت سرمایه‌داری همان‌طور که برتولت برشت می‌گوید، مانند آن است که منتقد "از بربریتی که ناشی از وحشی‌گری است، آه و ناله سر دهد و ابراز تاسف کند و یا به تعبیری، مانند آن است که فردی با کشتن گوساله و دیدن خون مخالف باشد، اما اگر کس دیگری گوساله را برای او قصابی کند، گوشت گوساله را با عشق بخورد. برشت می‌گوید این منتقدین دقیقاً کسانی هستند، که دوست دارند گوشت گوساله بخورند، اما نمی‌خواهند رنگ خون را ببینند.^{۴۸}

برای شناخت فاشیسم لازم است منطق حرکت سرمایه را مورد بررسی قرارداد و جوهر نظام سرمایه‌داری را شناخت. از آنجایی که نظریات جامعه‌شناختی و پوزیتویستی نمی‌توانند از جنبه‌ی پدیداری نظام سرمایه‌داری فراتر روند، بنابراین شناخت ماهیت فاشیسم برای آنان به عنوان چهره‌ی واقعی و عیان نظام سرمایه‌داری که در شرایط تاریخی مشخصی که پاسخ به بحران کاپیتالیستی از موضع راست و سرمایه‌دارانه داده می‌شود، در شکل فاشیسم پدیدار می‌شود. فاشیسم برخلاف آنچه موشه پوستان^۹ می‌گوید سوسیالیسم خواهان نابودی "ارزش" در کوره‌های آدم‌سوزی نیست (آنچه پوستان ادعا می‌کند یهودیان به عنوان اضافه‌ی ارزش هستند)، بلکه شبه سوسیالیستی است که با وعده‌ی سوسیالیستی در تلاش برای پیشبرد اقتدارگراترین، دیکتاتورترین و ضدبشری‌ترین فرم سرمایه‌داری است که می‌تواند با وعده‌ای

⁴ Bertolt Brecht (1898-1956)

⁸

ترجمه‌ی مقاله‌ی برشت به زبان انگلیسی را می‌توانید در لینک زیر بخوانید

<https://off-guardian.org/2018/12/01/fascism-is-the-true-face-of-capitalism/>

⁴ Moishe Postone (1942 – 2018) ⁹

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر زیبایی‌شناختی و ایدئولوژیک جوهر خود را پشت این وعده پنهان کند و از طریق برقراری یک روابط غیرممتقارن یعنی ناهماهنگی در فرم و محتوا طبقات فرودست و تحت ستم، کارگران و زحمتکشان را با این ایدئولوژی ضعیف‌کشانه و کارگرس‌تیز همراه کند و هژمونی خود را به جامعه حقه کند.^۵

فاشیسم هرگز رجوع به بربریت نیست، اگرچه ایدئولوژی فاشیستی ممکن است بربریت گذشته را همان‌طور که والتر بنیامین می‌گوید "زیبایی‌شناختی" قابل‌پذیرش برای مردم کند. فاشیسم یک ارتجاع مدرن و مدرنیزه کردن ارتجاع است. فاشیسم انقلابی‌گری نسبت به گذشته و ضد انقلابی بودن نسبت به آینده یعنی نسبت به زایش جامعه‌ای جدید با مناسبات تولیدی جدید است. فاشیسم انقلاب کنسرواتو به تعبیر ارنست یونگر یا دیگر فرونت‌های آلمانی نیست، بلکه ضد انقلابی اقتدارگرا و اولتراکنسرواتو است که از فرم انقلاب برای زدن ریشه به ماهیت و جوهر انقلاب بهره می‌گیرد. فاشیسم را ایشای لاند^۲ به عنوان شکلی از

⁵ vgl. Wolfgang Fritz Haug, *Kritik der Warenästhetik, gefolgt von Warenästhetik im High-Tech-Kapitalismus*, Überarb. Neuaufl., 1. Aufl., Originalausg., Edition Suhrkamp 2553 (Suhrkamp, 2009).

^۱ والتر بنیامین در مقاله‌ی "اثر هنری در عصر بازتولید تکنیکی" این مسئله را در ارتباط با جنگ و به احتمال زیاد در ارتباط با سفیدشویی و زیبا جلوه دادن جنگ توسط ارنست یونگر به کار برده است. در متن آلمانی آمده است:

"Faschismus läuft folgreich auf eine Ästhetisierung des politischen Lebens hinaus"

در متن انگلیسی البته به این صورت آمده است:

The logical result of Fascism is the introduction of aesthetics into political life

<https://web.mit.edu/allanmc/www/benjamin.pdf>

⁵ Ishay Landa (1969-)

²

مراجعه کنید به مقاله‌ای از این نویسنده در سایت ژاکوبین در مورد نازی‌ها

<https://jacobin.de/artikel/die-nazis-waren-hyperkapitalisten-ishay-landa-interview-faschismus-wirtschaftsliberalismus/>

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر
آبرسرمایه‌داری معرفی می‌کند. ابرسرمایه داری چیزی جز امپریالیسم
نیست، لذا من تلاش کرده‌ام تا جایی که ممکن بوده است، امپریالیسم را از
زاویه‌ی مارکسیستی توضیح دهم، تا نشان دهم که هرگونه توهم پراکنی
جریانات راست در مورد غیرسرمایه‌دارانه بودن اشکال و الگوهای مختلف
حاکمیت فاشیستی دروغی شیادانه بیش نیست.

امروز دیگر بر هیچ کس پوشیده نیست، که خطر فاشیسم در
سرمایه‌داری معاصر تبدیل به امر واقع شده است. پروسه‌ی فاشیسم‌زده شدن
جامعه و سوژه‌ی بورژوازی در جهان سرمایه‌داری نئولیبرالی با تبدیل شدن
پست‌مدرنیسم به ایدئولوژی "آنتی‌ایدئولوژیک" چنان وضعیتی را درست
کرده است که مقاومت انقلابی و سازمان‌یافته و متحزب در مقابل فاشیسم
این ژانوس معاصر هزارچهره تقریباً غیرمحمتمل به نظر می‌رسد. در نبود یک
نیروی انقلابی و رادیکال هژمونیک سوسیالیستی و در عدم حضور طبقه‌ی
کارگر و اتحادیه‌های سرخ کارگری فاشیسم با تمام سرعت در کشورهای
مختلف جهان در حال تسخیر پارلمان‌ها و مجالس و نهادهای دولتی و
اجتماعی است و پروسه‌ی فاشیسم‌زده شدن شهروندان لیبرال و بورژوازی به
سرعت در حال گسترش است.^۵ اگر در حضور یک حزب کمونیست با
میلیون‌ها هوادار و در دورانی که اتحاد جماهیر شوروی حضور داشت،
نازیسم توانست در آلمان قدرت بگیرد، امروز نه حزب کمونیست میلیونی
وجود دارد و نه اتحاد جماهیر شوروی. این جاست که فاشیسم در

⁵ vgl. Wolfgang Fritz Haug, *Die Fälschung des bürgerlichen Subjekts: die Ideologie der gesunden Normalität und die Ausrottungspolitiken im deutschen Faschismus Materialanalysen*, Argument-Sonderband 80 (Argument-Verlag, 1987).

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر
کشورهای اروپایی فضا را برای خود فراهم می‌بیند و برای تسخیر پارلمان‌ها
نه نیازی به خشونت عریان نازیسم دارد و نه کشتار میلیونی. فاشیسم
معاصر می‌تواند در قالب فاشیسم پارلمانتاریست یا فاشیسم "دموکراتیک"
به حاکمیت بلامنازع خود تحقق بخشد.

والتر بنیامین در کتاب "اثر هنری در عصر بازتولید تکنیکی" "فاشیسم را به عنوان جریان‌ی که بر بنیاد "زیباسازی امر سیاسی" و "تجاوز به توده‌هایی که مغلوب یک پیشوا شده‌اند" تعریف می‌کند. همچنین بنیامین والتر می‌نویسد که: فاشیسم در عین حال فرهنگ و کیش شخصیت را آن‌چنان توده‌گیر می‌کند که تجاوز سیستماتیک به توده‌ها عادی‌سازی می‌شود و به تعبیر دیگر حتی ستایش می‌شود. بنیامین بر این باور است که تمام تلاش "برای زیباسازی امور سیاسی در یک نکته به اوج خود می‌رسد و آن جنگ است". فقط جنگ است که از نقطه‌نظر تکنیکی این امکان را فراهم می‌کند که سازماندهی وسیع برای حفاظت از مالکیت خصوصی از طریق شکل دادن به یک وضعیت استثنائی و حکومت نظامی فراهم شود و صاحبان ابزار تولید، مالکیت خود بر ابزار تولید را تضمین کنند. بنیامین از طریق اشاره به آپوتوزه (Apotheose) یعنی خداگونگی انسان و اشاره به مانیفست فوتوریستی مارینتس (Marinettis) در ارتباط با جنگ استعماری اتیوپی اشاره می‌کند، مانیفستی که در آن آمده است: "جنگ به لطف ماسک‌هایی که در آن استفاده می‌شود، زیباست."^{۵۴} بنیامین گرچه در این اثر خود از ارنست یونگر اسم نمی‌برد ولی به احتمال زیاد با رمان‌های او به‌ویژه "طوفان فولاد" و یادداشت‌های روزانه‌اش در مورد جنگ امپریالیستی موسوم به جنگ جهانی اول آشنایی دارد. ارنست یونگر در آثار جوانی‌اش به عنوان کسی که یادداشت‌های روزانه‌ی خود از جنگ امپریالیستی اول را در قالب رمان درآورده است،

⁵ Walter Benjamin, *Das Kunstwerk im Zeitalter seiner technischen Reproduzierbarkeit: drei Studien zur Kunstsoziologie*, Edition Suhrkamp 28 (Suhrkamp, 1977), 42f.

فاشیسم ژانوسِ مدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

هرگونه امپاتی (همدلی) و همبستگی انسانی با انسان‌هایی که در این جنگ در نتیجه‌ی توپ باران متلاشی می‌شوند را کنار می‌گذارد و توحش و بربریت را به عنوان یک امر زیبایی‌شناختی که به قول کارل هاینز اثری در راستای "زیبایی‌شناسی وحشت" است را به نمایش می‌گذارد. به نظر می‌رسد که بنیامین در مورد تعریف فاشیسم به شکل ضمنی تصویر زیبایی که از یک پدیده‌ی شرورانه توسط ارنست یونگر به تصویر کشیده می‌شود را مدنظر داشته باشد. زیبایی‌شناسی وحشت به این صورت است که یک پدیده‌ی وحشتناک همچون جنگ را طوری بازنمایی می‌کند که لذت‌بخش جلوه بنماید.⁵ در واقع تلاش ارنست یونگر جوان این بود که آمادگی برای جنگ و لذت‌کشتار را تئوریزه کرده و آن را عمومیت بخشد. از این رو فاشیسم تلاشی برای **زیباسازی ضرورت و شرارت** است، حال اینکه شرارت از جانب رژیم اقتدارگرای آلمان در دوران جمهوری "متزلزل" صورت بگیرد، یا از جانب هیتلر و موسولینی، آتاتورک، رضاخان قلدر، خمینی یا ناتانیاهو، ترامپ یا فریدریش مرتس⁶ و یا هر آدمخوار دیگری.

ویلهلم آلف⁷ در کتاب "مفهوم فاشیسم"⁸ می‌نویسد که: «اگرچه فاشیسم با دولت پلیسی بناپارتایستی و جریان محافظه‌کاری تفاوت‌هایی داشته و از این دو فراتر می‌رود ولی فاشیسم را می‌توان در سنت

⁵ Karl Heinz Bohrer, *Die Ästhetik des Schreckens: die pessimistische Romantik und Ernst Jüngers Frühwerk*, Ullstein-Buch. Ullstein Materialien 35172 (Frankfurt/M. u.a., 1983), vgl.

⁵ Joachim-Friedrich Martin Josef Merz[a] (1955-)

⁵ Wilhelm Alff (1918-1992)

⁵ Der Begriff Faschismus und andere Aufsätze zur Zeitgeschichte

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داریِ معاصر
محافظه‌کاری، دولت پلیسی و بناپارتیسم و رادیکالیزه کردن این روند،
ارزیابی کرد.^۵»

بر سر مفهوم فاشیسم چه به عنوان یک مقوله‌ی ایدئولوژیک، جنبش
اجتماعی، یا رویکردی روانشناختی ناشی از عقده‌ی حقارت و
خودبزرگ‌بینی کاذب توده‌های سرخورده، جنبش گرسنگان بی‌تشکیلات،
در شکلی از حاکمیت بورژوازی، به‌مثابه‌ی نوعی ملیتاریسم امپریالیستی و
یا شکلی از هایپرکاپیتالیسم، روح سرمایه‌داری اقتدارگرا، لیبرالیسم
اقتدارگرا، شیوه‌ای از بناپارتیسم قرن بیستمی و نهایتاً شکلی از شبه
سوسیالیسم ولی مبتنی بر مالکیت خصوصی، تاکنون به عنوان جریان
عقل‌ستیز و ضدروشنگری اظهارنظرهای فراوانی ارائه داده شده است. حتی
گفته شده است که فاشیسم نوعی از کنسرواتیسیم رادیکال، شکلی از
"انقلابی‌گری" محافظه‌کارانه و نوعی از حاکمیت دولتی می‌باشد.

راینهادر کوئلن در کتاب "تئوری‌های فاشیسم" به بررسی اجمالی
بخش مهمی از این نظریات پرداخته است و به نظر من اثر او تاکنون یکی
از بهترین آثار برای آشنایی کلی با نظریات مختلف در زمینه‌ی فاشیسم با
تعاریف مختلف می‌باشد. در مقاله‌ی قبلی تا حدودی این مسائل را باز کردم
و اینجا از تکرار آن خودداری می‌کنم؛^۶ در این متن بیشترین تمرکز جهت
روشن کردن درک نادرست اکثریت قریب به اتفاق مردم در یکی دانستن

⁵ Wilhelm Alff, *Der Begriff Faschismus und andere Aufsätze*, 2. Aufl, Edition
Suhrkamp 456 (Suhrkamp, 1971), 20ff.

⁶ Reinhard Kühnl (1936-2014) ⁰

^{۶۱} برای مطالعه به لینک زیر مراجعه کنید:

<https://www.radiozamaneh.com/848242>

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

فاشیسم با نازیسم هیتلریست. نمی‌بایست فراموش کرد که فاشیسم همچون لیبرالیسم و محافظه‌کاری به عنوان یکی از چهره‌های حاکمیت بورژوازی اشکال مختلفی به خود می‌گیرد.

یکی دیگر از اشتباهات معرفت‌شناختی این است که فاشیسم را با نژادپرستی یکی گرفته شود و نژادپرستی را تنها طرح‌گفتمان نژادی و تأکید بر برتری یک "نژاد" بر "نژاد" دیگر دانسته شود و یا حتی در حالت افراطی‌تری چون آدورنو و هورکه‌ایمر در "دیالکتیک روشنگری"^۶ فاشیسم را با "آنتی‌سمیتیسم" یعنی سامی‌ستیزی که در اروپا که به اشتباه زیر نام یهودستیزی ترجمه شده است، تقلیل دهند. این در حالی است که ما با دولت‌ها و ایدئولوژی و جریان‌های فاشیستی متفاوتی با چهره‌های متفاوت و با انواع و اقسام نژادپرستی از نژادپرستی مذهبی، تا نژادپرستی فرهنگی و ملی، تا شووینیسم منطقه‌گرایانه و غیره طرف هستیم. فاشیسم می‌تواند به عنوان ایدئولوژی، جریانی ضدعقلانی و ضدروشنگری و شکلی از سرمایه‌داری اقتدارگرا و ملیتاریستی وجود داشته باشد، بدون اینکه گفتمان سروری نژادی را ساپورت و یا یهودستیزی را تبلیغ کند. برای نمونه رژیم فاشیست اسرائیل رژیم است که نه تنها خود را یهودستیز نمی‌داند، بلکه خود را حامی و نماینده‌ی کل یهودیان جهان می‌داند. فاشیسم موسولینی اگرچه در دوره‌ای یهودیان را تحت تأثیر فاشیسم هیتلری در گتوها سازمان داد. یهودی‌ستیزی بنیاد ایدئولوژی اندیشه‌ی

⁶ Max Horkheimer und Theodor W. Adorno, *Dialektik der Aufklärung: philosophische Fragmente*, 26. Auflage, ungekürzte Ausgabe, with Fischer Taschenbuch Verlag, Fischer-Taschenbücher Fischer Wissenschaft 7404 (Fischer Taschenbuch Verlag, 2011), vgl. 177ff.

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

فاشیسم ایتالیایی را شکل نمی‌داد، بلکه این باستان‌گرایی اولتراناسیونالیستی و آنتی‌کمونستی بود که جوهر فاشیسم موسولینی را شکل می‌داد.

جورج لوکاچ فاشیسم را محصول عقل‌ستیزی و دشمنی با روشنگری و دستاوردهای انقلاب کبیر فرانسه در میان جریان محافظه‌کاری و عقل‌ستیز در آلمان و در بیرون از آلمان جستجو می‌کرد. مارکوزه فاشیسم را محصول انسان یک‌بعدی قلمداد می‌کرد، انسانی که توسط سیستم سرمایه‌داری ذهنیتش شکل و افکارش ابعاد مختلف را به خاطر حاکم بودن شکلی از "آزادی سرکوبگرانه" و حاکم شدن وضعیت بیگانگی از او می‌گیرد.

نمایندگان مرتجع و راست افراطی و فاشیست‌های حامی تئوری‌هایی همچون "انقلاب محافظه‌کارانه" (بخوانید ضد انقلاب آمیخته با خشونت وحشیانه و نژادپرستانه) خواهان یک ضدانقلاب زیر نام "انقلاب" از راست هستند. فاشیسم جدید همانطور که تراورسو^۶ می‌نویسد مبتنی بر نوعی بدبینی فرهنگی است و در عین حال در تلاش برای تسخیر حاکمیت از طریق کار فرهنگی و کنار زدن فرهنگ‌های دیگر است. اینجاست که در نئوفاشیسم جای "نژاد" و رنگ پوست را "فرهنگ" و مذهب می‌گیرد.

⁶ Lukács, *Die Zerstörung der Verunft*, vgl.

⁶ Herbert Marcuse und Herbert Marcuse, *Der eindimensionale Mensch: Studien zur Ideologie der fortgeschrittenen Industriegesellschaft*, 6. Aufl, dtv dtv-Sachbuch 34084 (Dt. Taschenbuch-Verl, 2008), vgl.

⁶ Enzo Traverso (1957-)

⁶ vgl. Enzo Traverso und Stepha⁶Lessenich, *Die neuen Gesichter des Faschismus: Postfaschismus, Identitätspolitik, Antisemitismus und Islamophobie: Gespräche mit Régis Meyran*, Deutsche Erstausgabe, übers. von Paul B. Kleiser (Neuer ISP Verlag GmbH, 2019).

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

نئوفاشیسم از این طریق در تلاش است بازسازی فاشیسم را نه با رتوریک نازیسم که روی سروری نژادی تأکید می‌کرد، بلکه با تأکید بر تمایز فرهنگی و نوعی از "پلورالیسم اتنیکی"^۶ توجیه کند. اینجاست که تفاوتی در اصل مسئله ایجاد نشده است، بلکه تنها نژاد جای خود را به فرهنگ داده است. دیگری‌ستیزی نژادپرستانه‌ی فاشیسم فرهنگی امروز هیچ تفاوت جوهری با نژادپرستی و تئوری نژادی چمبرلینی ندارد.^۷ این افراد به جای بازخوانی آثار نازی‌هایی مثل هیتلر سراغ آثار اسوالد اشپنگلر؛^۸ کارل اشمیت، مارتین هایدگر، ارنست یونگر و آثار نئوفاشیست‌هایی مثل آلن دوبنوا؛^۹ آرمین موهلر؛^{۱۰} رالف پیتر زیفلر؛^{۱۱} و گوتز کوبیچک؛^{۱۲} و غیره می‌روند.^{۱۳} جریان موسوم به راست جدید در اروپا از حامیان تئوری‌های فاشیستی و ضدانقلابی یعنی "انقلاب محافظه‌کارانه" بهره می‌گیرد که با ادبیات مارکسیستی خودارضایی می‌کنند و به آثار برشت و گرامشی و

^۶ پلورالیسم اتنیکی راست جدید همان نظریه‌ی فاشیستی جدایی نژادهاست. در این نظریه به جای رنگ پوست و نژاد فرهنگ و مذهب انسان‌ها ایزاری برای جدایی و تبعیض هستند. برای اکثریت قربانیان تفاوتی نمی‌کند که انسان‌ها به خاطر مناسبات فرهنگی و تعلق به این یا گروه ملی یا مذهبی مورد خشونت و آزار قرار بگیرند یا به خاطر رنگ پوست و نژاد. پلورالیسم اتنیکی به شما می‌گوید که شما حق دارید هر فرهنگی داشته باشید، به شرطی که آن فرهنگ را در محیطزیست و تولد خود اجرا کنید و مهاجرت نکنید. این چه تفاوتی با فاشیسم و نازیسم دارد؟ به نظر من هیچ تفاوتی ندارد و تنها تغییر فرم است. مارکس به درستی گفته بود که شما نمی‌تواند از طریق تغییر فرم یک پدیده ذات آن پدیده را دگرگون کنید. آنچه روشن است که نئوفاشیسم و راست جدید همان فاشیسم کلاسیک در لباس به ظاهر جدید است.

^۶ Enzo Traverso und Stephan Lessenich, *Die neuen Gesichter des Faschismus: Postfaschismus, Identitätspolitik, Antisemitismus und Islamophobie: Gespräche mit Régis Meyran*, Deutsche Erstausgabe, übers. von Paul B. Kleiser (Neuer ISP Verlag GmbH, 2019), vgl.

^۶ Oswald Arnold Gottfried Spengler (1880–1936)

^۷ Alain de Benoist (1943-) 0

^۷ Armin Mohler (1920–2003) 1

^۷ Rolf Peter Sieferle (1949–2016) 2

^۷ Götz Kubitschek (1970-) 3

^۷ Johannes Bellermann, *Gramsci's politisches Denken: eine Einführung*, 1.

Auflage, Reihe theorie.org (Schmetterling Verlag, 2021), vgl. 195ff.

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

مارکس مراجعه و با بازخوانی مارکسیسم، با منطق فاشیستی خود به دنبال نفوذ در نهادها و موسسات برای فتح از درون هستند.^۷

اشتباه گرفتن فاشیسم معاصر با فاشیسم تاریخی در ایتالیا، آلمان، اسپانیا، ژاپن و دیگر کشورها یا تقلیل فاشیسم به یک دیکتاتوری تروریستی و ملیتاریستی و یکی دانستن آن با نازیسم هیتلری اشکالات معرفت‌شناختی فراوانی را دامن می‌زند و باعث شده ماهیت نئوفاشیسم معاصر شناخته نشود. تمام تلاش من این است که از طریق آشکار ساختن چهره‌های متفاوت فاشیسم به روی افکار عمومی و مخاطبان این مقالات تأثیر بگذارم تا به جای تکرار مجموعه‌ای از تعاریف کلیشه‌ای، مفهوم فاشیسم با بررسی دقیق‌تر جریان‌ات فاشیستی متفاوت اعم از فاشیسم منعطف، فاشیسم مجازی، فاشیسم فرهنگی، فاشیسم مذهبی و انواع و اقسام فاشیسم دیگر را شناسایی و نقد کنند. بخشی از فاشیسم معاصر همانطور که فرانک دپه عبلارسی کرده است، چیزی جز نوعی سرمایه‌داری اقتدارگرا نیست.^{۷۴}

فاشیسم هیتلری حداقل بعد از کودتای نافرجام ۱۹۲۳ تمام این مسیرها را در پیش گرفت و از طریق کار تبلیغی، نفوذ به درون پارلمان و موسسات دولتی، شرکت در حکومت‌های ایالتی و فشار از پایین، همچنین حمایت گاه و بیگاه از اقدامات تروریستی علیه کمونیست‌ها و کارگران

⁷ Julian Bruns u. a., *Die Identitären: Handbuch zur Jugendbewegung der Neuen Rechten in Europa*, 4. Auflage (Unrast Verlag, 2018), 40ff.

⁷ Frank Walter Deppe (1941-)

⁶

⁷ Frank Deppe, *Autoritärer Kapitalismus: Demokratie auf dem Prüfstand* (VSA-Verlag, 2013), vgl.

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

اهداف خود را تعقیب کردند. این جریان فاشیستی با بهره‌گیری از ادبیات مارکسیستی و روکش مارکسیستی و شبه‌انقلابی سعی در پنهان کردن ماهیت خود کرده و در نهایت توانست با کمک بورژوازی سنتی و زمین‌خوار و یونکرهای مرتجع، با حمایت جریان سوسیال-دموکرات میانه و در شرایطی به ظاهر دموکراتیک در چارچوب انتخابات پارلمانی قدرت سیاسی را تسخیر کند و حاکمیت بربرستی و ضدکمونیستی و هایپرکاپیتالیستی خود را به جامعه‌ی آلمان تحمیل کند. فاشیسم هیتلری همانطور که برشت می‌گوید چهره‌ی واقعی سرمایه‌داری را عریان کرد.^۷

فاشیسم‌ها و تعاریف متفاوت

این سوال که آیا جامعه‌ی آلمان در آستانه‌ی یک فاشیسم دیگر و تکرار مجدد فاشیسم در قامت دیگری است، ذهن بخش زیادی از مردم این کشور و اکثریت خارجیانی که در صورت به قدرت رسیدن فاشیست‌ها جزء اولین قربانیان هستند را مدت‌هاست به خود مشغول کرده است. آدورنو^{۷۹} گفته بود که او از خطر فاشیسم (ناسیونال-سوسیالیسم) به عنوان یک جریان ضددموکراتیک نمی‌ترسد، بلکه از خطر فاشیسم در پوشش دموکراسی هراسان است.^۸ این خوفِ آدورنو در واقع در همان ابتدای شکل‌گیری جمهوری دموکراتیک آلمان غربی عملی شده بود. دولت پسا فاشیستی آلمان یک دموکراسی بدون دموکرات‌ها بود، همانطور که

⁷ H.C:F Mansilla, *Faschismus und eindimensionale Gesellschaft* (Luchterhand, 1971), vgl.

⁷ Theodor Ludwig Wiesengrund Adorno (1903-1969)

⁸ vgl. Theodor W. Adorno und Rolf Tiedemann, *Aufarbeitung der Vergangenheit* (Der HörVerlag, 1999).

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر
شاگرد آدورنو هانس یورگن کراال^۸ از رهبران اندیشمند جنبش دانشجویی
سال ۶۸ گفته بود. آنچه در آلمان حاکم است یک رژیم پسا فاشیستی است
که برخلاف افسانه و اسطوره‌ای که از سال ۱۹۴۵ توسط بورژوازی
پسا فاشیستی تبلیغ می‌شود هرگز با نازیسم تسویه حساب نکرده است^۹ و
پروژه‌ی دروغین ساختن دیوار بین احزاب "دموکراتیک" بورژوایی و
فاشیسم، یا پروژه‌ی نازی‌زدایی از سیاست در چارچوب بورژوازی یک
وعده‌ی زیبایی‌شناختی مصرفی اما در واقع بی‌مصرف بیش نیست.^{۱۰}

فاشیسم را راینهارد کوئزل^{۱۱} ایدئولوژی و جنبش جستجوی آینده از
طریق رجوع به گذشته تعریف می‌کند که بر بنیاد امت واحد و اصل پیشوا،
حفظ مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، فلسفه‌ی سپر بلا و ملیتاریسم
امپریالیسم شکل گرفته است. فاشیسم همانطور که یشای لاندائورخ^{۱۲}
مارکسیست می‌گوید، چیزی جز فرزند لیبرالیسم و محافظه‌کاری و شکلی
از هایپر کاپیتالیسم برخلاف تبلیغات دماغوژیستی شبه‌انقلابی و
شبه‌سوسیالیستی‌اش در دوران قبل از قدرت نیست^{۱۳} و^{۱۴} فاشیسم

⁸ Hans-Jürgen Krahl (1943-1970) 1

⁸ vgl. Hans-Jürgen Krahl, *Konstitution und Klassenkampf: zur historischen Dialektik von bürgerlicher Emanzipation und proletarischer Revolution: Schriften, Reden und Entwürfe aus den Jahren 1966-1970*, 5., veränd. Aufl. (Verl. Neue Kritik, 2008).

⁸ vgl. Haug, *Kritik der Warenästhetik, gefolgt von Warenästhetik im High-Tech-Kapitalismus*.

⁸ Reinhard Kühnl (1936-2014) 4

⁸ Ishay Landa (1969-) 5

⁸ vgl. Ishay Landa, *The apprentice's sorcerer: liberal tradition and fascism*, Studies in critical social sciences, v. 18 (Brill, 2010).

⁸ vgl. Reinhard Kühnl, *Formen bürgerlicher Herrschaft: Liberalismus, Faschismus*, Erstausg., Rororo aktuell (Rowohlt, 1983).

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

برخلاف تصوراتی که نمایندگان کمینترن همچون گئورکی دیمتریوف^{۸۸} داشتند، تنها نماینده‌ی ارتجاعی‌ترین بخش شووینستی و تروریستی سرمایه‌ی مالی نیست^{۸۹}، بلکه جنبش و جریانی است که تمام طبقات را پوشش می‌دهد و در قالب یک جریان شبه‌انقلابی نمود پیدا می‌کند، اما با هرگونه انقلابی‌گری رادیکال تا مغز استخوان دشمنی دارد. فلسفه‌ی فاشیسم بر اساس دشمن‌تراشی و درست کردن سپر بلا از انسان تحت ستم بنا نهاده شده است.

تئودر و آدورنو از نمایندگان اصلی مکتب فرانکفورت در تبعید در سال 1945/46 در کنار نویسندگانی همچون الزه فرنکل برونسویک^{۹۱}، دانیل جی. لوینسون^{۹۲} و ر. نوید سانفورت^{۹۳} مجموعه مسائلی را در ارتباط شخصیت اقتدارگرا را با اتکا به بحث‌های روانشناسی در مورد دلایل شکل‌گیری فاشیسم باز کردند. این مباحث اگرچه بخشی از حقایق را در مورد جنبش‌های فاشیستی و شخصیت‌های فاشیست می‌گویند، اما از آنجایی که فاشیسم را (همانطور که آلفرد زون رتل می‌گوید) نه به عنوان روند منطقی نظام سرمایه‌داری برای انباشت سرمایه با اتکا به شکلی از ارزش اضافی مطلق و نسبی، بلکه به عنوان یک پدیده‌ی فرهنگی تقلیل

⁸ Georgi Dimitrov

8

⁸ vgl. Georgi Dimitroff, *Gegen Faschismus und den Krieg, Ausgewählte Reden und Sschriften* (Reclam-Verl, 1982), 50f.

⁹ Kühnl, *Formen bürgerlicher Herrschaft*.

⁹ Brunswik Else Frankel (1908-1958)

⁹ Daniel J. Levinson (1920-1994) ²

⁹ R. Nevitt Sanford (1909-1995) ³

⁹ vgl. Theodor W. Adorno und Ludwig von Friedeburg, *Studien zum autoritären Charakter*, 12. Auflage 2020, übers. von Milli Weinbrenner, Suhrkamp-Taschenbuch Wissenschaft 1182 (Suhrkamp, 2020).

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

می‌دهند، دچار اشتباه معرفت‌شناختی در شناخت پدیده‌ی فاشیسم می‌شوند.^۹

ولفگانگ فریتز هاوگ^{۱۰} از فاشیستیزه کردن سوژه‌ی بورژوازی و فاشیسم به عنوان شکلی از وعده‌ی زیبایی‌شناسی مصرفی و شبه‌سوسیالیسم صحبت می‌کند^{۱۱}؛ لئو تروتسکی^{۱۲}؛ آگوست تاله‌ایمر^{۱۳} و اتو باور از فاشیسم به عنوان امتداد بناپارتیسم صحبت می‌کنند و فاشیسم را بناپارتیسم قرن بیستمی می‌خوانند^{۱۴}؛ کلارا زت‌یکن^{۱۵} فاشیسم را جنبش گرسنگان بی‌سازمان و غیرمتشکل می‌خواند. برتولت برشت^{۱۶} فاشیسم را چهره‌ی عریان نظام سرمایه‌داری می‌خواند. راینهارد کوئنل فاشیسم را یکی از اشکال حاکمیت بورژوازی می‌خواند و نوعی ایدئولوژی رمانتیک که رهایی آینده را در رجوع به گذشته جستجو می‌کند. ارنست نولته در رساله‌ی پست‌دکتری خود زیر نام "فاشیسم در عصرش" تلاش کرد فاشیسم را به عنوان یک پدیده‌ی پدیدارشناسانه بررسی کند. او فاشیسم را نه شکلی از لیبرالیسم یا ادامه‌ی کنسرواتیویسم

⁹ vgl. Sohn-Rethel, *Ökonomie und Klassenstruktur des deutschen Faschismus*.

⁹ Wolfgang Fritz Haug (1936-) ⁶

⁹ vgl. Haug, *Die Faschisierung des bürgerlichen Subjekts*.

⁹ Haug, *Kritik der Warenästhetik, Erfolg von Warenästhetik im High-Tech-Kapitalismus*.

⁹ Leo Trotski (1879-1940) ⁹

¹ August Thalheimer (1884-1948) ⁰

⁰

¹ vgl. Reinhard Kühnl, Hrsg., *Texte zur Faschismuskritik*, Erstausg., [1.-25. Tsd.], Rororo aktuell (Rowohlt, 1974).

¹ Guido Speckmann und Gerd Wegel, *Faschismus, 2., aktualisierte Auflage*, Basiswissen Politik / Geschichte / Ökonomie (PapyRossa Verlag, 2021).

¹ Clara Zetkin (1857-1933) ⁰

³

¹ Bertolt Brecht (1898-1956) ⁰

⁴

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر
یا توتالیتاریسم یا هر شکلی از مارکسیسم و غیره، بلکه به عنوان بیان "یک
پدیده‌ی عجیب و کاراکتر فراملی یک عصر" خواندند.

¹ vgl. Reinhard Kühnl und Frank Deppe, *Faschismustheorien: ein Leitfaden*,
2., bearb. Neuaufl (Distel-Verl, 2014).

فاشیسم پاسخ اولترا ارتجاعی و بربرستی به بحران

سرمایه‌داری

با بهره‌گیری از مدرن‌ترین ابزارها

آنچه می‌خواهم در این مطلب به آن پردازم، عروج جریان فاشیستی در سطح جهانی و به ویژه در کشورهای غربی در اشکال و قالب‌های متفاوت است. فاشیسم امروز - جدا از جریانات فاشیستی و نازیستی زیرزمینی که با همکاری پلیس جنایی در بسیاری از کشورهای اروپایی از جمله آلمان فعالیت کرده و بدون کوچک‌ترین مشکلی به پول و اسلحه دسترسی پیدا می‌کنند - فراتر از شبکه‌های ترور و انسان‌کشی، همچون شبکه‌ی دولت پنهان ان‌اس‌او (شبکهٔ زیرزمینی با پیش‌زمینه‌های نازیستی) در آلمان فعال است. علاوه بر آن ما با یک پدیده‌ی فاجعه‌بار دیگر به اسم جنبش اجتماعی توده‌ای فاشیستی روبرو هستیم که پارلمان‌های کشورهای اروپایی را تسخیر می‌کنند و در مدت‌زمانی کوتاه اکثریت کرسی‌ها را به دست می‌آورند. در این شکی نیست که رابطه‌ی ارگانیک بین پلیس - به‌مثابه‌ی نهاد سرکوب سرمایه‌داری در غرب - و لایه‌هایی از بورژوازی صنعتی، یعنی کارخانه‌داران و سرمایه‌ی مالی، بانک‌ها در کنار کلیساها به‌مثابه‌ی یک مافیای اقتصادی انگل‌وار وجود داشته و دارد. اخبار و گزارشاتی که همواره از جانب خود رسانه‌های بورژوازی و دست راستی در مورد روابط دستگاه سرکوبگر پلیسی و سازمان‌های اطلاعاتی در آلمان با نازی‌ها و بربرهای مدرن فاشیست منتشر می‌شود، نشان از واقعیت بربریت امروز در سرمایه‌داری غربی است.

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

فاشیسم، به قول راینهارد کوئل، مفرّ جامعه‌ی سرمایه‌داری در حال بحران است و از نظر لوکاچ، فاشیسم ایدئولوژی عصر ویرانی عقل است که نمایندگی جنبشی را به عهده دارد که تباهی عقل را به پیش می‌برد. فاشیسم، ایدئولوژی بورژوازی عصر نئولیبرالیسم هم هست و من بر این عقیده‌ام که چشم‌اندازهایی که چپ بی‌ربط به جامعه، چپ ازوتریک (عرفانی و درونگرا)، پارلمانتاریست، چپ مدافع انقلابی‌گری پوشالی نیهیلیستی، جریاناتِ آنارشیست، و مدافعانِ سکس گروهی به‌جای کار و فعالیتِ سیاسی گروهی، پیش روی جامعه قرار داده‌اند، چپ را بیش از هر زمانی حاشیه‌ای کرده است و بی‌ربطی این جریانات به منافع واقعی طبقه‌ی کارگر و توده‌های تحت ستم را نشان داده است. در نبودِ جریاناتِ رادیکال، انقلابی، کمونیستی و توده‌ای که توانایی سازماندهی توده‌ای و میلیونی را داشته باشند و منافع مردم و جامعه را در مطالباتشان و برنامه‌ی عملی و نظری‌شان فرمول‌بندی کنند، فاشیسم بر بحران سرمایه‌داری سوار شده است و با اتکا به ایدئولوژی‌های ضد بشری نماینده‌ی ویرانی عقل، همچون مسیحیتِ قرون‌وسطایی، نازیسمِ هیتلری و ناسیونالیسمِ قومی و نئولیبرالیسمِ اقتصادی، با ارائه‌ی راه‌حل‌های دم‌دستی و با بهره‌گیری از ابزارِ پوپولیسمِ راست، ساده‌سازی مسائل پیچیده‌ی اجتماعی و اعلام اینکه با حذفِ خارجیان، بیرون‌راندنِ آنان از کشور، سخت‌گیرانه‌تر کردنِ مسائل پناهندگی، حمله به کمپ‌های پناهندگی، مساجد و غیره، می‌توان از این بحران عبور کرد، در حال حاضر به یک جریانِ قوی اجتماعی با پایه‌های بسیار قوی در بین اقشار و طبقات مختلف اجتماعی تبدیل شده است.

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

دونالد ترامپ، به‌مثابه‌ی نماینده‌ی گرایشِ فاشیسمِ نئولیبرالی، با تبلیغاتِ سوپرپوپولیستیِ خود و ساختنِ تصویرِ دیواری میانِ مکزیک و آمریکا، توده‌ی مردمِ بی‌بهره از آگاهیِ طبقاتی را به سیاه‌لشکر فاشیسمِ دولتی و پارلمانتاریسمِ خودش تبدیل کرد. فاشیست‌های اروپایی هم با ساختنِ تصاویرِ فیک از پناهندگان، جعلِ آمار جرم و جنایت در میانِ خارجیان و غیره و ساختنِ تصویری که با کنترلِ مرزها بحرانِ پایان‌می‌یابد، خرده‌بورژوازی، بورژوازیِ محافظه‌کار و سنتی و طبقه‌ی کارگرِ بی‌بهره از آگاهیِ طبقاتی و سوسیالیستی را به سیاه‌لشکر فاشیسم تبدیل کرده و می‌کنند.

دموکراسی بورژوایی، بار دیگر، پس از فاجعه‌ی فاشیسم در سال ۱۹۳۳ و سرکار آمدنِ هیتلر در آلمان از طریق انتخاباتِ پارلمانی، این بار هم امتحانِ خود را بد داده است، اما چپِ پلاسیده‌ی پارلمانتاریست، علی‌رغم این‌که تاریخِ پارلمانتاریسم را به‌خوبی می‌شناسد و می‌داند که مسئله‌ی مارکسیسم و رهاییِ بشر بر سر اقلیت و اکثریت نیست، بلکه مسئله‌ی نقطه‌ی حرکت و چشم‌اندازی است که اقلیت یا اکثریت نمایندگی می‌کند، به ماشینِ پوسیده‌ی دولت بورژوایی یعنی پارلمانتاریسم و دموکراسی بورژوایی آویزان است. یکی از نیروهایی که بیشترین تعداد افرادِ فاشیست را درونِ خود جا داده است، حزبِ دموکرات - مسیحی مرکل است. این حزب به مراتب خطرناک‌تر و ارتجاعی‌تر از حزبِ آلترناتیو برای آلمان است، چون، برخلافِ حزبِ آلترناتیو برای آلمان، در میانِ مسیحیانِ مرتجعِ آلمانی که اغلب لایه‌های مرفه خرده بورژوازی به بالا هستند، ریشه

فاشیسم ژانوسِ مدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

دوانده است و قدمت بسیار طولانی دارد. طارق علی به‌درستی می‌گوید که مبارزه با فاشیسم، در چارچوبِ دموکراسی بورژوازی، پس از شکستِ هیتلر در جنگِ موسوم به جهانیِ دوم و تسخیرِ برلین، تا به امروز هیچگاه به‌پیش نرفته، بلکه برعکس اکثریتِ نازی‌ها و آدم‌کشانِ فاشیستِ هیتلری در احزابِ دموکرات - مسیحی و دیگر احزاب و به‌ویژه در نظام‌های سرکوب و سازمانِ امنیت (BND)؛^۱ جذب و به کار گرفته شدند؛ بنابراین مبارزه‌ی آنتی‌فاشیستی بورژوازی که توسط یک جریانِ منسوخ مانند حزبِ سوسیال - دموکرات (عاملِ اصلی سرکار آمدنِ فاشیسم هیتلری) به‌پیش می‌رود، بیشتر یک تعارفِ سیاسی و ماساژِ رفیقانه‌ی فاشیست‌های آلمانی است تا مبارزه، چون بخش‌هایی از سوسیال - دموکراسی، خود هنوز بدنه‌ی فاشیستی دارد و کلّ جریانِ سوسیال - دموکراسی آلمانی، آلترناتیو فاشیستی را به انقلاب ترجیح می‌دهد.

جریاناتِ دیگر مانند حزبِ سبز که در دهه‌ی هفتاد و هشتاد میلادی اعضایشان را با پای لخت به جلساتِ پارلمانی می‌فرستادند تا کفش‌هایی که در آن از چرم استفاده شده، را نپوشند و هرکدام یک گونی نخ و سوزن با خودشان می‌بردند تا در جلساتِ پارلمان برای خود لباس بدوزند و لباس‌های لوکس نپوشند که نکند درختان "استثمار" شوند و

¹ BND, Bundesnachrichtendienst ⁰

سازمان اطلاعات و امنیت آلمان است، سازمانی عریض و طویل که از ابتدا در دست فاشیست‌ها بود. زمانی که پس از سقوطِ برلین به‌دست ارتش سرخ، فاشیسم به مثابه‌ی دولت به شکست کشانیده شد و برلین بین شوروی سابق و آمریکا و دیگر متفقین غربی تقسیم شد. آمریکایی‌ها از همان ابتدا به‌دنبال جمع‌آوری فاشیست‌های سابق بودند و آنان که سابقه‌ی آنتی‌کمونستی داشتند در نهادهای اطلاعاتی سازمان داده شدند، تا بتوانند به تبلیغاتِ آنتی‌کمونستی خود ادامه دهند. زمانی که سازمان اطلاعات و امنیت آلمان در سال ۱۹۵۶ تأسیس شد، آمریکایی‌ها، راینهارد گهلن، یکی از فاشیست‌های باسابقه و از جنایتکاران جنگی در دوران نازی را به‌عنوان رئیس این سازمان انتخاب کردند. سازمان گهلن سال‌ها زیر نظر آمریکایی‌ها بود و از آن علیه کمونیسم بهره گرفته می‌شد. آرنولد گهلن یکی از فاشیست‌ترین جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان آلمان، عموی راینهارد گهلن بود. کتاب‌های آرنولد گهلن را فلسفه‌ی ضد انقلاب می‌خوانند.

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر
"محیط‌زیست" آلوده شود، امروز در کنار فاشیست‌ها و بعضاً تندتر از آنان،
خواهان سخت‌گیرانه‌تر کردن مسائل پناهندگی هستند و علیه پناهجویان،
به عنوان ضعیف‌ترین لایه‌های طبقه‌ی کارگر، بوده و هستند.

گرامشی با نظریه‌ی بی‌نظیرش یعنی "انقلاب منفعل"، وضعیت این
جریان‌ات ارتجاعی را در غرب به‌درستی تشخیص داد و پیش‌بینی کرد که
جنبش‌های اجتماعی در چارچوب رئال‌پولیتیک و چپ‌های غیرانقلابی
چگونه توسط دستگاه دولت بلعیده می‌شوند و خود به بخشی از نیروی
سرکوب و بربریت پلیسی تبدیل می‌شوند.

در اتریش حزب فاشیستی (FPÖ) در قدرت است، در فرانسه
ناسیونال‌فرونت یک جریان بسیار قوی‌ست، در آلمان تمام احزاب
کنسرواتیو مغلوب فاشیسم شده‌اند و فاشیسم را از درون پرورانده و به
بیرون می‌فرستند. در هلند حزب خیرت ویلدرز و در لهستان هم فاشیسم
یکه‌تاز میدان است. در مجارستان فاشیسم تنها کوره‌های آدم‌سوزی را
دوباره به جریان نیانداخته است. در بریتانیا جریان "ترزا می" به دنبال
پرکزیت است و در کشورهای دیگر هم وضعیت بهتر نیست. در استرالیا
راست فاشیستی سخنگوی دولت است و در نیوزلند یک فاشیست
جنایت‌کار دست به قتل عام مسلمانان بی‌دفاع در دو مسجد زده و پنجاه
نفر را سرهم قتل عام و چندین نفر دیگر را زخمی می‌کند. این سوپرمن
فاشیست، طرفدار ایدئولوژی ضدبشری برتری نژاد سفید، به نام برنتو
تارانت^۱ است. هیچ شکی نباید داشت که نظام پلیس و گروه‌های

¹ Brenton Harrison Tarrant (1990-) ⁰

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

زیرزمینی فاشیستی در این جنایت فاشیستی دست دارند، همان‌طور که ترورهای "ان اس او" در آلمان با همکاری مستقیم دستگاه‌های امنیتی و اسلحه‌هایی که پلیس به فاشیست‌ها رسانده بود صورت گرفت. این حمله‌ی تروریستی و فاشیستی، فارغ از عقاید و باورهای انسان‌های بی‌گناهی که در این جنایت هولناک به قتل رسیدند، باید توسط تمام انسان‌هایی که قلبشان برای انسانیت می‌تپد و به یک دنیای فارغ از ستم طبقاتی، قومی، جنسی و مذهبی اعتقاد دارند، محکوم شود و هر کس که ذره‌ای انسانیت در قلبش باشد، باید علیه این ترور فاشیستی و هولناک موضع‌گیری کند.

گفتمان نئوفاشیستی و راست محافظه‌کار معاصر و فاشیسم ناتوان از طریق جابجا کردن جایگاه قربانی و تبه‌کار در تلاش است، قربانیانی که از روی استیصال یا به هر دلایل دیگر دست به مقاومت می‌زنند را تروریست و وحشی معرفی کند، تا به بربریت حقیقی و واقعی سرمایه‌داری اقتدارگرا و جریان‌ات نئوفاشیستی ابدیت ببخشد. این جابجا کردن جایگاه قربانی و تبه‌کار به شکل افراطی در مورد مهاجران قربانی نژادپرستی سیستماتیک و اجتماعی در کشورهای اروپایی و همچنین در مورد توجیه جنوساید مردم بی‌دفاع فلسطین غزه از جانب نئوفاشیست‌های اروپایی استفاده می‌شود.

درباره‌ی ساختار اقتصادی و طبقاتی فاشیسم

فاشیسم برخلاف تبلیغاتی که مدافعین نظریه‌ی "توتالیتاریسم" طرح می‌کنند، نه تنها شکلی از سوسیالیسم نیست، بلکه درنده‌خوترین و اقتدارگراترین شکل سرمایه‌داری است که هدفش حفاظت از مالکیت خصوصی بر ابزار تولید با اتکا به خشونت عریان برای شکل دادن به ارزش

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

اضافی مطلق و نسبی می‌باشد. ارزش اضافی مطلق از طریق بالا بردن ساعت کار کارگر و تعرض به حیات و معیشت کارگر، از طریق بازسازی بندگی و بردگی سنتی شکل می‌گیرد.

یکی از مهمترین تحقیقاتی که در مورد ساختار اقتصادی و طبقاتی فاشیسم صورت گرفته است، کتابی از نویسنده‌ی مارکسیست آلفرد زون-رتل^۱ به نام "اقتصاد و ساختار طبقاتی فاشیسم آلمانی" است. مطالعه‌ی این کتاب اهمیت بسزایی دارد. از یک طرف کتاب رتل برخلاف خزعبلاتی که مدافعین تئوری توتالیتاریسم طرح می‌کنند و یا برخلاف مباحثی که گویا فاشیسم شکلی از سوسیالیسم است، نشان می‌دهد که فاشیسم یکی از ملیتاریستی‌ترین شکل سرمایه‌داری امپریالیستی است که از یک سو با اتکا به بازار داخلی و بومی و سرمایه‌گذاری روی صنعت جنگ و از طریق به بردگی گرفتن اسرای جنگی و بیرون کشیدن کار مطلقاً مجانی از این نیرو به گونه‌ای از ارزش اضافی مطلق که مارکس در کاپیتال به آن اشاره دارد، دامن می‌زند و از سوی دیگر از طریق تقویت بازارهای داخلی می‌تواند به شکل مصنوعی در رقابت بر بازارهای خارجی فائق آید^۱.

در آلمان به خاطر قوانین مالیاتی کارگرس‌تیزانه و شکلی از سیستم مالیاتی که در خدمت سرمایه‌داران بزرگ و مولتی‌میلیونرهاست، دولت بورژوازی به نفع این لایه‌ی انگلی عمل می‌کند. برهان مدافعان وضع موجود این است که ده درصد از میلیونرها بیشتر از پنجاه درصد مزدبگیران

¹ Sohn-Rethel, *Ökonomie und Klassenstruktur des deutschen Faschismus*.

¹ Sohn-Rethel, *Ökonomie und Klassenstruktur des deutschen Faschismus*,

vgl. 90ff.

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

مالیات می‌دهند، بنابراین باید دولت از سرمایه‌داران بزرگ حمایت کند. سرمایه‌ی آلمان پشت فاشیسم قرار می‌گیرد و فاشیسم هیتلری را به عنوان نوعی تلاش برای نجات سرمایه در یک سرمایه‌داری در دوران بحرانی و حفاظت از سرمایه می‌بینند. آلفرد زون-رتل بر این عقیده است که فاشیسم برای سرمایه‌داری فوق پیشرفته و جهانی مصون از بحران و سرمایه‌دارانی که در سطح جهانی موفق هستند، جالب نبود، به همین خاطر فاشیسم در کشورهای گسترش پیدا می‌کند که بورژوازی در یک وضعیت بحرانی به سر می‌برد و سرمایه‌داران آن کشور قدرت رقابت در عرصه‌ی جهانی را ندارند. اینجاست که بورژوازی آلمان در دوران پس از جنگ موسوم به جهانی اول که در یک وضعیت بحرانی قرار داشته و قادر به رقابت با سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی نبود، فاشیسم برای سرمایه‌داران محلی که در سطح محلی با یکدیگر رقابت داشته اند، پاسخی درخور بوده است، راهکاری اقتدارگرایانه از زاویه‌ی راست به بحران سرمایه‌داری. اینجاست که سرمایه‌داری محلی و صنعت محلی در آلمان برای بالا بردن ارزش اضافی به دنبال راهکاری دیگر یعنی تحمیل سرمایه‌داری اقتدارگرا برای تثبیت "ارزش اضافی مطلق"؛ از طریق پایین آوردن دستمزد و استثمار کارگران تا حد مرگ بود. منطق بیرون

^{۱۱۰} ارزش اضافی مطلق را مارکس در کاپیتال به این شکل به کار می‌برد که با بالا بردن ساعت کار، مبارزه‌ی طبقاتی از بالا و استثمار مطلق کارگران این ارزش خلق می‌شود و بالاترین نیروی کار از کارگر بیرون کشیده می‌شود. ارزش اضافی نسبی، اما به بالا بردن نرخ ارزش اضافی از طریق مدرنیزه کردن ماشین آلات بدون نیاز به بالا بردن ساعت کار است. تفاوت لیبرالیسم و فاشیسم در شیوه‌ی پیشبرد امور اقتصادی سرمایه‌دارانه به تفاوت در بهره‌کشی از کارگران تابع شرایطی که ارزش اضافی مطلق یا نسبی خلق می‌شود بر می‌گردد. لیبرالیسم و فاشیسم نقطه مقابل هم نیستند، بلکه دو روی یک سکه به اسم شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی هستند.

مراجعه شود به سرمایه از کارل مارکس، بخش تولید ارزش اضافی مطلق و نسبی: vgl. Karl Marx, *Das Kapital. 1: [Buch 1] Der Produktionsprozess des Kapitals*, 7. Aufl., Ullstein-Bücher 2806 (Ullstein, 1978), 148.

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

کشیدن ارزش اضافی مطلق از کارگران در اردوگاه‌های نازی به این شکل پیش می‌رفت که اسرا را تا حد مرگ در مقابل یک کاسه سوپ است شمار می‌کردند. فاشیسم هیتلری برای این که به ارزش اضافی مطلق دست پیدا کند، لازم بود تمام "جناح‌های چپ" درون فاشیسم همچون فراکسیون ارنست روهم، SA (طوفان) و جریان موسوم به "ناسیونال بلشویم" در حزب کمونیست آلمان که خواهان اتحاد با نازیسم بودند (یکی از نمایندگان اصلی آن ارنست نیکتس^۱ بود)، به مرور منزوی کند و با قدرت‌گیری اش خطر فراکسیون ارنست روهم^۲ با انحلال SA و کشتن روهم خنثی کند و به درهم کوبیدن مطلق جنبش کارگری و اتحادیه‌های کارگری و قتل‌عام مخالفین درونی و فراکسیون‌های خرده‌بورژوازی شبه‌انقلابی دست بزند. آلفرد زون رتل شاید اولین کسی باشد که تئوری ارزش مارکس را مبنای بررسی فاشیسم قرار داده است و تلاش کرده است دلایل قدرت‌گیری فاشیسم هیتلری را از زاویه‌ی تئوری ارزش اضافی مطلق توضیح دهد. رتل معتقد است که شکل‌گیری یک دولت شبه‌رفاهی و گسترش اشتغال و پایان دادن به بیکاری تنها از طریق پیشبرد سیاست اقتدارگرایانه برای بیرون کشیدن ارزش اضافی مطلق از کارگران و گسترش سرمایه‌گذاری دولتی در حوزه‌ی صنایع نظامی و زیربنایی برای تسخیر دیگر کشورها و به بردگی گرفتن کارگران آن کشورها برای بالا بردن ارزش اضافی مطلق بود و بخش وسیعی از سرمایه‌داران آلمانی خود به صورت مستقیم جذب آپارات دولتی شدند و بی‌دلیل هم نیست که ایشای لاند

¹ Ernst Niekisch (1899-1967) 1

¹ Ernst Julius Günther Röhm (1887-1934) 2

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر نازی‌ها را ابرکاپیتالیست می‌خواند.^۱ از خاستگاه طبقاتی و دیدگاه کارگران فرق زیادی ندارد، که استثمارگر آنان سرمایه‌داران خارجی، بومی بوده و هستند یا باشند یا خصوصی.

زون-رتل معتقد است که به مرور زمان خرده‌بورژوازی در فاشیسم آلمانی معنی و مفهوم خود را از دست می‌دهد و جای آن را انحصارهای دولتی بزرگ می‌گیرند. اینجاست که توهم طبقه‌ی متوسط و خرده‌بورژوازی در فاشیسم به نقطه عکس خود تبدیل می‌شود. فاشیسم دولتی نه برای خرده‌بورژوازی، بلکه دولت بورژوازی بزرگ و انحصاری بوده و هست. اینجاست که بسیاری از تحلیل‌هایی که فاشیسم را به عنوان طغیان خرده‌بورژوازی برای بازتولید سرمایه‌ی بزرگ در بین سرمایه‌داران کوچک معرفی می‌کردند، عملاً غلط بودن خود را به اثبات می‌رساند.

برای شناخت فاشیسم لازم است منطق حرکت سرمایه را مورد بررسی قرار داد و جوهر نظام سرمایه‌داری را شناخت. نظریات جامعه‌شناختی و پوزیتویستی نمی‌توانند از جنبه‌ی پدیداری نظام سرمایه‌داری فراتر روند، شناخت ماهیت فاشیسم برای آنان به عنوان چهره‌ی واقعی و عیان نظام سرمایه‌داری که در شرایط تاریخی مشخصی که پاسخ به بحران کاپیتالیستی از موضع راست و سرمایه‌دارانه داده می‌شود، در شکل فاشیسم پدیدار می‌شود. فاشیسم برخلاف آنچه موشه پوشتون می‌گوید سوسیالیسمی نیست که خواهان نابودی "ارزش" (آنچه پوشتون ادعا می‌کند یهودیان در دوران نازی‌ها به عنوان اضافه‌ی ارزش‌اند)

¹ <https://jacobin.de/artikel/die-nazis-waren-hyperkapitalisten-ishay-landa-interview-faschismus-wirtschaftsliberalismus>

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر در کوره‌های آدم‌سوزی باشد، بلکه شبه‌سوسیالیستی است که با وعده‌ی سوسیالیستی تلاش برای پیشبرد اقتدارگراترین، دیکتاتورترین و ضدبشری‌ترین فرم سرمایه‌داری است که می‌تواند با وعده‌ای زیبایی‌شناختی و ایدئولوژیک جوهره خود را پشت این وعده پنهان کند و از طریق برقراری یک روابط غیرمتمقارن یعنی ناهماهنگی در فرم و محتوا طبقات فرودست و تحت ستم، کارگران و زحمتکشان را با این ایدئولوژی ضعیف‌کشانه و کارگرس‌تیز همراه کند و هژمونی خود را به جامعه حقه کند.^{۱۱۴}

فاشیسم هرگز رجوع به بربریت نیست، اگرچه ایدئولوژی فاشیستی ممکن است بربریت گذشته را همانطور که والتر بنیامین می‌گوید "زیبایی‌شناختی" یعنی قابل پذیرش برای مردم کند. فاشیسم یک ارتجاع مدرن و مدرنیزه کردن ارتجاع است. فاشیسم انقلابی‌گری نسبت به گذشته و ضدانقلابی بودن نسبت به آینده یعنی نسبت به زایش جامعه‌ای جدید با مناسبات تولیدی جدید است. فاشیسم انقلاب کنسرواتو به تعبیر ارنست یونگر یا دیگر کویرفرونت‌های آلمانی نیست، بلکه ضدانقلابی، اقتدارگرا و اولتراکنسرواتو است که از فرم انقلابی بودن برای زدن ریشه به

¹ <https://www.rosalux.de/news/id/46352/moishe-postone-nationalsozialismus-und-antisemitismus-1979-1982>

¹ Walter Benjamin (1892-1940) ⁵
والتر بنیامین در جزوه‌ی "اثر هنری در عصر بازتولید تکنیکی" این مسئله را در ارتباط با جنگ و به احتمال زیاد در ارتباط با سفیدشویی و زیبا جلوه دادن جنگ توسط ارنست یونگر به کار برده است. در متن آلمانی آمده است:
"Faschismus läuft folgreich auf eine Ästhetisierung des politischen Lebens hinaus"

در متن انگلیسی به این صورت آمده است:

The logical result of Fascism is the introduction of aesthetics into political life
<https://web.mit.edu/allanmc/www/benjamin.pdf>

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

ماهیت و جوهر انقلاب بهره‌می‌گیرد تا بتواند اقتدارگرایی افراطی دولت بورژوازی را تثبیت کند. تثبیت یک دولت بورژوازی اقتدارگرایی هایپرکاپیتالیست و امپریالیستی توسط فاشیسم، نه مسئله‌ی طبقه‌ی کارگر را حل می‌کند و نه پاسخی به خرده‌بورژوازی خواهد داد که از سقوط هراسان است و از ترس سقوط جایگاه طبقاتی‌اش پشت مدافعین هایپرکاپیتالیسم امپریالیستی فاشیسم قرار گرفته است.

آزادی مذهبی و جنگ فاشیست‌ها

پروژه‌های مسج‌سازی در غرب یک پروژه‌ی امپریالیستی و جنگ هژمونی بین مرتجعین ضدانقلاب اسلامیست و همپالگی‌های محافظه‌کار و فاشیست اروپایی‌شان است. بنابراین در این جنگ هژمونیک دو جریان مرتجع برای پیشبرد برنامه‌های خود با محافظه‌کاران و فاشیست‌هایی شبیه خود در حال درگیری هستند. در این شکی نیست که بسیاری از امام جمعه‌های مساجد در غرب وابسته به دولت‌های مرتجع همچون ترکیه، عربستان سعودی، ترکیه و جمهوری اسلامی هستند و به هیچ‌وجه نماینده‌ی مسلمانان اروپا آنطور که این مساجد ادعا می‌کنند، نیستند. مسئله‌ی دیگر این است که هر شکل از سوء استفاده‌ی دولت‌ها از پناهجویان "مسلمان" نمی‌تواند دلیلی برای توجیه فاشیسم و راسیسم علیه مسلمانان باشد. هیچ نیروی سیاسی مترقی نمی‌تواند خود چپ و مترقی قلمداد کند و همزمان حامی جریان‌های فاشیست مسلمان‌ستیز باشد.

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

فاشیسم ایدئولوژی توجیه کشتار انسان‌های تحت‌ستم و ایدئولوژی خشونت ضدانقلابی است!^۱

مسئله‌ی آزادی‌مذهب، با مسئله‌ی رهایی از مذهب که مارکس به آن پرداخته بولاد، متفاوت است و در این شکی نیست که آزادی‌مذهب در غرب برای مسیحیان و یهودیان به مراتب از مسلمانان بیشتر است و اتفاقاً این مسیحیان افراطی جزو گروه‌های فاشیستی و دست‌راستی‌اند که در حال مبارزه با اسلام، مسلمانان و پناهجویانند و کلیساهای آزاد وابسته به این گروه‌های افراطی، اماکنی برای تبلیغات فاشیستی و فراگیر کردن مسلمان‌هراسی و پناهنده‌هراسی شده‌اند.

از نظر یک فاشیست، یک خارجی که از کشورهای خاورمیانه آمده باشد، به صورت خودکار یک مسلمان است و این ایدئولوژی توسط "صنعت فرهنگ"^۱ بورژوازی غرب به حدی گسترش پیدا کرده است که مردم عادی شما را همیشه مسلمان می‌دانند، اگر حتی صد کتاب مانند کاپیتال مارکس نوشته باشید و یک ستاره‌ی سرخ کمونیستی هم به تی‌شرت آویزان کنید و شب و روز فریاد کنید که کمونیست هستید؛ بنابراین نباید دچار ساده‌لوحی تبه‌کارانه شد و مبارزه با اسلام، از جانب مسیحی‌های افراطی، پگیدا، فاشیست‌های غربی و غیره، را مترقی خواند. حزب کمونیست کارگری، با گسترش اعتراضات خیابانی پگیدا، به حدی ذوق‌زده

¹ vgl. Wilhelm Reich, *Die Massenpsychologie des Faschismus* (Kiepenheuer & Witsch, 1971).

¹ vgl. Karl Marx und Friedrich Engels, *Marx-Engels-Werke* 1, 45 vol.š. (Dietz, 1976), 347ff.

¹ vgl. Horkheimer und Adorno, *Dialektik der Aufklärung*.

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

شده بود که اوایل، اشیگل، همیشه اخبارِ اکس مسلم را پخش می‌کرد و اعضای حزبِ کمونیستِ کارگری، اخبارِ پگیدا را. در جریانِ سال ۲۰۱۶، هنگامی که فاشیسمِ دولتی و رسانه‌ای در آلمان، مزاحمت‌های جنسیِ چند نفر خارجی را، بهانه‌ای برای تعرضِ فاشیستی به پناهجویان قرار داده بود، مینا احدی، رئیسِ اکس مسلم، همگام با جریاناتِ راستِ غربی و جریاناتِ سوپرکنسرواتو، به‌جای اینکه تبلیغاتِ فاشیستی که در راستای دامن زدن به یک جنبشِ فاشیستی شکل گرفته بود را نقد کند، دولتِ آلمان را نقد می‌کرد که چرا پلیسِ کافی برای کنترل جامعه در این وقتِ حساس آماده نکرده است. این موضع، در راستایِ منافعِ راستِ افراطی و نیروهای فاشیستی، علیه مدنیّت در جامعه و برای پلیسی‌تر شدن جامعه و درواقع جوابی بود که راستِ جامعه می‌خواست و به آن واقعیت داده بود. دولتِ پلیسی در غرب، چیزی است که حزبِ کمونیستِ کارگری و راستِ افراطی و فاشیست هر دو دنبال آن هستند!^{۱۱۹}

فاشیسم در هر شکلش، چه در شکلِ نژادی و قومی و چه در شکلِ مذهبی و فرهنگی آن، منادیِ بربریت و توحش است، توحشی که خود را مدعی "اصالت"، "فرهنگ"، "مدرنیته" و غیره می‌داند. دموکراسی بورژوازی و آنتی فاشیسم ناتوان و بی‌جربزه‌ی بورژوازی به دلیل اینکه دیدگاه طبقاتی بورژوازی را نمایندگی می‌کند و به با هرگونه تلاش برای عبور از جامعه‌ی بورژوازی مخالف است، از یک طرف توانایی و خواست متوقف

^{۱۱۹} به این مصاحبه گوش دهید، تا ماهیبت واقعی این جریان فاشیستی را بشناسید

<https://www.youtube.com/watch?v=l34nfnjk14Y>

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

کردن فاشیسم را ندارد، چون متوقف کردن فاشیسم یک امر فراقانونی و انقلابی متکی به قهر انقلابی است و دموکراسی بورژوازی به خاطر خصلت ضدانقلابی‌اش، انقلاب را غیرقانونی و تروریستی قلمداد می‌کند و از طرف دیگر به خاطر پایبندی‌اش به حفظ مناسبات سرمایه‌دارانه در چارچوب منطق طبقه‌ی حاکم عملاً به شکل قانونی زمینه‌ی رشد فاشیسم را به اشکال مختلف فراهم می‌کند. اما نه پتانسیل آن را دارد و نه اصلاً برای متوقف کردن فاشیسم ساخته شده است، بنابراین برای رسیدن به آزادی در مفهوم مارکسیستی آن و برای رهایی از بردگی فاشیستی و رهایی از استثمار و بندگی، نمی‌توان همچون لیبرال‌ها به دموکراسی بورژوازی اهمیت تکیه کرد، بلکه لازم است برای یک جمهوری شورایی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا تلاش کرد، چون تنها دموکراسی مبتنی بر رهایی اقتصادی است که می‌تواند آزادی حقیقی یعنی آزاد شدن از استثمار و بندگی، آزاد شدن از راسیسم و نژادپرستی، آزادی از تمام اشکال سلطه بین حاشیه و مرکز و آزادی از سلطه‌ی بین دولت‌ها را نوید دهد.

کارل اشمیت از نقد لیبرالیسم تا حمایت از فاشیسم

مارکس می‌گوید منتقدینِ هگل از او یک لاشه‌ی سگ درست کرده‌اند، ما در مقابل این منتقدین لازم است از این لاشه‌ی سگ دفاع کنیم. نیروهای موسوم به اپوزیسیون ایرانی به ویژه چپ‌های لیبرالی که از جناح‌های مختلفِ امپریالیسم و فاشیسم به دلایل مختلف دفاع می‌کنند، از مارکس یک لاشه‌ی مردار ساخته‌اند، ما برای عقب‌راندنِ آنان و دفاع از مارکس به خود مارکس رجوع نمی‌کنیم، بلکه به یکی از شخصیت‌های اصلی نازی؛ یعنی کارل اشمیت، مراجعه کرده و با نقدهای او به پارلماناریسم و لیبرالیسم، به رویارویی و نقدِ این چپ‌های پرو - رژیم (توده‌ای و اکثریت، حزب چپِ طوفان، مجله‌ی هفته و غیره) یا چپ‌های لیبرالِ طرفدارِ امپریالیسم فاشیستیِ آمریکا و غرب (حزبِ کمونیست کارگری ایران و شاخه‌های مختلف لیبرالیسمِ چپ)، همچنین نیروهای مرتجع موسوم به اپوزیسیون ناسیونالیسمِ گرد می‌رویم. نشستِ چهار حزبِ ناسیونالیست گرد و تلاش کومه‌له برای همکاری با دشمنِ مستقیم مردم ایران و کردستان، یعنی جمهوری اسلامی ایران را با تئوریِ "دوست - دشمن" کارل اشمیت، به رادیکال‌ترین شکلِ ممکن، به نقد می‌کشیم.

کوتاه در مورد کارل شمیت

کارل شمیت (۱۸۸۸-۱۹۸۵)، شخصیت بسیار بحث‌برانگیزی در تاریخ فلسفه و حقوق در قرن گذشته است. کارل اشمیت از کودکی به‌خاطر پیش‌زمینه‌های کاتولیسیستی‌اش به‌شدت ضد یهود بود و همین مسئله و مسئله‌ی کاریکاتوری بودنِ جمهوری وایمار که از نوعی سلطنتِ مطلقه و دموکراسی پارلماناریستی تشکیل شده بود، باعث شدند که او به

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

فاشیسمِ آلمانی و حزب نازی گرایش پیدا کند و جذب فاشیسمِ آلمانی شود. اشمیت در سال ۱۹۳۳ به عضویتِ حزب نازی آلمان درآمد و تا سقوطِ فاشیسم، به دست ارتشِ سرخ و با همکاری آمریکا، عضو این حزب بود. او در سال ۱۹۳۴ به‌خاطر نظریه‌ی "اقتدار گذشته" اش به کودتاچیانِ روهم ربط داده شد و به زندان محکوم شد. در زندان به اسم مستعارِ Schlaues Karlchen (کارلِ کوچک و زرنگ)، به نوشتن ادامه داد و آثار متعددی نوشت. نوشته‌های اشمیت علی‌رغم کوتاه بودن و بعضاً پراکندگیِ موضوعات آن، به‌شدت عمیق‌اند و همه‌ی مسائلِ سیاسی و فلسفی را از یک زاویه‌ی حقوقی بررسی می‌کنند. در این آثار اشمیت، قانون فاشیستی موسوم به قانونِ نورنبرگ را که به‌شدت یهودی‌ستیزانه بود را تحتِ نامِ "قانونِ آزادی" یاد کرد. پس از سقوطِ فاشیسم، توسطِ آمریکایی‌ها بازداشت و برای بارِ دوم زندانی شد. کارل اشمیت به‌خاطر همکاری با فاشیسم سال‌ها در زندان به سر برد. اما کارل اشمیت تنها کارل اشمیتِ فاشیست نیست، بلکه شخصیتی به‌شدت دوپهلوی و متناقض است که از رادیکال‌ترین نقدها به لیبرالیسم و امپریالیسم و دموکراسی پارلمانی گرفته تا دفاع از دموکراسی مستقیم، در کنار دفاع او از اقتدار فاشیستی، را در نوشته‌هایش می‌توان دید. اشمیت معتقد بود که لیبرالیسم به معنی نابودی دموکراسی و دیکتاتوریِ اقلیتی ممتاز بر اکثریتی خاموش است. کارل اشمیت یک شخصیت به‌شدت اقتدارگرا بود که با تئوریزه کردن نظریه‌ی "دوست - دشمن"، خوانش جدیدی در علم کشف می‌کند که با مبارزه‌ی طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی به عنوان دو دشمنِ ذاتی نزدیک

فاشیسم ژانوسِ مدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر است. تفاوتِ اشمیت در این بحث اینجاست که این نظریه را نه از موضع طبقاتی، بلکه از موضعِ ملی بین دولت‌ها به کار می‌گیرد. اشمیت در مقاله‌ی هنگامِ پاکسازیِ جریانِ طوفان از درونِ نازیسم زیر نام "پیشوا حامی قانون است" تلمایتِ مستقیمِ خود از نازیسمِ هیتلری را اعلام کرد و به یکی از شخصیت‌های مهمِ نازی تبدیل شد.

اشمیت و نقدِ لیبرالیسم، بازخوانیِ چپ از یک فاشیست

پیروِ نقدهایِ رادیکالِ اشمیت به لیبرالیسم ما شاهدِ بازخوانیِ تحلیل‌هایِ اشمیت و بازسازیِ او از یک موضعِ چپ هستیم. ارنست فرانکل^۱، ائو کیرشهیمیر^۲ و افرانس نویمان^۳ از شاگردان، از یک موضعِ چپ به بازخوانی و بازسازیِ نظریاتِ اشمیت پرداخته و هسته‌هایِ رادیکالِ این تئوری را قابلِ دفاع خوانده‌اند. جنبشِ دانشجوییِ ۶۸ در آلمان، به‌خصوصِ جریانِ دانشجوییِ اِس دِ اِس^۴ (شکلِ سوسیالیستیِ دانشجویانِ آلمانی)، هم به نظریات و نقدهایِ اشمیت در موردِ پارلمانتاریسم تمایل پیدا کرد و سعی کرد در راستایِ بازخوانی‌ها و بازسازی‌هایِ چپی که تاکنون از نظریاتِ اشمیت در نقدِ پارلمانتاریسم و

1	https://www.flehsig.biz/DJZ34_C&S.pdf	0
1	Ernst Fraenkel (1898–1975)	1
1	Otto Kirchheimer (1905–1965)	2
1	Franz Leopold Neumann (1900–1954)	3
1	SDS, Sozialistisch-demokratischer Studierendenverband	4

انجمن سوسیالیستی و دمکراتیکِ دانشجویی، در ابتدا و در سال‌هایِ دهه شصتِ اِس دِ اِس،

Sozialistische Deutscher Studentenverband نام داشت، یعنی انجمن دانشجویان سوسیالیستِ آلمانی. اِس دِ اِس جدید به‌خاطر فشار از راست به جای واژه آلمانی واژه دمکراتیک را جایگزین کرد. مسئله این است که اِس دِ اِس قدیم که از سال ۱۹۴۶ تا دهه‌ی هشتاد فعال بود به‌مرور زمان توسطِ جریاناتِ رفورمیستی چپ جایگزین می‌شود و اِس دِ اِس امروزی در واقع یک جریانِ پلورالیستی است که از سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها تا پست‌مدرن‌ها و آنارشیت‌ها و انواع و اقسامِ گرایشِ رفورمیستی را در خود دارد.

فاشیسم ژانوسِ مدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

دموکراسی بورژوازی مطرح شده است، دست به بازسازی این نظریات و به‌کارگیری آن علیه سرمایه‌داری لیبرالی بزند. یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی این جنبش که اقدام به بازسازی اشمیت کرد الکساندر کوژو^{۱۳۵} بود که یک هگل‌شناس مطرح بود و سوسیالیسم خود را تنها سوسیالیسم راستین معرفی می‌کرد. او معتقد بود که کارل اشمیت تنها کسی است که می‌توان با او به‌صورت اصولی صحبت کرد که راه را نشان می‌دهد. هلموت لتن^{۱۳۶} و گونتر ماشکه^{۱۳۷} از فعالین جنبش چپ دانشجویی بودند که به مباحث اشمیت علاقه‌مند شدند. گونتر ماشکه بعدها به کوبا پناهنده شد و به عنوان یکی از متفکرین راست جدید شناخته می‌شود.

هابرماس^{۱۳۸} به عنوان یکی از نمایندگان مکتب فرانکفورت و چپ لیبرال، به‌شدت به نقد کسانی که در دهه‌ی شصت به دفاع از بحث‌های اشمیت در نقد لیبرالیسم برخاسته بودند، پرداخت و آنان را زیر نام "چپ فاشیستی" دسته‌بندی کرد. نقد هابرماس از یک موضع کاملاً ارتجاعی بود، چون او از دولت بورژوازی در مقابل تلاش نیروهای چپ برای نابودی دولت، دفاع می‌کرد. بالیبار^{۱۳۹} در بین چپ‌های پست‌مدرن فرانسوی، به بازخوانی اشمیت پرداخت و آثار اشمیت را با لویاتان هابز مقایسه کرد.

بحثی که من در اینجا مطرح می‌کنم نه در دفاع صد در صد از تمام نظریات کارل اشمیت، بلکه از موضع نقد چپ لیبرال و سوسیال-

1	Alexandre Koyré (1892–1964),	2	5
1	Helmut Lethen (1939-)	2	6
1	Günter Maschke (1943–2022)	2	7
1	Jürgen Habermas (1929-)	2	8
1	Étienne Balibar (1942-)	2	9
1	Thomas Hobbes (1588–1679)	3	0

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

دموکرات‌هایِ خائنی است که به مراتب مرتجع‌تر و خطرناک‌تر از کارل اشمیت هستند.

این گروه‌هایی که من در ابتدا دسته‌بندی کردم، اگرچه خود را به قطبِ چپ و یا بعضاً به نافِ سوسیال-دموکراسی وصل می‌کنند، اما نیروهایی به شدت اپورتونیست هستند که از نظر من جملگی در چارچوبِ جریاناتِ نئوفاشیستیِ غربی قرار می‌گیرند، پس در برابر این جماعت، لازم نیست به مارکس رجوع کرد. بلکه تنها کافی است به مهم‌ترین کتابِ اشمیت، "درباره‌ی امرِ سیاسی"^۱ مراجعه کرده و نقدهای بسیار دقیق و نزدیک به نقدهای مارکسیستی او را که از نظریاتِ مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌هایِ غیرمارکسیست همچون شومپیتر^۲ گرفته است، علیه اوباشِ چپِ لیبرال و سوسیال-دموکرات نئوفاشیست، از حزبِ چپ ایران گرفته تا احزاب دموکرات کردستان و سازمان‌های زحمتکشان و محفلِ سپاهی مجله‌ی هفته و به‌ویژه حزبِ کمونیستِ کارگریِ ایران که برای ترامپ دم تکان می‌دهد، به کار گیریم.

لیبرالیسم، به عنوان یکی از روبناهایِ نظامِ سرمایه‌داری، برخلاف ادعایش، نه برابریِ حقوقی و نه برابریِ اقتصادی را با خود همراه کرده است و نه می‌تواند همراه کند. لیبرالیسم -همان‌طور که اشمیت می‌گوید- مکانی است که در آن دوست و دشمن به گفتگو می‌نشینند و در اوجِ بی‌شرمی همین دشمنانِ قسم‌خورده دولتِ ائتلافی به نام دموکراسی تشکیل می‌دهند. اشمیت این را خلافِ دموکراسی می‌خواند و معتقد است که بین

¹ Der Begriff des Politischen ³
¹ Joseph Alois Schumpeter (1883-1950)

¹
²

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

دوست و دشمن گفتمانی نمی‌تواند وجود داشته باشد و من هم بر این مسئله مهر تأیید می‌گذارم. گفتمانی بین دوست و دشمن، در یک موقعیتِ طبیعی، نمی‌تواند وجود داشته باشد، بنابراین پارلمان‌تاریسم و پارلمان-به-عنوان مکانی برای گفتمان میان دوست و دشمن- توسط بورژوازی و دولتِ بورژوایی برای جمع‌آوری منافعِ متناقضِ زیرِ نامِ دموکراسی اما علیه دموکراسی تشکیل می‌شود. برای رسیدن به دموکراسی، راه دیگری جز نابودیِ قهرآمیزِ نظامِ بورژواییِ دولت، یعنی پارلمان‌تاریسم، نه وجود دارد و نه می‌تواند وجود داشته باشد، به همین خاطر بحثِ اشمیت در اینجا به‌شدت به مباحثِ مارکسیستی نزدیک می‌شود. یکی از نقدهای بسیار دقیقِ اشمیت، نقد به جنگ‌های امپریالیستی است که در گذشته به عنوان جنگ‌های برحق و امروزه زیرِ نامِ دخالتِ بشردوستانه (بخوانید دخالتِ بشرگشانه) توسط بورژوازیِ امپریالیستی به خوردِ مردم داده و توجیه می‌شود.

اشمیت، جنگ‌های امپریالیستی را به‌شدت محکوم می‌کند، حزبِ کمونیستِ کارگریِ ایران اما از جنگ‌های امپریالیستی دفاع می‌کند. اشمیت گفتگو با دشمن را نفی می‌کند، حزبِ کمونیستِ کارگری اما به دنبال لاس‌زدن با پمپئو است. احزابِ کُردی با دشمنِ قسم‌خورده‌ی توده‌ی مردم، به دور از چشمِ جامعه، نشست دارند. یک‌بار برای درجه‌دارهای آمریکایی می‌رقصند و یک‌بار برای اوباشِ تروریستِ رژیمِ ایران و یا رژیمِ ترکیه. احزابی که تحتِ عنوانِ اپوزیسیونِ ایرانی در اینجا نام بردیم،

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر
نمونه‌ی واقعیِ جریاناتِ لیبرال هستند، جریاناتی که توسطِ اشمیت به
دقیق‌ترین شکلِ ممکن نقد شده‌اند.

نتیجه‌گیری موقت

نقدِ اشمیت به لیبرالیسمِ نقدی بسیار عمیق است که می‌توان آن را
در چند بستر خلاصه کرد: لیبرالیسم، نابودیِ دموکراسی است؛ لیبرالیسم،
مسئله‌ی دوست و دشمن را در نظر نمی‌گیرد؛ لابی‌گری را برای انسان به
وجود می‌آورد و سیاست‌زدایی می‌کند. لیبرالیسم، مصرف‌گرایی را برای
سوژه و سطحی‌نگری را به دنبالِ خود می‌آورد. اشمیت می‌گوید که انسان
باید حاضر باشد در راه آرمان و اهدافش جانش را بدهد، لیبرالیسم این
اراده را از انسان می‌گیرد، یعنی اراده‌ی سیاسی بودن و سوژگی در سیاست
را. این تحلیل‌های عمیقِ اشمیت را با مباحثِ حمید تقوایی و بهمن شفیق
و نئولیبرال‌های حزب کمونیست کارگری ایران مثلِ مصطفی صابر و
سایرین مقایسه کنید، تا متوجه شوید که حتی یک فاشیست مثل کارل
اشمیت از تمام این‌ها، مترقی‌تر و رادیکال‌تر، به‌نقدِ وضع موجود نشسته
است. لوکاچ اشمیت را، یکی از نمایندگانِ ویرانیِ عقل معرفی می‌کند،
بسیاری از متفکرین او را با ماکیاولی^۳ مقایسه می‌کنند. نقدِ اشمیت به
ماکیاولی اما این است که او از یک موضعِ دفاعی به مسئله‌ی سیاست نگاه
می‌کرد و اشمیت از یک موضعِ تهاجمی نگاه می‌کند.

اشمیت یک راستِ فاشیست بود که البته حرف‌های درستی هم زده
است. درنهایت او را بایستی شخصیتی به‌شدت متناقض، جنجال‌برانگیز و

¹ Niccolò Machiavelli (1469–1527)

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

در کلیتِ خود نماینده‌ی نابودیِ عقل خواند، اما تمام این مسائل نباید دلیلی باشند که ما در مقابل لاشه‌ی متعفنِ چپِ لیبرالِ امپریالیستی، از بحث‌ها و نقدهای او به لیبرالیسم، دموکراسی بورژوازی و امپریالیسم بهره نگیریم.

کمونیست‌ها باید دشمنِ خود را جدی گرفته و به جای نشخوار ادبیات لیبرال‌های آنتی‌کمونیست و فاشیست‌دوست، دشمن را دشمن و دوست را دوست خطاب کنند. این امر نیازمند شناخت جایگاه طبقاتی و ایدئولوژیک انسان‌ها در جامعه‌ی طبقاتی است. هر توهمی نسبت به دشمن، خودکشی و نابودیِ سوژگی سیاسی است. ما در حال جنگ با جمهوری اسلامی هستیم و احزابِ موسوم به اپوزیسیون که در حال لاس‌زدن با تروریست‌های این رژیم در خارجِ کشورند. ما شبانه‌روز در حال مبارزه با سیاست‌های تروریستی و امپریالیستیِ دولت‌های جنگ‌طلب و فاشیستِ غربی هستیم، اما امثالِ حزبِ کمونیستِ کارگریِ ایران در حال دم تکان دادن برای ترامپ و پمپئو و دفاع از یک مزدورِ دولتِ آمریکا به اسم مسیحِ علینژاد است. ما در حال جنگ با جمهوری اسلامی هستیم، اما اوباشِ سایتِ مجله‌ی هفته در حال تبلیغ برای سپاه پاسداران، به عنوان تنها نیروی "رهایی‌بخش" در منطقه‌اند. ما در حال جنگ با سرمایه‌داری هستیم و اوباش و جنایت‌کاران دهه‌ی شصت که در حزبِ نئوفاشیستیِ موسوم به حزبِ چپِ ایران جمع شده‌اند، در حال تلاش برای نجات دادنِ جمهوری اسلامی و تلاش برای متقاعد کردنِ چپِ استالینیستِ اروپایی

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

برای دفاع از ایران‌اند. این احزابِ موسوم به اپوزیسیون که در این مقاله به آنان اشاره شد، با همان تئوریِ اشمیت جزو دشمنِ قرار می‌گیرند.

کویرفرونت به عنوان معضل جامعه‌ی معاصر

کویرفرونت به شکلی از اتحاد نامتجانس و همزمانی اندیشه‌ها و پراکسیس متناقض گفته می‌شود که اغلب از طرف جریانات راست افراطی و پوپولیست با منطق بورژوازی و پوشش شبه‌رهایی‌بخش در پیش گرفته می‌شود. ایده‌ی کویرفرونت را در مقاله‌ی مفصلی توضیح دادم و اینجا از تکرار این مسئله خودداری می‌کنم. بدون شک می‌توان اشکال مختلفی از جریانات کویرفرونت را نام برد که هر کدام پوشش متفاوتی دارند و یا به تعبیر دیگر می‌توان به کویرفرونت‌های چپ، کویرفرونت‌های میانه و طرفدار کسموپولیتسم و کویرفرونت‌های راست افراطی و نازیست یا "ناسیونال" "سوسیالیست" اشاره کرد. در هر سه حالت خواستگاه جریان کویرفرونت یک خاستگاه ارتجاعی و بورژوازی است. پدیده‌ی کویرفرونت در دوران شکست انقلاب ۱۸۴۸ خود را در قالب رومانتیک و نوعی محافظه‌کاری ضدانقلابی و در عین حال به ظاهر پروگرسو بروز داد و در جمهوری وایمار خود را در شکل نوعی انقلابی‌گری محافظه‌کارانه یا

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

ناسیونال‌بلشویسم. در هر دو حالت کویرفرونت به تثبیت ارتجاع خدمت کرد و امروز هم دارد می‌کند^{۱۴}

اگر ما در جمهوری وایمار قبل از قدرت‌گیری نازیسم یک حزب کمونیستی با میلیون‌ها عضو و هوادار داشتیم، امروز در آلمان عملاً هیچ حزب کمونیستی قدرتمندی نداریم که بتواند مارش فاشیسم را متوقف کند و حزب چپ به عنوان یک حزب چپ پست‌مدرن کویرفرونت بعضاً توسط فاشیست‌های صهیونیست مدافع اسرائیل تسخیر شده است و مدافعان فلسطین را به یهودستیزی محکوم می‌کنند و از حزب به روش‌های ضددموکراتیک حذف می‌کنند. بعد از اعلام رسمی حزب ائتلاف سارا واگنکنشت در ژانویه ۲۰۲۴، شاهد تضعیف شدید حزب چپ در انتخابات ایالتی و حتی خطر بیرون رانده شدن حزب چپ یعنی Die Linke از پارلمان آلمان بودیم. با حمایت مستقیم و بی‌قید و شرط فراکسیون حزب چپ در پارلمان آلمان از رژیم فاشیستی اسرائیل و قبل از آن حمایت از جنگ اوکراین، توافق آنتی‌ملیتاریستی درون این حزب که یکی از توافقاتی بود که حزب بر بنیاد آن به عنوان حزب طرفدار صلح تشکیل شده بود، بر باد رفت و این حزب اعتماد خود را در میان توده‌های مردمی که در نبود آلترناتیو سوسیالیستی به جناح چپ بورژوازی

کویرفرونت به مثابه‌ی شکلی از تنوری فاشیستی و فاشیستی‌کردن، vgl. Hassan Maarfi Poor, <https://hassan-maarfipour.com/2023/03/09/%DA%A9%D9%88%DB%8C%D8%B1%D9%81%D8%B1%D9%88%D9%86%D8%AA-%D8%A8%D9%87-%D9%85%D8%AB%D8%A7%D8%A8%D9%87-%DB%8C-%D8%B4%DA%A9%D9%84%DB%8C-%D8%A7%D8%B2-%D8%AA%D8%A6%D9%88%D8%B1%DB%8C-%D9%81%D8%A7%D8%B4%DB%8C/>, ۲۰۲۲، ۱۴۰

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

سوسیال-دموکراتیک رای می‌دادند را از دست دادند و عملاً حزب چپ را با بحران موجودیت روبه‌رو کرد. ائتلاف سارا واگنکنشت توانسته بود در برخی از استان‌ها علیرغم تازگی این ائتلاف، حزب چپ و احزاب دیگر را پشت سر بگذارد و حتی در برخی از ایالت‌ها بالای سیزده درصد رای بیاورد، به خاطر مخالفتش با ملیتاریسم و جنگ عملاً بخشی از چپ‌های پروروس را دور خود جمع کرده بود.

بعد از اینکه ائتلاف واگنکنشت رسماً شعارهای گروه‌های نازیستی و فاشیستی و احزابی همچون حزب NPD یعنی حزب نازی موسوم به حزب ناسیونال-دموکرات آلمان را پذیرفت و به شکل دیگری بر روی پلاکارت‌های خود نوشت، بخش زیادی از چپ‌های پروروس از این حزب فاصله گرفته، مجدداً به حزب کویرفرونت چپ بازگشتند.

ائتلاف سارا واگنکنشت که با رتوریک اولتراپوپولیستی سعی می‌کرد تا توده‌های به ستوه آمده از سیاست‌های نئولیبرالی دولت آلمان و حکومت چراغ راهنما^۱ با خود همراه کند، با تأکید و تکرار مدام بر روی مفاهیمی همچون "اقتصاد آلمان"، "کشور آلمان" و غیره، عملاً هرگونه دیدگاه چپ را کنار گذاشت و به یک حزب راست میانه متمایل به حزب آلترناتیو برای آلمان تبدیل شد. این مسئله باعث شد که ائتلاف کویرفرونت سارا واگنکنشت به شدت تضعیف شود و در انتخابات آینده تنها از طریق نمایندگان اصلی امکان ورود به پارلمان را پیدا کند. اما حزب چپ تمام تلاش خود را به خرج داد تا بتواند به شکلی از اشکال تمام شکست‌های

1 Ampel

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

گذشته را جبران کند و بار دیگر امکان ورود به پارلمان را با و بدون داشتن نمایندگان مستقیم فراهم کند.

حزب آلترناتیو برای آلمان به عنوان یک حزب فاشیستی نقطه تلاقی سه جریان کنسرواتیو مسیحی، راست فاشیستی و قومی و جریان نئولیبرال اقتدارگراست، روز به روز بیشتر به سمت فاشیسم گام بر می‌دارد و ملیت‌انگتر می‌شود. حزب آلترناتیو برای آلمان آن چنان از راست به احزاب راست میانه فشار آورده است که بسیاری از این احزاب را ناچار کرده است خود را با مطالبات حزب فاشیستی آلترناتیو آلمان تطبیق دهند. حزب دموکرات مسیحی تحت سلطه‌ی فردیدریش مرتس مولتی‌میلیونر راستگرا و اقتدارگرا تحت هیچ شرایطی بهتر از حزب فاشیستی آلترناتیو برای آلمان نبوده و نیست و با وعده و وعیدهایی که مرتس در مورد کنترل مهاجرت و بستن تمام مرزها، پانزده روز بعد از قدرت گرفتن می‌دهد، ما در آلمان تحت سلطه‌ی فردیدریش مرتس و حزب آلترناتیو برای آلمان با یک نوع فاشیسم "منعطف" روبرو خواهیم بود. با اعلام بی‌طرفی اعضای ائتلاف سارا واگنکنشت در مقابل پیشنهادات حزب فاشیستی آلترناتیو برای آلمان در مورد سیاست‌های وحشیانه و تایید آن از طرف فریدریش مرتس و حزب دموکرات-مسیحی، این سیاست‌های فاشیستی به زودی علیه مهاجرین اجرا خواهند شد و آلمان یک گام به فاشیسم نزدیک‌تر می‌شود.

آنچه امروز در آلمان به دنبال انتخابات اخیر در جریان است، در صورت ائتلاف بین محافظه‌کاران راستگرای افراطی، نازی‌های حزب آلترناتیو برای آلمان و احزاب راست نئولیبرال متمایل به فاشیسم مثل

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

حزب آزاد دموکراتیک آلمان که خوشبختانه امکان ورود به پارلمان را پیدا نکرد، فاشیسم در آلمان به امر واقع تبدیل خواهد شد. اگرچه بیش از نیمی از مردم آلمان جریانات راست متمایل به فاشیسم را انتخاب کرده‌اند، ولی از آنجایی که دو حزب دموکرات-مسیحی به رهبری فریدریش مرتس و حزب آلترناتیو برای آلمان تحت رهبری آلیس وایدل نتوانسته‌اند اکثریت مطلق را به دست بیاورند، احتمال اینکه مرتس ناچار شود با حزب سبز و سوسیال-دموکرات حکومت^۱ تشکیل دهد، بسیار زیاد است. بنابراین احتمال اینکه حزب کنسرواتو و راست افراطی نئولیبرال دموکرات-مسیحی تا دوره‌ی بعدی انتخابات صبر کند تا بتواند فاشیسم را به یک امر واقع تبدیل کند و اذهان عمومی را برای واگذاری قدرت به فاشیست‌ها تا چند سال آینده فراهم کند، بسیار زیاد است. فاشیسم نمی‌تواند تنها با زور سر نیزه به حاکمیت خود ادامه دهد و نیازمند میزانی از هژمونی از طریق شکل دادن به توافق اکتیو و پاسیو در جامعه است و به نظر می‌رسد مرتس هنوز جامعه‌ی آلمان را برای برقراری فاشیسم کامل مهیا نمی‌داند، چون مقاومت‌های خیابانی زیادی در قالب تظاهرات صدها هزار نفری صورت گرفته، تا انتخاب مجدد حزب چپ به صورت تاکتیکی توسط بخشی از جامعه، عملاً مانعی جدی بر سر راه یک فاشیسم عریان مجدد در آلمان هستند. البته لازم است اشاره کنم که احزابی مانند حزب سبز و حزب سوسیال-دموکرات دقیقاً در جایگاه حزب فاشیستی آلترناتیو برای آلمان

1 Regierung

3

6

Government در زبان انگلیسی یا State و Staat در آلمانی به کلیت دم‌دستگاه بروکراتیک اپاراتوس نظامی و تمام سازورگ‌های یک سیستم گفته می‌شود.

فاشیسم ژانوسِ مدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

در سال ۲۰۱۳ به بعد هستند و مطالباتی که حزب فاشیستی آلترناتیو برای آلمان در سال‌های اولیه تشکیل خود مطرح کرد، از جانب احزاب سوسیال-دموکرات و سبز در دوران حاکمیت چراغ راهنما در سال‌های اخیر اجرا شد.

بنابراین توهم اینکه این احزاب بتوانند عملاً مانعی جدی بر سر راه فاشیسم جدید در آلمان باشند، به نگاه من احمقانه است. این احزاب سیاستی را در پیش گرفتند که عملاً باعث تقویت نازی‌ها و فاشیست‌های حزب آلترناتیو برای آلمان شد و آن سیاست که به زعم خودشان برای جلوگیری از گسترش حزب فاشیستی آلترناتیو برای آلمان احزاب میانه باید مطالبات آنان را قبول و اجرا کنند، اینجاست که بخش زیادی از مردم ناراضی از راست و بخشاً چپ، از ریاکاری و دورویی احزاب میانه به ستوه آمده و احزاب اصلی فاشیستی مثل حزب آلترناتیو برای آلمان را به جای کپی‌شان انتخاب کردند و آن بخش میانه که به احزاب میانه‌ی سوسیال-دموکرات و سبز امید بسته بود که مسئله‌ی فقر، تورم، گرانی و مسائل مربوط به محیط‌زیست را برایشان حل کنند، به حزب چپ به عنوان یک حزب سوسیال-دموکرات پُست‌مدرن رای دادند. رهبری حزب چپ به عنوان فراکسیونی در بوندستاگ (پارلمان آلمان) در دوران حاکمیت چراغ راهنما در جنگ اوکراین، حامی ارسال اسلحه به اوکراین شد و توافق ضدملیتاریستی‌ایی که یکی از توافقات اولیه‌ای بود که حزب چپ بر بنیاد آن شکل گرفته بود را به شکل شرورانه‌ای زیر پا گذاشت، در برخورد به مسئله‌ی غزه حزب چپ در کنار احزاب راست، محافظه‌کاران افراطی و

فاشیسم ژانوسِ مدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

حزب فاشیست آلترناتیو برای آلمان ایستاد و سر درِ حزیش را با پرچم رژیم فاشیستی اسرائیل آراست. بخش پروامپریالیستی چپ لیبرال حزب چپ همانطور که در مقاله‌ی قبلی هم توضیح دادم، در حقیقت آنچنان تحت تأثیر تبلیغات صهیونیستی است، که برخی از رهبران این حزب با پرچم اسرائیل و تیشرت‌هایی با آرم ارتش فاشیستی و اشغالگر اسرائیل در تظاهرات دفاع از ویرانی غزه شرکت می‌کردند. حتی این پهلوان پنبه‌ی جدید حزب چپ خانم هایدی رایشینیک^{۳۷} که به سلبریتی جوانان جاهل تبدیل شده است، سال پیش در پارلمان آلمان اعلام کرده است که "طبیعی است که اسرائیل حق دفاع از خودش را دارد و حماس یک گروه تروریستی است و باید خلع سلاح شود". سوال این است که چه نیرویی باید حماس را خلع سلاح کند؟ ارتش فاشیست اسرائیل که یک شهر را با خاک یکسان کرده و بالای صد و ده هزار نفر را بر طبق آمارهای غیررسمی سلاخی کرده است یا توده‌های مردم به ستوه آمده از فاشیسم صهیونیستی و فاشیسم اسلامی؟! جواب خانم رایشینیک به عنوان یک "چپ" پست‌مدرن با ایدئولوژی فیلوکلونالیستی، مسلماً ارتش اسرائیل است^{۳۸} و گرنه آنچه این کلونالیست‌های غربی و رژیم فاشیستی صهیونیستی اسرائیل به عنوان آلترناتیو آنتی‌کمونیستی یعنی جریان‌ات فاشیستی اسلامیستی از آن حمایت و تقویت کردند بارها و بارها از طرف مردم کشورهای خاورمیانه استفراغ شده‌اند. مسئله‌ی دیگر این است که بعد از

1 Heidi Reichenek (1988-)

3

7

1 <https://www.klassegegenklasse.org/reichenek-israel-hat-selbstverstaendlich-das-recht-sich-zu-verteidigen/>

فاشیسم ژانوسیِ مدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

کشتار وسیع و نسل‌کشی گسترده‌ای که در غزه توسط رژیم فاشیست صهیونیستی اسرائیل صورت گرفت، حماس نه تنها تضعیف نشد، بلکه پانزده هزار عضو جدید گرفت. بازندگان واقعی این جنگ نه حماس به عنوان یک گروه راست افراطی مشابه فاشیست‌های اسرائیل، بلکه مردمان تحت ستمی است که بیش از ۷۶ سال در حال تاوان پس‌دادن یهودی‌ستیزی اروپاییان فاشیست و هولوکاست را هستند و "چپ" پست‌مدرن کلونیالیست به جای دیدن و نقد توحش کلونیالیسم و تاریخ توحش و کشتار یهودیان توسط نازی‌های آلمانی از فاشیسم صهیونیستی مشابه نازی‌ها و نسل‌کشی مردم فلسطین به دست نازی‌های معاصر یعنی نتانیاهو و اوباش دوروبرش دفاع می‌کند. آن بخش از حزب چپ که به صورت مستقیم از فلسطین دفاع می‌کند، توسط رهبری صهیونیست پرواسرائیلی حزب چپ، یا با سرکوب و ادار به سکوت شده است و یا اینکه از ترس اخراج از کار و اخراج از حزب و گرفتار آمدن به سرنوشت امثال رمزی کیلانی^۱ به شکل اپورتونیستی از غزه صحبت نمی‌کنند. هورکه‌ایمر قبل از شروع جنگ جهانی اول گفته بود که "هر کس از کاپیتالیسم صحبت نمی‌کند، بهتر است در مورد فاشیسم خفه‌خون بگیرد": امروز این جمله‌ی هورکه‌ایمری که در آن دوران چپ رادیکال بود ولی بعدها خودش حامی تروریسم امپریالیستی شد را باید اینگونه ترجمه کرد، هر کس از غزه و جنوساید(نسل‌کشی) مردم فلسطین صحبت نمی‌کند، باید در

¹ <https://www.tagesschau.de/inland/regional/berlin/rbb-parteiausschluss-von-aktivist-kilani-linke-zentrale-in-berlin-kurzzeitig-besetzt-100.html>

https://www.kritiknetz.de/images/stories/texte/Wallat_Kapitalismus_und_Faschismus.pdf

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر مورد فاشیسم خفه‌خون بگیرد. ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که مدافعین فلسفه‌ی کلونیالیستی و طرفداران رژیم فاشیست اسرائیل از چپ تا راست افراطی بر این باورند که وقتی متحدین آنان کشته می‌شود، این تبه‌کاری است و وقتی متحدین آنان را می‌کشد، این امر زیبایی است. بنابراین اینجاست که در برخورد با یک رژیم استعمارگر اشغالگر و فاشیستی مثل اسرائیل بین نازی‌های حزب آلترناتیو برای آلمان و چپ‌های پُست‌مدرن حزب چپ آلمان از گریگور گیزی^۱ گرفته تا یان فون آکن^۲ و اهایدی رایشینیک و آن صهیونیست افراطی عضو رهبری حزب چپ بودو راملو^۳ کسی که با یک نازی مثل بیون هوکه دست داد، هوکه‌ای که حتی از طرف دادگاه عالی حفاظت از قانون اساسی آلمان به عنوان فاشیست شناخته شده است، تفاوت چندانی وجود ندارد و اشک تمساح ریختن حزب چپ و جریان موسوم به جریانات اتونومیست و "آنتی فاشیستی" برای روزائاوا و پناهجویان، چیزی جز تلاشی اپورتونیستی برای پنهان کردن ماهیت نژادپرستانه‌ی اکثریت مدافعین اسرائیل در بین جریانات موسوم به چپ نیست.

در مورد عروج جریانات راست افراطی و نئوفاشیستی در آلمان
مصاحبه‌ی بهرنگ زندگی از رادیو کوچه با حسن معارفی پور

بهرنگ زندگی:

1	Gregor Florian Gysi (1948-)	4	1
1	Jan Paul van Aken (1961-)	4	2
1	Bodo Ramelow (1956-)	4	3

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

کشور آلمان چند وقتی است که شاهد عروج راست افراطی و جریان‌ات راسیستی و فاشیستی در این کشور است. حمله به چند کمپ پناهندگان در این کشور موجبات نگرانی را به خصوص برای غیر آلمانی‌ها فراهم کرده است. به تازگی هم جریان راست افراطی و نازیسم در آلمان یعنی «پگیدا»^۱ عروج کرده و شعارهایی را در مورد خطر اسلام‌گرایی مطرح کرده است. در این رابطه ویژه برنامه‌ی چشم سوم به بحث فاشیسم در آلمان می‌پردازد. همراه با حسن معارفی پور هستیم.

سؤال اولم را اینطور آغاز می‌کنم، مسئله‌ی آتش‌زدن کمپ پناهندگان و حمله به آن که در روزنامه اشپیگل هم بسیار جهت‌دارانه در مورد آن صحبت شد و به صورت مستقیم به نقش گروه‌های راست افراطی و نازیستی در آلمان اشاره نشد. وضعیت پناهندگان در کشور آلمان به کدام سمت می‌رود؟

حسن معارفی پور:

می‌شود گفت، پناهندگان و خارجی‌ان، کسانی که به خاطر مسائل سیاسی و اجتماعی به آلمان پناهنده شدند، همیشه در آلمان به عنوان شهروندان درجه دوم

¹ Patriotic Europeans Against the Islamisation of the West (German: Patriotische Europäer gegen die Islamisierung des Abendlandes (PEGIDA))

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

و درجه سوم به آن‌ها نگاه می‌شود. اگر کسی تاریخ آلمان را مطالعه کند می‌بیند که در آلمان راسیسم و فاشیسم، جنبش‌های خیلی قدری بودند و بخش چشم‌گیری از کشور آلمان همیشه متوهم به این بوده که می‌تواند از طریق فاشیسم یا نازیسم، آلترناتیو خود را به جامعه تحمیل کرده و بحران‌های اقتصادی را در مقاطع مختلف کنترل کند. آتش‌زدنِ کمپ پناهندگان، انعکاسِ صدای پارلمان‌تاریست‌های راستی است که امروز در پارلمان آلمان علیه خارجی‌ها موضع می‌گیرند؛ علیه پناهنده‌ها و خارجی‌ها به بهانه‌ی اسلامی‌شدنِ آلمان، به بهانه‌ی اینکه تعداد اسلامی‌ها رو به افزایش است. این‌ها زمانی که از پارلمان آلمان و رسانه‌های این کشور به جامعه خط می‌دهند، دقیقاً آن بخش از جامعه که همیشه پتانسیل راییت (راست) بودن و پتانسیلِ نازیست بودن را دارد سازمان‌دهی می‌کنند و در جهتِ ضدیت با خارجی‌ها و در جهتِ تلاش برای اخراج خارجی‌ها در این کشور سازمانشان می‌دهند.

این وضعیت در آلمان همیشه وجود داشته است، این اولین باری نیست که کمپ پناهندگان را به آتش می‌کشند و آخرین بار هم نخواهد بود. در آلمان ما چند سال پیش دیدیم که چند کمپ را به آتش کشیدند و

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

۱۹ نفر را قتل‌عام کردند، ترک‌ها را سر می‌برند و گروه‌های نئونازیستی آلمان در روز روشن تظاهرات می‌کنند و پلیس آلمان و دولت آلمان چشم‌پوشی می‌کند. ظاهراً راست‌پارلمانتاریست، حتی فاشیست‌ترین آن‌ها، می‌گویند که ما ضدخارجی نیستیم و با خارجی‌ها مشکلی نداریم؛ ولی زمانی که یکی از اعضای پارلمان اعلام کرد که خارجی‌ها باید در آلمان و در خانه‌هایشان هم آلمانی صحبت کنند، اگر که می‌خواهند اینجا بمانند و در غیر این صورت اگر انتگره نشوند باید برگردند، ما دیدیم چند روز بعد سریعاً نئونازیست‌ها در نورنبرگ به چند کمپ پناهندگان حمله کردند و آنجا را به آتش کشیدند. من خودم دقت کردم هر موقع نیروهای دست راستی در پارلمان یک نوع گرایش راسیستی را بروز می‌دهند، مثلاً از افزایش میزان پناهندگان در سال و رشد پناهندگی صحبت می‌کنند، دارند به‌صورت متمدنانه فاشیست‌های جامعه را علیه خارجی‌ها به خط می‌کنند و به‌طور واقعی در دانشگاه‌های آلمان، رسانه‌ها و نظام آموزشی آلمان، نظام کاملاً دست راستی و افراطی حاکم است. در سال‌های گذشته همیشه از افزایش میزان پناهندگان، از افزایش میزان ترک‌ها، از افزایش

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

جمعیت آلمان، از بیکاری گفته‌اند و می‌خواهند تمام این مشکلات را به گردن خارجی‌هایی که ناچار شده‌اند کشور خودشان را ترک کنند و به این کشور بیایند، بیندازند. در صورتی که این‌ها به قضیه‌های دیگر نگاه نمی‌کنند.

ما می‌بینیم که دولتِ آلمان به عنوان یکی از اعضای اصلی ناتو، سیاست‌های جنگی را در خاورمیانه و اوکراین به پیش می‌برد. دولت آلمان یکی از متحدان آمریکا در به جنگ کشیدن اوکراین است. رسانه‌های آلمان سعی می‌کنند که اخبار را در مورد اوکراین و خاورمیانه جعل کنند. دولت آلمان یکی از صادرکنندگان اصلی اسلحه به کشورهای خاورمیانه و به دولت‌های تروریستی در منطقه خاورمیانه است و جایگاه سوم را در صادرات اسلحه در جهان دارد. این مسائل در نظر گرفته نمی‌شود. ما می‌دانیم که اسلحه‌های آلمانی در دستِ نیروهای تروریستی مثل داعش و نیروهای دیگری وجود دارند، اسلحه‌های آلمانی از طریق فروش به عربستان سعودی، به عراق فروخته می‌شود و بعداً همین اسلحه‌ها در دستِ نیروهای تروریستی می‌افتد و به راحتی به عربستان سعودی، قطر و دیگر نیروهای خاورمیانه نیز می‌رسد و

فاشیسم ژانوسِ مدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

مردم سوریه و عراق مجبور هستند که کشور خود را ترک کنند و از آن‌جا آواره شوند. بعد موقعی که این‌ها کشور خود را ترک می‌کنند و به اینجا می‌آیند، ما شاهد این هستیم که رسانه‌های آلمانی می‌گویند که ما سونامی پناهندگی را در آلمان داشتیم. در صورتی که در کشوری مثل سوریه ۱۳ میلیون نفر خانه و کاشانه خود را از دست دادند؛ ولی از این ۱۳ میلیون نفر فقط ۲۵ هزار نفر توانستند وارد آلمان شوند. یعنی ما با یک سیاست کاملاً پیچیده روبه‌رو هستیم، از یک‌طرف سرمایه‌داری و امپریالیسم و نئولیبرالیسم برای پیشبرد منافع خود از هیچ جنایتی فروگذار نیست و از صدور اسلحه گرفته تا صدور فاشیسم به کشورهای دیگر، تا انتقال سرمایه از کشور آلمان به کشور چین، تا استثمار کارگر ترک و تا هر مسئله‌ی دیگر را روا می‌دارند و از طرف دیگر ما با جنبش‌های فاشیستی در جامعه روبه‌رو هستیم که می‌گویند خارجی ممنوع و ما ترس داریم که جامعه‌ی ما فردا اسلامی شود {و یا} ما از اسلام می‌ترسیم.

بهرنگ زندگی:

آقای معارفی پور اتفاقاً می‌خواستم به همین نقطه برگردم، مسئله‌ی "خارجی ممنوع". در چند ماه

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

اخیر، به‌خصوص در شروع سال جدید، ما شاهد عروج مجدد جریان‌ات راست افراطی بودیم که حضور خیابانی و جنبشی دارند و با پلاکاردهایشان در خیابان به بهانه‌ی مبارزه با اسلام‌گرایی که بخشی از آن مستتر در خارجی ستیزی است، حضور پیدا کردند. پگیدا، جنبشی که ما اسمش را شنیدیم و در آلمان عروج کرده و دیروز و پریروز هم شاهد تظاهرات ضد پگیدا از طرف خارجی‌های آلمان و شما بودیم، نظرتان چیست؟ در این شرایط واقعاً اسلاموفوبیا و اسلام‌ستیزی می‌تواند توجیه‌پذیر باشد و آیا خطر اسلام‌گرایی در آلمان جود دارد؟ آن چیزی که من می‌بینیم ما یک مورد عملیات تروریستی گروه‌های اسلام‌گرا را در آلمان ندیدیم. چرا این‌ها این مسئله را بهانه کردند و دوباره موج خارجی ستیزی را به نام پگیدا راه انداختند. ریشه‌های این مسائل چیست و می‌خواهم نظر شما را در این مورد بدانم.

حسن معارفی پور:

پگیدا، مخفف یک جمله آلمانی است به معنای یک اروپای میهنی علیه اسلامی کردن غرب. پگیدا سابقه طولانی ندارد. جنبش‌های اجتماعی دیگری هستند به عنوان احزاب راست که در پارلمان هم

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

حضور داشتند و این‌ها سابقه‌شان به مراتب بیش‌تر است. پگی‌دا از ۲۰ اکتبر ۲۰۱۴ به‌صورت هفتگی تظاهرات خود را به‌صورت علنی در آلمان برگزار کرده و علیه اسلامیزاسیون و به بهانه اسلامی کردن و در واقع به بهانه بالارفتن آمار خارجی‌ها در آلمان. به نظر من اسلامی‌ها و رادیکالیسمِ اسلامی در آلمان هیچ خطری محسوب نمی‌شود. اتفاقاً دولت‌های اروپایی از جمله دولتِ آلمان خودشان همکار مستقیم یا غیرمستقیم رادیکالیسمِ اسلامی هستند.

ما اشاره کردیم که این‌ها غیرمستقیم یا مستقیم اسلحه می‌فرستند و این‌ها را تقویت می‌کنند و به جانِ مردم خاورمیانه می‌اندازند؛ بنابراین من فکر می‌کنم که دولت آلمان، در شرایطی که در اینجا تنفس آدم‌ها کنترل می‌شود، تلفن‌ها هم کنترل می‌شود و همه چیز کنترل می‌شود، می‌تواند به راحتی اسلامی‌های رادیکال را در آلمان کنترل کنند و این‌ها هیچ‌گاه نمی‌توانند خطر جدی برای آلمان محسوب شوند. از تمام جمعیت آلمان فقط ۵ درصد اسلامی هستند یا سابقه اسلامی بودن دارند و از کشورهای اسلام‌زده آمده‌اند و در اینجا به عنوان اسلامی شناخته می‌شوند. مایی که از کشورهای اسلامی آمدیم و ماهایی که از دستِ اسلام

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

فرار کردیم، ماهایی که از دست جنایت‌کاران اسلامی در کشورهای اسلام‌زده فرار کردیم، در آلمان به عنوان اسلامی محسوب می‌شویم. ما به اینجا می‌آییم و به عنوان پناهنده کیسیِ آتئیست می‌دهیم و {یا} هر کیسی که می‌دهیم. شما {نیز} از نظر {برخی} آلمانی {ها} یک مسلمان محسوب می‌شوید؛ بنابراین جنگ فاشیست‌های آلمانی و نئونازیست‌های آلمانی با اسلام‌یست‌های رادیکال نیست، جنگ آن‌ها با خارجیانی هست که در این کشور هستند.

مسئله‌ی دیگری که هست، بعضی از نیروهای سیاسی اعلام می‌کنند که ما در تقابل با پگیدا می‌آییم و طرف اسلامی‌ها را می‌گیریم و این‌ها غیرمستقیم به اسلام سیاسی در این جامعه کمک می‌کنند. سابقه‌ی مولتی‌کالچرالیسم یا نسبیّت فرهنگی در اروپا روشن است. خود دولت‌های اروپایی به ارتجاعی‌ترین ترها و به ارتجاعی‌ترین چیزها تن دادند برای این که بتوانند این نظریه نسبیّت فرهنگی را حقانیت ببخشند. ما می‌دیدیم که مسلمان‌ها، مسیحیان، یهودیان و نیروهای ارتجاعی و سنتی، دختران خودشان را در روز روشن و در کشورهای مختلف اروپایی می‌کشتند و این‌ها می‌گفتند که این فرهنگ خودش است و این نسبیّت

فاشیسم ژانوسِ مدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

فرهنگی است و هیچ مجازاتی برای آن در نظر نمی‌گرفتند. امروزه نماینده‌ی راست‌ترین احزابِ اروپایی که در آلمان سوسیال-مسیحی‌ها و دموکرات-مسیحی‌ها هستند، اعلام کرد که از این به بعد باید مسئله نسبت فرهنگی در آلمان از بین برود و هر کسی که هر جرمی مرتکب می‌شود بدون توجه به این که چه مذهب و قومیتی دارد باید در دادگاه به صورت عادلانه محاکمه شود. یعنی این که ما در نظام پیچیده‌ای زندگی می‌کنیم که خود سرمایه‌داری به این نظام پیچیده دامن زده و راسیسم در این نظام همیشه در غیاب آلترناتیو رادیکال و مترقی در جامعه عروج می‌کند. اگر در شرایط فعلی، در آلمان یا در کشورهای اروپایی، چپ رادیکال یا چپ کمونیست می‌توانست میدان‌دار شود و بتواند جامعه را از چرخش به راست منحرف کند، ما شاهد گسترش نیروهای راسیستی و یا تظاهرات وسیع ده‌ها هزار نفری در سطح وسیع نبودیم. ولی متأسفانه حرکاتی که از طرف چپ‌ها صورت می‌گیرد در سال‌های گذشته سابقه‌چندانی ندارد. نیروهایی هستند که به صورت آکسیونی کار می‌کنند، مثلاً آنتی‌فاشیست‌ها و نیروهایی هم که طرفدار صلح هستند سابقه زیادی ندارند. ما از مارس ۲۰۱۳ شاهد

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

گسترش نیروهایی هستیم که مخالف دولتِ آلمان،
میدای رسمی و جنگ هستند.

بهرنگ زندگی:

آقای معارفی پور شما اشاره کردید به این‌که
حتی اگر ما در آلمان عنوان کنیم که آتئیست و ضدِّ
دین و از قربانیانِ خشونتِ اسلامی در کشورهایمان
هستیم و به آلمان پناهنده شدیم، باز هم کشورِ آلمان
ما را به عنوان یک فردِ مسلمان به حساب می‌آورد.
دیروز در اعتراض به پگیدا، در میانِ پلاکاردها، در
دستِ بخشی از نیروهایِ ضد پگیدا (که بخشی از آن‌هم
جریاناتِ ایرانی بودند)، این شعار مشاهده می‌شد که
مبارزه با اسلام‌گرایی آری ولی خارجی ستیزی نه. شما
این مسئله را چگونه تحلیل می‌کنید که چه‌طور
می‌شود که هم‌زمان هم با خارجی ستیزی مبارزه کرد و
هم ضد اسلام‌گرایی بود. مگر کشورِ آلمان همه‌ی شما
را به یک چشم نگاه نمی‌کند؟

حسن معارفی پور:

در بین نیروهایی که شما هم اشاره کردید و
نیروهای اپوزیسیونِ ایرانی، ما یک نیرو می‌بینیم به اسم
اکس مسلم، با این‌که این نیرو در ابتدا تظاهراتت پگیدا
را پوشش می‌داد و در کنار فاشیست‌های ضد مسلمان

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

قرار گرفت، اما وقتی که این فاشیست‌ها در بین افکار عمومی آلمان رسوا شدند و مردم آلمان به چشم فاشیست و نیروهایی که از نئونازیسم دفاع می‌کنند به این‌ها نگاه کردند، سریع موضع خودشان را بعد گرفتند و با اخذ یک موضع دوگانه، خواستند آن موضع همراهی با پگیدا که داشتند، را انکار کنند و بگویند که ما هم‌زمان ضدّ دوتای این‌ها هستیم. ولی این نیرو به طور واقعی هم‌دستِ پگیدا است. نیرویی که در آلمان اعلام می‌کند صرفاً اکس مسلم است، یک نیروی فاشیستی است، چون تمام مایی که در آلمان هستیم و از کشورهای اسلام‌زده آمدیم و اسلام با ما مثل برده‌ها رفتار کرده و آمدیم اینجا و از اسلام بیزاریم، اکثر ایرانی‌ها و افغانی‌ها که از این دست کشورها می‌آیند، از اسلام و حکومت اسلامی بیزار هستند، ولی ما {و آنها} به عنوان اسلامی شناخته می‌شویم {و می‌شوند}. شما می‌توانید ۱۰۰ تا مقاله راجع به مارکسیسم و علیه مذهب بنویسید، ولی همچنان در آلمان و بین مردم آلمان شما را به عنوان یک اسلامی می‌شناسند و می‌گویند که ریشه‌ی شما از یک کشور اسلامی برخاسته پس شما یک اسلامی هستید. برای همین، اکس مسلم در آلمان، به نظر بنده، موضوعیتی ندارد و

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

اکس مسلم در آلمان به معنای فاشیسم است. شما می‌توانید در آلمان ضد مذهب باشید، شما می‌توانید اعلام کنید که ما یک نیروی بی‌مذهب هستیم و نه تنها ضد اسلام هستیم؛ بلکه ضد تمام مذاهب هستیم. اتفاقاً در آلمان، مسیحیت به مراتب خطرناک‌تر از اسلام است، یعنی گروه‌های افراطی همانندِ سوسیال-مسیحی‌ها، گروه‌هایی فاشیستی هستند که از رادیکالیسم مسیحی دفاع می‌کنند.

آنچه در اینجا به آن می‌پردازم خطرِ عروج فاشیسم و همه‌گیر شدن این طاعون در جامعه‌ی آلمان است. کسانی که با تاریخ فاشیسم و نازیسم در آلمان آشنایی دارند، این را به‌خوبی می‌دانند که هیتلر و حزب "ناسیونال-سوسیالیست" آلمان، NSDAP، نه از طریق کودتا یا قیام توده‌ای بلکه از طریق انتخابات پارلمانی و اختصاص دادن اکثریت آرای شرکت‌کنندگان در انتخابات "دموکراتیک" به خود، در سال ۱۹۳۳، به قدرت رسیدند و بعداً دموکراسی بورژوازی را تبدیل به فاشیسمِ خشن و خون‌خوار کردند. در دوران پیش از سرکار آمدن فاشیسم، هیتلر و حزبی، در نتیجه‌ی حاکمیت جمهوری متزلزل و ایماز و دولت سوسیال-دموکرات فریدریش ابرت^۴ کنار چرخش ارتجاعی حزب سوسیال-دموکرات آلمان و انترناسیونالیسم دوم به طرف شوینیسم و میهن‌پرستی امپریالیستی، سرخوردگی آلمانی‌ها در نتیجه‌ی جنگ امپریالیستی موسوم به جنگ جهانی اول، شکست انقلاب شورایی ۱۹۱۹ و بحران اقتصادی ۱۹۲۹ و تورم ناشی از آن کاهش نرخ ارز، ناکارآمدی سوسیال-دموکراسی ارتدادی در پاسخ به مطالبات توده‌ی مردم و عدم توانایی طبقه‌ی کارگر و کمونیست‌ها برای پیشبرد امر انقلاب در جامعه‌ی آلمان، توانستند اعتماد مردم را با تبلیغات پوپولیستی و ریاکارانه و با وعده وعیدهایی همچون کنترل بحران اقتصادی و غیره جذب کنند و از طریق دموکراتیک و پارلمان‌تاریستی به قدرت برسند.

فاشیسم آلمانی یکی از تاریک‌ترین دوران تاریخ بشر را با خود به همراه آورد و "جنگ جهانی" دوم که در واقع جنگ بین دولت‌های مرتجع

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

و جنایت‌کار امپریالیستی و هم‌زمان جنگ علیه شوروی بود، را به توده‌ی مردم تحمیل کرد. فاشیسم، جدا از کشتنِ بیش از ده میلیون انسان به‌خاطر مسائلِ قومی، مذهبی، گرایشِ جنسی و داشتنِ معلولیت، مسئولِ قتل‌عامِ چند ده میلیون نفرِ دیگر در جنگِ جهانیِ دوم هم بود.

فاشیسم اما درعین‌حال توانست تورمِ اقتصادی را در آلمان از طریق فشارِ بیش‌ازپیش به طبقه‌ی کارگر و بالا بردنِ نرخِ استثمار و اقتصادِ مقاومتی و تقسیمِ سرمایه‌ی بزرگ در بین سرمایه‌دارانِ ضعیف‌تر به‌صورتِ مقطعی، دولتی کردنِ بخش‌های مختلفِ زیربنایی، درست کردنِ یک نظامِ سرکوبگرِ بروکراتیک و احداثِ اتوبان‌های بزرگ برای دسترسیِ سریع‌تر به مرزهای خارج از آلمان، کنترل کند و در این زمینه تا حدودی به وعده‌هایش عمل کند.

فاشیسمِ هیتلری پیش از سرکار آمدنش، هیچ‌گاه از کشتارِ دسته‌جمعیِ یهودیان و کمونیست‌ها صحبت نکرده بود، اما یهودی‌ستیزی و کمونیست‌ستیزی در سراسرِ کتابِ "نبردِ من" هیتلر موج می‌زد. او حتی کتابِ کاپیتالِ مارکس را کتابی در راستایِ منافعِ "یهودیان" و انقلابِ اکتبر را انقلابی برای به قدرت رساندنِ بلشویک‌های یهودی خواند.

امروز، فاشیسم در آلمان، در وضعیتِ فاشیسمِ هیتلری پیش از به‌قدرت‌رسیدن است. حزبِ آ اف دِ^۱ به عنوان یک جریانِ سوپراارتجاعیِ فاشیستی و یک ائتلاف از جریان‌ات و گرایش‌ها مختلفِ ارتجاعی، از راستِ افراطیِ نئولیبرال اما ناسیونالیست، تا مسیحی‌بنیادگرا و نازی تشکیل شده

¹ AfD, Alternative für Deutschland

⁶
حزبِ آلترناتیو برای آلمان

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

است و رهبران این حزب در روز روشن عربده‌ی بیرون‌انداختن پناهجویان مسلمان و غیره را می‌کشند، خواهان بسته‌شدن مرزها و شلیک به پناهجویان در صورت نزدیک شدن به مرزها هستند. اعضای رهبری‌اش، کمونیست‌ها و چپ‌ها را تروریست خوانده و سیاه‌پوستان را چونان نژادی پست به حساب می‌آورند. این جریان منفور با تمام این‌ها نزدیک به ۱۳ درصد کرسی‌های پارلمانی آلمان را به خود اختصاص می‌دهند و کم نیستند در بین رهبران این حزب که جریان نئونازیستی این پدیده^{۴۷} بهترین متحد خود می‌خوانند. اعضاء و هواداران این دو حزب نژادپرست هستند که به کمپ‌های پناهندگی و پناهجویان هجوم می‌برند و کمپ‌ها را به آتش می‌کشند و پناهجویان را لت‌وپار می‌کنند. دولت و پلیس راسیست آلمان هم چشمش را بر تمام این مسائل می‌بندد. دادگاه قانون اساسی آلمان هم که متشکل از محافظه‌کارترین قضات است که اغلب گرایش شدیداً راست، ناسیونالیستی و بعضاً راسیستی دارند و بعضاً عضو انجمن‌های ارتجاعی و راسیستی Burschenschaft، یعنی شبکه‌های موسوم به انجمن برادری هستند، واکنش جدی "قانونی" علیه فاشیستیزه شدن جامعه، از جانب این دو حزب، انجام نداده و نمی‌دهند و هر چند سال یک‌بار گفت‌وگوی ممنوعیت حزب این پدیده مطرح می‌شود و اخیراً هم علیه چند نفر از نازی‌ها در رهبری حزب آ اف د، به دادگاه قانون اساسی آلمان^{۴۸} شکایتی مبنی بر استفاده‌ی آنان (رهبران این جریان فاشیستی)

1 NPD (Nationaldemokratische Partei Deutschlands)

7

حزب ناسیونال-دموکراتیک آلمان

1 Bundesverfassungsgericht

4

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

از ادبیات انسان‌ستیزانه علیه دیگر ملیت‌ها و غیره، ارائه شده است که من به شخصه بعید می‌دانم اقدامی جدی از جانب دولت آلمان و دادگاه قانون اساسی علیه این حزب انجام گیرد.

حزب فاشیستی آ اف د، با تمام این مسائل، با قدرت تمام به پیش می‌رود و هرروز در تلاش است تا اعضاء و هواداران بیشتری را به خود جذب کند. کم نیستند کسانی که از جریانات چپ، به‌ویژه از حزب چپ آلمان؛^{۱۴} به حزب فاشیستی آ اف د پیوسته‌اند. یکی از این چپ‌ها کسی نیست جز یورگن السیسر؛^{۱۵} یک پوپولیست راست‌مذهب‌پناه و طرفدار مبارزه‌ی همه‌باهم، طرفدار پوتین و آئین مسیح و سردبیر نشریه‌ی ارتجاعی کمپاکت، Compact. جالبی قضیه این است که یورگن السیسر خود سال‌ها پارلمان‌تاریست عضو رهبری حزب چپ در پارلمان اروپا در بروکسل بود و امروز یکی از تئوری‌پردازان حزب فاشیستی آ اف د شده است. بسیاری از کسانی که در جنبش به‌ظاهر "آناشیستی" اما درواقع پوپولیستی‌اشغال، Occupy، بودند هم به این حزب ارتجاعی زن‌ستیز، مسلم‌ستیز، پناهنده‌ستیز و راسیست پیوستند. این جنبش در آلمان خود را ادامه‌ی جنبش اشغال وال استریت؛^{۱۶} در نیویورک و آمریکا می‌دانست. در هر صورت اگر حزب فاشیستی آلترناتیو برای آلمان بتواند از طریق ائتلاف با احزاب سوسیال-دموکرات، سوسیال-مسیحی، دموکرات-مسیحی، نئولیبرال و سبز، این جریانات را مغلوب راسیسم خود کند که بعضاً ممکن

1 Die Linke

4

9

1 Jürgen Elsässer (1957-)

5

0

1 Occupy-Wall-Street

5

1

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

و بعضاً بعید است، می‌تواند ایدئولوژی فاشیستی خود را به ایدئولوژی رسمی دولتی تبدیل کند و تمام جنایاتی را که هیتلر نکرد را به انجام برساند. مسئله‌ای که وجود دارد این است که بورژوازی آلمان و جریان‌ها به اصطلاح دموکراتیک، اما تا خرخره مرتجع و مذهب‌زده و مسیحی، به‌خاطر پروژه‌های امپریالیستی و نئولیبرالی خود و تلاش برای دستیابی‌می‌گذارند مواد خام و منابع نفتی در خاورمیانه و فروش کالا و اسلحه و هم‌زمان پذیرش نیروی کار ارزان و خاموش قابل استثمار و غیرمتشکل، از لحاظ اقتصادی بیشتر پروژه‌ی نئولیبرالی را دنبال می‌کنند و ناسیونالیسم آنان، در این‌گونه موارد، نمی‌تواند مانعی بر سر راه عملی کردن پروژه‌های اقتصادی و دستیابی‌شان به قسمت بزرگ کیک شود. اینجاست که سرمایه‌داری و تمام نیروهای بورژوازی، به تناقض جدی برمی‌خورند. از یک طرف، ایدئولوژی راسیستی و نژادپرستانه را بازتولید می‌کنند و از طریق گسترش و یروس راسیسم در جامعه، طبقه‌ی کارگر را متفرق می‌سازند و از طرف دیگر این متفرق بودن طبقه‌ی کارگر زمینه‌ی رسیدن این طبقه به آگاهی طبقاتی و اتحاد بین کارگر خارجی و کارگر آلمانی را از بین می‌برد و این مسئله و تناقض بین منافع اقتصادی و ایدئولوژی سیاسی باعث بازتولید حاکمیت بورژوازی می‌شود و به نفع خود بورژوازی است. اینکه آیا کل بورژوازی آلمان فاشیسم آف د را خواهد پذیرفت، مشخص نیست، اما خطر فاشیسم همچنان بر بالای سر جامعه وجود دارد و تنها نیرویی که می‌تواند فاشیسم را حاشیه‌ای کند، یک نیروی انقلابی است که با قهرآمیزترین شکل ممکن، ساختار نیروهای فاشیستی، بورژوا-

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

دموکراتیک را در هم بشکند و سرمایه را اجتماعی کند. چپ‌های آلمانی تافته‌ی جدابافته از جامعه نیستند و به دلیل اینکه عضو همین جامعه هستند، شدیداً آلوده به ایدئولوژی التقاطی و بعضاً ضدانقلابی هستند و همواره با احتیاط عمل می‌کنند و سعی می‌کنند ادبیات پاستوریزه به کار گیرند، تا بتوانند از فیلتر "شورای نگهبان" مسیحی مرکل و دموکراتیسم بورژوازی عبور کنند. چپ‌های آلمانی، در عمل، همیشه محافظه‌کارتر و کُندتر از چپ‌های دیگر کشورها عمل می‌کنند و تنها مشغول تفسیر جنبش‌های اجتماعی دیگر کشورها هستند و در واقع می‌توان گفت اکثریت قریب به اتفاق این چپ، چپ بورژوازی و جناح چپ سوسیال-دموکراسی است و هیچگاه جرئت دست‌بردن به عمل انقلابی و جرئت پیشبردِ گفتمان انقلابی برای دسترسی به قدرت و سرنگونی بورژوازی را ندارد. چپ‌های پارلماناریست آلمانی ناظرانی از بیرون هستند که صرفاً به سبک فلاسفه‌ی این کشور، تنها و تنها، آنچه دیگر ملت‌ها عملی می‌کنند، را می‌نویسند و خود از لاک‌پشت هم کُندتر عمل می‌کنند. دوران تفسیر جهان به سر رسیده است، اکنون بیش از یک قرن است که از وقت تغییر این جهان به نفع یک زندگی انسانی‌تر گذشته است. چپ آلمانی تنها حرافی بلد است.

با این وضعیت نمی‌توان انتظار عروج مجدد جنبش مسلحانه از جنس جنبش مسلحانه‌ی RAF را داشت، چون چپی که در این جامعه است بی‌بخارتر از آن است که روزی دست به اسلحه ببرد و این چپ

¹ Rote Armee Fraktion

⁵

²

فراکسیون ارتش سرخ بیک سازمان نظامی‌چپ رادیکال در آلمان غربی بود که در ۱۹۷۰ توسط اولریکه ماینهوف و اندریاس بادر تأسیس شد و سده‌هه فعالیت داشت. اربیش فرید شاعر آلمانی می‌گوید که پس از رزا لوگزمبورگ هیچ زنی در تاریخ آلمان به‌اندازه‌ی اولریکه ماینهوف تأثیر نداشته است.

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

نمی‌تواند جامعه را تنها با روده‌درازیِ دموکراتیک و گفتمانِ پوپولیستی به خط کند. زمانی که حزبِ چپ با تمام تبلیغاتِ پوپولیستی‌اش نزدیک به ده درصدِ کرسی‌های پارلمانی را به خود اختصاص می‌دهد و احزابِ دیگر مانند حزبِ مارکسیست-لنینیستِ آلمان و حزبِ کمونیستِ آلمان اصلاً به پارلمان راه پیدا نمی‌کنند، اما یک حزبِ فاشیستی تازه تأسیس همچون حزبِ آلترناتیو برای آلمان که چهار سال از تأسیس آن می‌گذرد، می‌تواند نزدیک به سیزده درصدِ کرسی‌های پارلمانی را به خود اختصاص دهد، ضروری است که خود را برای عروجِ مجددِ فاشیسم در این کشور و مقابله با این هیولایِ انسان‌خوار، به رادیکال‌ترین شکلِ ممکن، آماده کرد و هر تعرضِ ضدانقلابیِ فاشیسم را با تعرضِ انقلابی و قهرآمیز باید پس زد.

نگاهی کوتاه به حزبِ آلترناتیو برای آلمان

حزبِ آلترناتیو برای آلمان یک جریانِ جدید است که در روز چهارده آوریل سالِ ۲۰۱۳ در برلین، پس از یک سخنرانیِ چهل و پنج دقیقه‌ایِ پروفیسورِ اقتصادِ بازارِ آزاد در دانشگاهِ هامبورگ یعنی "برند لوکه" شکل گرفت. لوکه در این سخنرانی تلاش کرد که مسائلِ اقتصادیِ آلمان و اتحادیه‌ی اروپا را باز کند و از یک زاویه‌ی راست و پوپولیستی به دنبال راهکارهای راست باشد. لوکه هیچگاه تبدیل به یک شخصیتِ تأثیرگذار در آف دی نشد. یکی دیگر از شخصیت‌های مهم این حزب در هنگام تأسیس کسی نیست جز کنراد آدام، یک الیتِ کنسرواتیو و مرتجع که در تلاش برای ممنوع کردن حقِ رأی برای کسانی است که از طریقِ حقوقِ بیکاریِ زندگی را می‌گذرانند و شغلِ خاصی ندارند. درواقع آدام به دنبال

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

اریستوکراسی فاشیستی است.^{۱۵۳} السکاندر گاولاند^۴ یکی از مرتجعین نئونازی و یکی از شخصیت‌های اصلی این جریان، کل پروسه‌ی تشکیل حزب آلترناتیو برای آلمان را هدایت کرده و تاکنون در وصل کردن گرایش‌ها ارتجاعی (نازیسم، بنیادگرایی مسیحی و نئولیبرالیسم) نقش کاریزماتیک ایفا کرده است. گاولاند چند روز پیش در یک سخنرانی آشکارا اعلام کرد که ما به سربازان آلمانی که در سال ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ در جنگ شرکت کرده‌اند افتخار می‌کنیم.^{۵۵} (افتخار به فاشیسم)

سباستین فریدریش که پس از ماه‌ها کار میدانی و مطالعه و تحقیق و گفتگو با سران و بنیان‌گذاران حزب آلترناتیو برای آلمان توانسته است نتیجه‌ی تحقیقاتش را در یک کتاب ۱۵۰ صفحه‌ای منتشر کند، ضمن بررسی دلایل مادی شکل‌گیری حزب آلترناتیو برای آلمان، تلاش می‌کند نشان دهد که چگونه این حزب از دامن کنسرواتیسیم آلمانی یعنی حزب خانم مرکل به دنیا آمده است و چگونه کنسرواتیسیم در دموکراسی بورژوازی در دوران بحران اقتصادی، راست افراطی را تبدیل به آلترناتیو می‌کند و به آن مشروعیت می‌بخشد. او همچنین نشان می‌دهد که حزب آلترناتیو برای آلمان چگونه، در نتیجه‌ی سرخوردگی راست افراطی از حزب دموکرات-ناسیونالیست آلمان، یعنی ان پ د، که یک جریان فوق فاشیستی

¹ Sebastian Friedrich, AfD, Analyseñ Hintergründe, Kontroversen ³

مراجعه کنید به کتاب آف‌د، تحلیل‌ها، سوابق و جدال‌ها، انتشارات برتز + فیشر برلین، ژانویه ۲۰۱۵، صفحه‌ی ۴۹ الی ... ⁴

¹ Alexander Gauland (1941-) ⁵

^{۱۰۰} آلساندر گاولاند در این ویدیو در کمال وقاحت فاشیستی اعلام می‌کند اگر فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها به قیصر و تاریخشان افتخار می‌کنند ما هم به‌عنوان آلمانی حق داریم به سربازان فاشیسم افتخار کنیم.

https://www.buzzfeed.com/marcusengert/afd-spitzenkandidat-gauland-findet-deutsche-sollten-stolz?utm_term=.le7jELJvz#.kejPNgOKd

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

است، توانسته به یک جریانِ آلترناتیو که متشکل از سه گرایش اصلی نئولیبرال-ناسیونالیست، گرایشِ قوم‌پرست و فاشیستی و گرایشِ مذهبی و ارتجاعی مسیحی است، تبدیل شود.^۶ (به صفحه‌ی ۹۶ تا ۱۱۸ کتاب به زبان آلمانی نگاه کنید)

لازم به ذکر است که سباستین فریدریش، برخلافِ پروفسورها و یاهوگویانِ بورژوازی، تنها به تحلیل و بررسی تاریخی و سیاسی این جریانِ ارتجاعی و فاشیستی، متشکل از انواع و اقسام نیروی پوپولیست و ارتجاعی و ضدزن، اکتفا نکرده است و سعی کرده است راهکارهای مبارزه با حزبِ آلترناتیو برای آلمان را، به عنوان یک جریانِ فاشیستی، در چهار فصلِ آخرِ کتابش، تحتِ عنوانِ "چه باید کرد؟"، مطرح کند. فریدریش که خود در جنبشِ آنتی‌فاشیستی و رادیکالِ آلمان اکتیو است چهار راهکار را جلوی روی جامعه گذاشته است که ترجمه‌ی آن به فارسی به شرح زیرند:

- مبارزه علیه راستِ افراطی و بینابینی‌های افراطی
- مبارزه‌ی فرهنگی
- تمرکز بر روی مبارزاتِ اجتماعی، اقتصادی و "سوسیالیستی"
- پیشبرد یک سیاستِ طبقاتیِ جدیدِ "سوسیالیستی"

روی هرکدام از این مباحث می‌توان از زاویه‌ی مخالف یا موافق به بحث و گفت‌وگو پرداخت، اما آنچه باید اشاره کنم، اهمیتِ کارِ سباستین فریدریش به عنوان یک محقق و مبارزِ آنتی‌فاشیست است که صرفاً به

^{۱۰۶} همان‌جا، صفحه‌ی ۹۶ تا ۱۱۸، سباستیان فریدریش

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

دنبال تفسیر "بی‌طرفانه" نیست، بلکه به دنبال آن است که از طریق آرائه‌ی درکی درست و واقعی از این حزب ارتجاعی و فاشیستی، از تحلیل‌های دم‌دستی و ژورنالیستی فاصله بگیرد و ضمن یک بررسی رادیکال به نقد رادیکال این جریان و دیگر جریاناتی برود که آف‌داز آنان تغذیه کرده است و هر آن ممکن است مغلوب جنبش نئوفاشیستی حزب آلترناتیو برای آلمان شوند. در حال حاضر و طبق آخرین اطلاعاتی که از تلویزیون آلمان منتشر شده است، در انتخابات هفت‌ه‌ی آینده در روز ۲۴ آگوست سال ۲۰۱۷، حزب آلترناتیو برای آلمان می‌تواند بالای ده درصد کرسی‌های پارلمان را به خود اختصاص دهد و پس از ائتلاف (دو حزب مرتجع سوسیال-مسیحی از بایرن و دموکرات-مسیحی، حزب خانم مرکل که با هم دیگر ائتلاف یا یونیون را تشکیل داده‌اند و یک بلوک هستند) و حزب سوسیال-دموکرات آلمان که امروز یک جریان نئولیبرال راست با گرایش‌ها شدیداً ضد کارگری و الی‌تستی است، جایگاه سوم را به خود اختصاص خواهد داد و پس از آن حزب چپ در جایگاه چهارم، حزب سبز که یک جریان کاملاً محافظه‌کار است در جایگاه پنجم و حزب نئولیبرال در جایگاه ششم قرار خواهد گرفت. بقیه‌ی احزاب و جریانات سیاسی، مانند حزب مارکسیست-لنینیست آلمان، حزب کمونیست آلمان، حزب دزدان دریایی (پیراتن)، حزب "حزب"، که یک جریان غیرجدی است که بیشتر مشغول طنز و مسخره‌بازی است، به همراه حزب فاشیستی این پد که رسماً نتوانزی است، فعلاً باید پشت درهای پارلمان، در صف، انتظار بکشند.

برنامه و مطالبات حزب آلترناتیو برای آلمان

حزب آلترناتیو برای آلمان، یک حزبِ پوپولیستیِ راستِ افراطی، بعضاً فوندمنتالیستِ مسیحی، ناسیونالیستِ نئولیبرال و با رگه‌های نئونازیستی است. این حزب یک جریانِ مهاجرستیز، ضدِ زن، آنتی‌کمونیست، کنسرواتیو، مذهبی و شدیداً نئولیبرال است که مطالباتِ ناهمگونی را در برنامه‌ی خود گنجانده است. در برنامه‌های این حزب می‌توان صدها تناقض پیدا کرد که بیشتر نشأت گرفته از خصلتِ اپورتونیستیِ راستِ افراطی این جریان است که از هر طنابِ پوسیده‌ای برای رسیدن به قدرت سیاسی و سازماندهی توده‌ی مردم ناراضی بهره می‌گیرد. در برنامه‌ی این حزب آمده است که ما نیازی به مهاجر نداریم و خودمان یعنی "آلمانی‌ها"، بچه‌ی کافی برای نسل‌های بعدی خواهیم آورد. این حزب خواهانِ بازگرداندن زن به گوشه‌ی آشپزخانه است و می‌گوید وظیفه‌ی زن بچه‌داری و آشپزی است. این حزب اعلام می‌کند که هُمسِکچوال بودن خلافِ "طبیعتِ بشر" است و به همین خاطر باید همجنس‌گرا بودن، دوجنس‌گرا بودن و غیره جُرم‌انگاری شود و البته تنها دو جنسیت را در جامعه به رسمیت می‌شناسد: زن و مرد! از نظر آ اف د هر کسی باید از بین این دو، یکی را انتخاب کند. لازم به ذکر است خمینی جلاد هم قانون تغییر جنسیت را امضا کرد و به رسمیت شناخت و در ایران عملِ تغییر جنسیت برای کسانی که بین زن و مرد یکی را انتخاب کنند و در واقع دو جنسه به دنیا آمده‌اند صورت می‌گیرد.

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

حزبِ آ اف دِ در برنامه‌ی خود از "دموکراسیِ مستقیم" به سبکِ سوئیس صحبت می‌کند! دموکراسیِ مستقیم البته از نظر آنان ممنوع کردنِ تمام جریانات و سازمان‌های چپِ رادیکال و فاشیسیستیزه کردنِ جامعه است. "دموکراسیِ مستقیمِ سوئیسی" البته یکی از محافظه‌کارانه‌ترین نظام‌های سیاسیِ اروپا در سوئیس را در پی داشته و به راست‌های افراطی و فاشیست اجازه می‌دهد در روزِ روشن به سبکِ هیتلری سلام کنند!

حزبِ آ اف دِ در عین حال از لایت کالچر یعنی فرهنگِ ملایم صحبت می‌کند و خواهانِ اسمیله کردنِ تمام کسانی است که در آلمان زندگی می‌کنند و از آنان می‌خواهد که اگر اصول و قوانینِ فئودالیِ مسیحیت و فاشیسمِ هیتلری را نپذیرند، بعد لازم است آلمان را ترک کنند. هر انسانِ عاقلی، چه شهروند و چه غیر شهروند، لازم است بر اساس منافعِ فردی و طبقاتی‌اش و جایگاهش به مثابه‌ی فرد در گروه‌های اجتماعی و طبقاتی تصمیم‌گیری کند و هر قانونی که علیه او باشد را به مبارزه بطلبد و آن را به سطلِ زباله بیندازد. به همین خاطر من همیشه در مواجهه با خارجیانی که متأسفانه اغلب در گروه‌های محافظه‌کارِ مذهبی و ارتجاعی فئودالی وارد می‌شوند و به کلیسا و غیره رفت‌وآمد دارند و بعضاً این حزبِ محافظه‌کار، مرتجع، عقب‌مانده، ضد زن، راسیست و فاشیست را انتخاب می‌کنند یا به تعبیر برشت این احمق‌ها خود قصابان خود را انتخاب می‌کنند.

برنامه‌ی حزبِ آلترناتیو برای آلمان در زمینه‌ی مسائلِ اقتصادی چیزی جز نئولیبرالیزه کردنِ اقتصاد به شدیدترین شکل ممکن نیست، در کوتاه‌کردنِ حقوقِ سوسیالی و بیمه‌ی بیکاری و بازنشستگی، آ اف دِ دستِ

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

راست‌ترین جریانِ نئولیبرال، یعنی افِ دِ پِ^{۵۷} را از پشت بسته و این جریانِ راسیست در پی آن است که مالیات و کلاً حقوق سوسیالی نیم‌بند را به کلی در جامعه حذف کند. این جریان معتقد است که اگر قرار است چیزی به نام هزینه‌های سوسیالی هم وجود داشته باشد، لازم است فقط برای آلمانی‌الصل‌ها و نه خارجی‌ان باشد، چیزی که سباستین فریدریش، آن را، قومی کردنِ اقتصاد و مسائلِ سوسیالیستی می‌خواند.

در بین آ افِ دِ انواع و اقسام تئوری‌های ارتجاعی وجود دارد که اغلب به ترهای هیتلر در "نبردِ من" شبیه‌اند، اما این به آن معنا نیست که این جریانِ فاشیستِ پوپولیست و راستِ افراطی از تئوری‌های چپ‌ها و به‌ویژه سوسیال - دموکرات‌ها بهره نگرفته است. جناحِ نئونازیِ آ افِ دِ که شامل الکساندر گاولاند، فراوکه پتری^{۵۸}، بیورن هوکه^{۵۹}، آلیس وایدل^{۶۰} و دیگران که در پی تلاش برای درست کردنِ یک دولت مقرراتی قدرتمند از جنس رایش سوم هستند. این فاشیست‌ها برای اینکه توده‌ی مردم به‌ویژه طیفِ متزلزل خرده‌بورژوازی که همواره بین احزابِ محافظه‌کار مثل دموکرات - مسیحی و حزبِ سوسیال-دموکرات و سبز و غیره در حال چریدن و چرخش به راست و چپ هستند را متوهم کنند، به نظریه‌ی یک سوسیالیستِ شوینیستِ آلمانی و یکی از رهبرانِ سوسیال-دموکراسی در

1	FDP, Freie demokratische Partei	5	7
	حزب آزاد دمکراتیک یک جریان نئولیبرال محافظه‌کار است که در آلمان یک حزب کوچک است.		
1	Frauke Petry (1975-)	5	8
1	Björn Uwe Höcke (1972-)	5	9
1	Alice Elisabeth Weidel (1979-)	6	0

فاشیسم ژانوسِ مدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

آلمان به نام فردیناند لاسال اِپناه می‌برند و واژه‌ی "دولتِ مقرراتی"^{۱۶۴} لاسال را همواره در سخنرانی‌هایشان به کار می‌گیرند. (لازم به ذکر است که در میانِ حزبِ چپ کم نیستند کسانی که لاسالیست هستند.) منظورِ آف دِ از دولتِ مقرراتی، یک نظام پلیسی وحشی و خشن است که در به‌در فعالین مخالف این دولت را تحتِ تعقیب قرار دهد و حتی نفس کشیدن را برای مردم تبدیل به مشکل کند. فردیناند لاسال در "برنامه‌ی گوتا" در پی تبدیل کردنِ مسائلِ اقتصادی به مسائلِ قومی و ملی بود و دولت سوسیالی را تنها برای آلمانی‌ها می‌خواست. لاسال را می‌توان نماینده‌ی ناسیونالیسمِ چپ یا چپِ ناسیونالیسمِ آلمانی خواند. برای نقدِ تئوری‌های ارتجاعی این مردک به "نقد برنامه‌ی گوتا"یِ مارکس و مجموعه آثار مارکس و انگلس جلد سی و سی و یکم به زبانِ آلمانی مراجعه کنید. لازم به ذکر است که هیتلر هم از نظریات لاسال بهره‌ی فراوان گرفت.^{۱۶۳}

یکی دیگر از چپ‌ها یا بهتر است بگوییم کمونیست‌هایی که آف دِ در تلاش است از طریقِ دادنِ تصویری دیگر از او به جامعه او را به نفع

1 Ferdinand Johann Gottlieb Lassall® (1825–1864)

1

برای شناختِ دقیقِ از فردیناند لاسال می‌توانید به نقدِ برنامه‌ی گوتای مارکس مراجعه کنید.

^{۱۶۳} Ordnungstaat دولتی اقتدارگراست که از طرفی به نیازهای مردم بومی یک جامعه انطور که لاسال می‌گوید پاسخ می‌دهد و از طرف دیگر با تمام قدرت بر تمام امور شخصی و اجتماعی کنترل کامل دارد. این ایده برای نازی‌ها و فاشیست‌ها جالب به نظر می‌آید، بی‌دلیل نیست که یک پیوند عمیق تاریخی و ایدئولوژیک بین سوسیال‌دمکراسی اقتدارگرا و فاشیسم آلمانی وجود داشته و دارد. سوسیال‌دمکرات‌ها از طریق همکاری با جریان راست افراطی ارتش از اد و کلاه‌خودپوشان و اوباش راست افراطی وابسته به جریان طوفان انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۹ را به شکلی خونین سرکوب کردند و بخشی از سوسیال‌دمکرات‌ها که با نازی‌ها همراهی نکردند، خود به قربانی نازیسم هیتلری تبدیل شدند. در دوران پساجنگ جهانی دوم سوسیال‌دمکرات‌ها در بازسازی دولت پسافاشیستی آلمان همکاری‌های گسترده‌ی با نازی‌های سابق در دولت شبه‌دمکراتیک پسافاشیستی آلمان (دولتی دمکراتیک بدون دمکرات‌ها) داشتند و در آنتی‌کمونیسم با راست‌گراترین جریان‌ها هم تا امروز همکاری کرده و می‌کنند.

http://www.mlwerke.de/me/me19/me19_013.htm

^{۱۶۴} برنامه‌ی حزبِ آف دِ به زبان آلمانی در لینک:

<https://politikorange.de/2017/09/wahlprogramm-afd/>

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

راست افراطی تسخیر کند، کسی نیست به جز برتولت برشت. طرفداران نئونازی آ اف دِ برای توجیه مقاومتِ ضدانقلابی‌شان و میلتناسی فاشیستی‌شان نقل‌قول‌هایی از برشت را همواره می‌آورند که در آن از ضرورت مقاومت و مبارزه در دوران سرکوب صحبت کرده است، بدون آنکه اعلام کنند که منظور برشت نه مبارزه‌ی فاشیستی با نظام‌های محافظه‌کار بلکه طغیان علیه سرمایه‌داری و فاشیسم است، فاشیستی که حزب آلترناتیو برای آلمان هم خوابش را در سر می‌پروراند. برتولت برشت برخلاف مکتب فرانکفورتی‌ها، کسانی که در نظام و آپارتوس دولتی جذب و انتگره شدند، یکی از قوی‌ترین و متشخص‌ترین کاراکترهای سیاسی بود که تا آخر عمر به آرمان‌والای کمونیسم و رهایی انسان از چنگال بردگی سرمایه‌داری وفادار ماند و برخلاف مکتب فرانکفورتی‌ها هیچگاه نقد فاشیسم را بدون نقد سرمایه‌داری پیش نبرد. مقالات برتولت برشت در نقد مکتب فرانکفورت، در مورد فاشیسم و حتی در نقد لوکاچ جزو دقیق‌ترین مقالات و نوشته‌های آنتی‌فاشیستی و رادیکال کمونیستی قرار می‌گیرند و هنوز پویایی نظرات برشت را می‌توان در جامعه‌ی امروز هم مشاهده کرد. برتولت برشت "عضو" هیچ حزب کمونیستی‌ای نبود، اما برتولت برشت به تنهایی به‌اندازه‌ی چند جریان کمونیستی تأثیرگذار بود و به تنهایی یک حزب بود!^{۱۶۴}

راسیسم در آ اف دِ و تلاش برای مشروعیت دادن به آن، از طریق "اسلام فوبیا" یا بهتر است بگوییم مسلمان‌ستیزی صورت می‌گیرد. در

^{۱۶۴} برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به این مقاله برشت به زبان آلمانی مراجعه کنید:

<http://www.gleichsatz.de/b-u-t/spdk/brecht2.html>

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

موردِ حزبِ آلترناتیو برای آلمان و پروژه‌های سیاسی آن، جنبشِ مسلمان‌فویاییِ پگیدا که در سطحِ وسیع به آ اف د پیوست، جنبشی که چپول‌های ایرانی اکس مسلم را تا حدود زیادی با خود برد و پس از سه سال متوجه شدیم که خانم مینا احدی بیانیه صادر فرمود و اعلام کرد که "تبلیغاتِ" اکس مسلمی ایشان نباید برای پروپاگاندا‌ی راسیستی استفاده شود! هرگاه این خزعبلات و چرندیات و نقدِ **تئولوژیکِ مذهب** که بیشتر کار لیبرال‌ها و چپ‌های لیبرالی مانند داوکینز^۵ و فوئرباخ‌ها و برونو بائرها و غیره است را می‌خوانم، یادِ نقل قولِ مارکس می‌افتم که می‌گوید تاریخ به‌اندازه‌ی کافی در خرافات حل شده است، ما اکنون خرافات را در تاریخ حل خواهیم کرد و نقد از آسمان‌ها و سایه‌ها را به نقد از مناسباتِ مادی دولت‌ها و جهانِ اطراف تبدیل خواهیم کرد.^{۱۶۶}

آ اف د می‌گوید که مسلمانان و خارجیان باید هویت خود را انکار کنند، به آرمان‌های مسیحیت و کلیسا احترام بگذارند و مذهبشان را برای خودشان نگه دارند، سؤال اینجاست که آیا اعضای آ اف د، مذهبِ کثیفِ مسیحیت را کنار خواهند گذاشت و تبدیل به یک امر خصوصی خواهند کرد؟! اعضای آ اف د در سطحِ وسیع مشغول تبلیغ برای ویروس مسیحیت هستند و اغلب از این کثافات خرافی آنتی‌سمیتیستی و مسلم‌فویا بهره می‌گیرند، اما از مردم می‌خواهند که دست از مذهب و فرهنگ خود بکشند.

¹ Richard Dawkins (1941-)

^۵ مراجعه کنید به گامپیر نقد فلسفه حق هگل و درباره مسئله یهود از مارکس به زبان آلمانی vgl. Marx

und Engels, MEW 1, 378.

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

بررسی آف دِ شاید برای خواننده‌ی این متون ایرانی‌ای که در آلمان زندگی نمی‌کند تنها به‌مثابه‌ی گرفتن یک‌سری اطلاعات باشد، اما برای من نوعی به‌عنوان یک اکتیویست متشکل در جنبش ضد سرمایه‌داری و ضد فاشیستی در آلمان و به‌عنوان یک کمونیست که در سطح اروپا و ایران و غیره فعالیت دارد، از زوایای مختلفی حائز اهمیت است. نئوفاشیسم به‌عنوان یک جنبش ارتجاعی و بربرستی تنها مختص آلمان نیست و می‌توان این جنبش را در سطح بین‌المللی از ایران گرفته تا آمریکای جنوبی و آسیا و میانمار و اوکراین و لهستان و هلند و سوئیس و فرانسه و آمریکا ردگیری کرد، می‌توان کپی یا مشابه حزب آلترناتیو برای آلمان و "شخصیت" های فاشیستی را اینجا و آنجا مشاهده کرد و شناخت این جنبش‌ها در یک کانتکست بین‌المللی، به ما یک نوع چشم‌انداز می‌دهد که چگونه در این شرایط دشوار بین‌المللی به جنگ جنبش‌های نئوفاشیستی برویم و در سطح محلی و "ملی" از آن بهره بگیریم، چیزی که لنین در کتاب "چه باید کرد؟" مطرح می‌کند. سؤال من هم این است، در وضعیتی که امثال "پروفسور" طباطبایی‌ها که سابقاً هر از گاهی راهنمای چپ می‌زدند و امثال گویدو رایل^۷ گذار حزب آف دِ که ۲۷ سال در کمیته‌ی مرکزی حزب سوسیال - دموکرات آلمان بود، امروز به مبلغ نئوفاشیسم تبدیل شده‌اند، چگونه چپ و کمونیسم می‌تواند در این موقعیت میدان را به دست بگیرد، عرصه را بر راست افراطی و جنبش‌های نئوفاشیستی تنگ کند و جهان دیگری را برای بشریت نوید دهد. من

¹ Guido Reil (1970-)

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داریِ معاصر

نمی‌توانم به تنهایی جواب این قضیه را برای جنبش بین‌المللی به دست بدهم، اما می‌توانم اعلام کنم همان‌طور که مارکس می‌گوید، این عمل زمانی ممکن است که انتقاد با اسلحه جای سلاح انتقاد را بگیرد^{۱۶۸} چپ، مسئله‌ی قدرت سیاسی را به مسئله‌ی اجتماعی تبدیل کند. برای این عمل ما نیازمند تئوری رادیکال هستیم که بتواند در توده‌ها رخنه کند و تأثیرات ایدئولوژی کاذب بورژوازی و مذهب را از ذهن توده‌ها بزدايد و اراده و اختیار انسانی را به انسان بازگرداند. هر کس در مقابل جنبش سوسیالیستی برای رهایی بشر، به عنوان تنها جنبش و آخرین جنبشی که متعلق به تنها طبقه‌ی انقلابی تاریخ است، مقاومت ارتجاعی و ضد انقلابی سازمان دهد را باید با قهر انقلابی به زباله‌دان تاریخ سپرد.

حزب آلترناتیو برای آلمان بعد از گذشت بیش از دوازده سال از حیات خود، روز به روز افراطی‌تر و ملیت‌انتر شده و نژادپرستی عریان خود را بیش از هر زمانی نمایان کرده است. این حزب به دنبال این است که بعد از تشکیل سازمان جوانانش موسوم به نسل آلمان پروسه‌ی کادرسازی که سال‌ها توسط چپ‌ها و کمونیست‌ها به پیش رفته است را به نفع فاشیسم مصادره کند و نئونازی‌های درون این حزب را برای روز ایکس پرورش دهد. از آنجایی که احزاب میانه از سوسیال مسیحی گرفته تا سبز و سوسیال دمکرات و بخشی از چپ از لحاظ گفتمانی تفاوتی با حزب

^{۱۶۸} نقل به مضمون از مارکس، گامی بر نقد فلسفه حق هگل. vgl. Marx und Engels, *MEW 1*, 378ff.

فاشیسم ژانوسی مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر
آلترناتیو برای آلمان ندارند، خطر فاشیسم در آلمان بیش از هر زمانی به
واقعیت نزدیک شده است.

بحران اقتصادی، توروم و نقش سیاست‌های مالیاتی

در تقویت فاشیسم جدید در آلمان

سیاست نئولیبرالی که تقریباً تمام احزاب راست و میانه با آن توافق دارند، روی حقیقت دیگری سرپوش می‌گذارد و آن این است که مزدبگیران که در مجموع بالای پنجاه و هفت درصد از درآمد ماهیانه‌ی خود را به شکل مالیات بر درآمد می‌پردازند، یعنی بیش از نیمی از درآمد ناچیزشان که به سختی پاسخگوی برطرف کردن نیازهای یک زندگی معمولی است را به شکل مالیات به خزانه‌ی دولت برمی‌گردانند، این در حالی است که میلیونرها و مولتی‌میلیونرها تنها بیست و چهار درصد از درآمد خود را به شکل مالیات پرداخت می‌کنند. بنابراین دولت سرمایه‌داری با دادن یک وعده‌ی زیبایی‌شناختی مصرفی به مردم طوری وانمود می‌کند که گویا اگر سرمایه‌داران نباشند، بخش زیادی از مالیات پرداخت نمی‌شود و به همین خاطر باید با تمام قدرت از منافع سرمایه‌داران بزرگ دفاع شود، تا شرایط پرداخت مالیات برایشان فراهم شود. به جای اینکه دولت حاکم سیاست مالیات تصاعدی بر درآمد و مالیات‌های سنگین بر املاک را در پیش بگیرد، رسماً دست طبقه‌ی بورژوازی را برای مکیدن خون طبقه‌ی کارگر باز کرده است.

در آلمان ۳۳۰۰ اوتراسرمایه‌دار بیست و سه درصد از سرمایه‌ی کل کشور را در اختیار دارند. این در حالی است که پنجاه درصد مردم این کشور کمتر از سه هزار یورو در ماه درآمد خالص دارند و بیش از هفده میلیون نفر در آلمان زیر خطر فقر هستند. این بدین معناست که جمعیتی بالغ بر بیست و یک درصد مردم آلمان زیر خط فقر هستند. در چنین

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

وضعیتی که بورژوازی حاکم به دنبال پرداخت هزینه‌ی بحران از جیب کارگران و زحمتکشان است، تعرض افسارگسیخته‌تر به زندگی کارگران به عنوان راهکار طبقه‌ی حاکم در پیش گرفته می‌شود و همین بحران‌ها باعث شده است که احزاب راست و فاشیستی از این وضعیت بحرانی بهره بگیرد و به شیوه‌های اولتراپوپولیستی، انسان‌های تحت ستم را به عنوان عامل اصلی بحران موجود جا بزنند، تا حکومت نظامی و فاشیستی خود را مشروع جلوه دهند و با تعرض افسارگسیخته‌تر به معیشت طبقه‌ی کارگر و سفت‌تر کردن کمربندهای این طبقه، بحران‌های خود را کنترل کنند.

در این کشمکش و گیروودار اقتصادی و سیاسی و در شرایطی که طبقه‌ی بورژوازی و احزاب راست عملاً برای عبور از بحران راهی جز دامن زدن بیشتر به بحران را نداشتند، سیاست ملتاریستی و امپریالیستی رو به بیرون را نمایندگی می‌کنند و در درون کشورهای خود به سمت فاشیستی‌تر کردن لیبرالیسم، اقتدارگرایانه‌تر کردن ساختار دولت، عادی سازی نژادپرستی یا به قول ولفگانگ فریتز هاوگ به سمت فاشیستی کردن سوژه‌ی بورژوا حرکت کرده و تعرض افسارگسیخته به معیشت طبقه‌ی کارگر از طریق بالا بردن مخارج زندگی برای جبران بحران‌های خودشان می‌کردند.

وضعیت حزب چپ به نسبت سال ۲۰۱۷ دچار تغییرات جدی شده است و بعد از انشعاب سارا واگنکنشت^۱ از این حزب فراکسیون فاشووهیونیستی، حزب سرکوبگرتر شده و نعره‌اش بیشتر شنیده می‌شود.

¹ Haug, *Die Faschisierung des bürgerlichen Subjekts*. 9

¹ Sahra Wagenknecht (1969-) 7 0

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

اوباش فاشیست موسوم به آنتی‌دویچ نزدیک به حزب چپ در لایپزیگ آلمان در دورانی که غزه هر روز زیر بمباران رژیم فاشیست اسرائیل بود، بر روی پلاکارتی نوشته بودند: "Nie wieder Gaza" یعنی "غزه نه هرگز". این فاشیست‌هایی که فعالیت سیاسی‌شان را با ترهات آدورنو شروع کردند که گویا "بعد از آشویتس شعر سرودن بربریت است" و شعار "Nie wieder Faschismus" یعنی "هرگز اجازه ندهیم فاشیسم تکرار شود" امروز خود به حامی یک رژیم فاشیست تبدیل شده‌اند، که به سبک رژیم نازیسم هیتلری مردم بی‌دفاع غزه را ژنوساید می‌کند و در سطح داخلی هم نزدیک جریان به نهادهای اولترافاشیستی دولتی هستند.

بعد از توافق فریدریش مرتس از حزب دموکرات مسیحی آلمان، کسی که خود را در جایگاه ترامپ آلمان می‌بیند و در دهه‌ی نود میلادی به قانون تجاوز به زنان در چارچوب نظام خانواده رای مثبت داده بود، با سیاست‌های ضدبشری و فاشیستی حزب آلترناتیو برای آلمان در زمینه‌ی اخراج پناهجویان و کنترل مرزها توسط پلیس و زندانی کردن پناهجویان سیاسی و در حقیقت استقرار شکلی از حکومت نظامی مداوم فاشیستی، به خاطر سکوت خفت‌بار و ننگین اعضای ائتلاف موسوم به ائتلاف سارا واگنکنشت که با رای ممتنع عملاً باعث اتحاد مقدس فاشیسم و لیبرالیسم شدند، امروز خطر فاشیسم در جامعه‌ی آلمان به یک حقیقت غیرقابل انکار تبدیل شده است. در صورتی که حزب فاشیستی آلترناتیو برای آلمان با حزب دموکرات مسیحی دولت ائتلافی تشکیل دهد، این ائتلاف به ائتلاف

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

پاول فون‌هیندنبورگ^۱ و هیتلر شبیه خواهد بود. با این تفاوت که دولت فعلی آلمان بدون نیروی کار پناهجویان و مهاجرین عملاً از کار خواهد افتاد، زیرا بخش عظیمی از کار خدماتی و مراقبت از سالمندان، کارهای ساختمانی و کارهایی سطح پایین توسط خارجی‌هایی که جمعیت چشمگیری از جمعیت کل آلمان را تشکیل می‌دهند، با دستمزد پایینی صورت می‌گیرد و فاشیسم نئولیبرال حزب آلترناتیو برای آلمان و حزب دموکرات-مسیحی به خاطر گرایش عمومی سرمایه به سمت انباشت بیشتر، قاعدتاً به این نیروی کار خاموش و ارزان نیاز خواهند داشت، همانطور که نازی‌ها به نیروی کار زندانیان سیاسی، یهودیان، اسرای جنگی و بردگان برای تولید ارزش اضافی مطلق در آلمان نازی نیاز داشتند.

نگاهی به وضعیت احزاب سیاسی در آلمان

مردم در آلمان در حالی به استقبال یکی از حساس‌ترین انتخابات در تاریخ آلمان پس‌افاشیستی آن هم انتخابات اضطراری در این کشور می‌روند، که حکومت Ampel (چراغ‌راهنما) متشکل از سه حزب یعنی SPD حزب سوسیال-دموکرات آلمان، Die Grünen حزب سبزها و FDP حزب آزاد دموکراتیک آلمان به عنوان یکی از سرکوبگرترین و جنگ‌طلب‌ترین حکومت‌های تاریخ آلمان از دوران نازیسم هیتلری تا امروز، در نتیجه‌ی فساد و سوءاستفاده از قدرت عملاً بی‌کفایتی خود را نشان داد و با گسترش بی‌اعتمادی در میان این سه حزب در تاریخ هفت نوامبر

¹ Paul Ludwig Hans Anton von Benečendorff und von Hindenburg[a] (1847–1934)

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

رئیس‌جمهور آلمان شتاین مایر^۲ در هفتم نوامبر ۲۰۲۴ وزیر اقتصاد کریستیان لیندner، وزیر حقوق مارکو بوشمان و وزیر فرهنگ بتینا شتارک واتسینگر را رسماً از کار برکنار کرد.^۳ با برکناری این سه وزیر حکومت یکی از دست‌راستی‌ترین و اقتدارگراترین حاکمیت‌های تاریخ آلمان پایان یافت و مسئله‌ی انتخابات اضطراری بر روی میز پارلمان قرار گرفت. حکومت به چراغ راهنما در دوران جنگ اوکراین و روسیه - برخلاف ادعاهای دروغین حزب سبز به عنوان بخشی از این ائتلاف به یکی از ملیتاریستی‌ترین رژیم‌های اروپا تبدیل شد. ابتدا صد میلیارد یورو را به ارتش آلمان از جیب مالیات‌دهندگان - مالیات‌دهندگانی که اکثریت قریب به اتفاقشان به طبقه‌ی کارگر تعلق دارند - اختصاص داد، بعد با حمایت‌های مالی و لجسیتیکی از رژیم راست و پشاوروی - اوکراین - در این جنگ عملاً باعث تورم افسارگسیخته‌ای در آلمان شد که طبقه‌ی کارگر این کشور را به مراتب فقیر و فقیرتر کرد. جنگ اوکراین دقیقاً در دورانی شروع شد که بحران کرونا باعث گسترش تورم افسارگسیخته در اروپا و سراسر جهان شده بود. به دنبال جنگ اوکراین که آلمان به صورت مستقیم و غیرمستقیم در این جنگ درگیر بود، یکی از بزرگترین جنایات قرن حاضر یعنی حمله‌ی رژیم فاشیست و اشغالگر اسرائیل به غزه در واکنش به جنایت هفت اکتبر ۲۰۲۳ اتفاق افتاد، جنایتی که بیش از ۴۶۷

1 Frank-Walter Steinmeier (1956- 7

2

1 <https://www.ardmediathek.de/video/mdr-um-4/entlassung-von-christian-lindner-und-neuwahlen-im-maerz/mdr/Y3JpZDovL21kci5kZS9iZWl0cmFnL2Ntcy8wNjk2OGZiNy1mMzY5LTRkZmEtOTM1Ni1iZjlmN2I3ZjJlZGE>

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

روز به طول انجامید و یکی از بزرگترین نسل‌کشی‌های تاریخ معاصر را با سلاح‌های آمریکایی و آلمانی رقم زد. یکی از جنایاتی که از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی بیشتر قربانی گرفت و نود درصد ساختمان‌ها و زیرساخت‌های غزه یعنی بزرگترین زندان و اردوگاه سر باز جهان را تخریب کرد.^{۱۷۴}

حکومتِ چراغِ راهنما زیر نام Staatsräson مسئولیت و تعهد دولتی در مقابل اسرائیل و حفاظت از این کشور به خاطر سابقه‌ی کشتار سیستماتیک یهودیان توسط نازی‌ها با صدور اسلحه به اسرائیل اشغالگر را در دورانی که فلسطینیان زیر بمباران روزمره‌ی رژیم فاشیست صهیونیستی بودند، در نسل‌کشی مستقیم فلسطینیان نقش عمده‌ای ایفا می‌کرد. گفته می‌شود که ۹۸ درصد بمب‌هایی که بر سر مردم غزه فرود آمده‌اند از جانب آلمان و آمریکا به اسرائیل هدیه داده شده‌اند. از طرف دیگر رژیم پسا فاشیستی آلمان، رژیم که خود را در ادامه و وامدار نازیسم می‌داند، از طریق کمک به یک رژیم فاشیستی شبیه نازیسم هیتلری یعنی رژیم فاشیست صهیونیستی در تلاش است، زخم‌های قربانیان هولوکاست را با حمایت از نسل‌کشی فلسطینیان و حمایت از هولوکاست‌های دیگر درمان کند و به همین خاطر در داخل خاک آلمان زیر نام "مبارزه با آنتی‌ستیمیزم" (یهودی‌ستیزی) رسماً یک حکومت نظامی شبه‌فاشیستی را مستقر کرده بود و از طریق تمیز کردن دست چرکین و خونین خود با لباس مهاجرین به دنبال آن بود که یهودستیزی را یک پدیده‌ی صادراتی

¹ <https://www.youtube.com/watch?v=PjnHpoPORUI&t=346s>

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

مربوط به پناهجویانی بدانند که از کشورهای موسوم به جهان سوم تحت حاکمیت رژیم‌های اسلامی آمده‌اند. در همین راستا بود که پلیس راست افراطی آلمان در به در دنبال فعالین سیاسی و دانشجویان و اکتیویست‌های مدافع فلسطین می‌گشت و مردم را به خاطر پست‌های اینستاگرامی به سبک پلیس فتای جمهوری اسلامی در خانه‌ی شخصی دستگیر و به فعالین دانشجویی در دانشگاه و تحصن و اعتراضات و اعتصابات و تظاهرات دانشجویی طرفدار فلسطین حمله می‌کرد.

حکومتِ چراغِ راهنما به سبک تمام حکومت‌های پوپولیست و راست افراطی به جای اینکه با راسیسم در کلیت خودش مبارزه کند، از طریق جستجوی "یهودستیزی" در میان جامعه‌ی مهاجر، نژادپرستی افسارگسیخته‌ی دولتی علیه مهاجرانی که از کشورهای اسلامی آمده راتقویت می‌کرد. این کار در واقع درمان سرطان با طاعون است و این در ذات تمام رژیم‌های بورژوازی است که وقتی می‌خواهند یک بحران را از خود دور کنند، دنبال قربانیان دیگری می‌گردند، قربانیانی که هیچ نقشی در آن بحران نداشته و ندارند، اما همین قربانیان توسط حکومت‌های راست‌گرا به عنوان سپر بلا نگریسته می‌شوند.

مارش احزاب بورژوازی به سمت فاشیسم

در این وضعیت است که احزاب راست افراطی مانند حزب AfD آلمانی و برای آلمان وضعیتِ بحرانی را به شدت غنیمت می‌شمارد و با تعرض فاشیستی از راست به بورژوازی اقتدارگرای لیبرال و راست میانه در تلاش برای بردن جامعه به سمت فاشیسم مطلق است. احزاب راست میانه

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

مانند سوسیال-دموکرات‌ها، سبزها Die Grünen ، دموکرات و سوسیال-مسیحی CDU/CSU و نئولیبرال‌ها FDP و حتی ائتلاف سارا واگن‌کنشت BSW که از حزب چپ آلمان انشعاب کرد، به جای مقابله با فاشیستی‌تر شدن جامعه‌ی پسا فاشیستی آلمان، رتوریک راست افراطی و فاشیست‌های حزب آلترناتیو برای آلمان را می‌پذیرند و در فرم دیگر باز تولید می‌کنند. برای نمونه وقتی ائتلاف سارا واگن‌کنشت مطالبات و شعارهای حزب NPD حزب ناسیونال-دموکراتیک آلمان، حزبی که در واقع بازماندگان حزب نازی و رژیم فاشیست هیتلر مطالباتی همچون Auslander raus! یعنی "خارجی برو گم‌شو!" و یا در شکل دیگر Unser Land wünscht sich weniger Migration یعنی "کشور ما آرزوی مهاجران کمتری را دارد" را می‌پذیرد، آن موقع باید به این نتیجه رسید که در واقع این احزاب هرگز به دنبال مبارزه با راست افراطی نیستند و نه تنها توانایی برای مقاومت با جریان فاشیستی جدید را ندارند، بلکه خود پشت فاشیسم جدید قرار گرفته‌اند.^{۷۵} وقتی تمام احزاب آلمان از حزب چپ تا حزب فاشیستی آلترناتیو برای آلمان بعد از حمله‌ی حماس به اسرائیل پرچم رژیم فاشیست اسرائیل را بر سر در حزبشان آویزان کردند و با اسرائیل با تمام قدرت اعلام همبستگی کردند، هیچ کدام از این احزاب با ده‌ها هزار نفر فلسطینی‌ای که توسط رژیم فاشیست اسرائیل سلاخی شدند، ابراز همبستگی نکردند و حتی حزب چپ که یک ائتلاف کوپرفرونت پست‌مدرن از چپ‌های لیبرال، صهیونیست، و ناسیونالیست و سوسیال-دموکرات‌های کینزی و

¹ <https://www.jungewelt.de/artikel/492096.b%C3%BCndnis-sahra-wagenknecht-b%C3%BCndnis-mit-widerspr%C3%BCchen.html> ⁵

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

بسیمارکیستی است رمزی کیلانی را فعال تروتسکیست و فلسطینی الاصل، عضو این حزب را به خاطر حمایت از فلسطین از حزب چپ اخراج کرد، ولی کویرفرونت موسوم به آنتی‌دویچ و صهیوفاشیست همچون دیتمار بارتچ^{۱۷۶} و گریگیور گیزی و دیگر صهیوفاشیست‌های مرتجع آنتی‌کمونیست و حامی نسل‌کشی مردم فلسطین همچنان در راس این حزب قرار دارند و نه تنها حزب چپ این کویرفرونت‌های اقتدارگرای صهیونیست را اخراج نمی‌کند، بلکه خود این افراد عاملین اخراج مدافعین فلسطین در حزب چپ هستند.^{۱۷۷}

در شرایطی که اقتصاد آلمان دچار رکود شده و فقر و بیکاری گسترش پیدا کرده است، مسئله‌ی محیط‌زیست تبدیل به یک مسئله‌ی جدی شده است و در نبود یک حزب رادیکال کمونیستی و انقلابی توده‌ای در آلمان راست میانه هر روز به طرف راست افراطی و فاشیسم خیز بر می‌دارد و در واقع فاشیسم را می‌پذیرد. فاشیسم از طریق تبلیغات دماغویزیستی و مقصر جلوه دادن مهاجران به عنوان ضعیف‌ترین لایه‌های طبقه‌ی کارگر، از طریق حمله به اتحادیه‌های کارگری، تلاش برای حمله به آموزش انتقادی در مدارس و دانشگاه‌ها، عادی‌سازی زن‌ستیزی و مردسالاری و غیره تلاش می‌کند وعده رهایی دروغین بدهد. برنامه اقتصادی فاشیسم نو در آلمان تا مغز استخوان نئولیبرالی است و تفاوتی با برنامه احزاب میانه ندارد و حتی در بسیاری از مواقع نئولیبرالی‌تر از

¹ Dietmar Gerhard Bartsch (1958-) ⁷

⁶

¹ <https://www.jungewelt.de/artikel/491831.linke-schlie%C3%9Ft-ramsis-kilani-aus-grundprinzipien-aufgegeben.html>

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

نئولیبرالی‌ترین برنامه‌ی احزابی همچون حزب آزاد دموکراتیک (اف د پ) است. حزب آلترناتیو برای آلمان علی‌رغم اینکه به ظاهر خود را مخالف جنگ معرفی می‌کند اما خواهان اختصاص دادن پنج درصد از بودجه‌ی دولتی به ارتش است، این در حالی است که حاکمیت راست افراطی فعلی فقط سه و نیم درصد از بودجه‌ی دولت را به ارتش اختصاص داده است، بودجه‌ای که از جیب مالیات‌دهندگان برای یک تشکیلات راست افراطی همچون ارتش آلمان اختصاص داده شده است و کارگران باید سال‌ها تاوان صد میلیارد یورویی که دولت به این سازمان افراطی مسلح موسوم به ارتش اختصاص داده است را پس بدهند، چون تبعات جبران این صد میلیون بر دوش کارگران است. پاسخ بورژوازی بزرگ به وضعیت بحرانی در آلمان حاکم کردن یک حکومت نظامی و ملیتاریستی کردن جامعه است.^{۱۷۸}

حزب راست و کنسرواتو دموکرات-مسیحی به رهبری فریدریش مرتس توانست در دور اول توافق ضد‌مهاجرتی که شامل پنج ماده بود را با اکثریت آرا در بوندستاگ در تاریخ ۲۴/۰۱/۲۵ به کرسی بنشانند. این ماده‌ها شامل بندهای زیر می‌شوند:

۱. پس فرستادن پناهجویان در تمام مرزهای آلمان
۲. آسان‌کاری برای امکان دستگیری پناهجویان توسط پلیس ایالتی
۳. فراهم کردن زندان‌های بیشتر برای دیپورتی‌ها
۴. بازگذاشتن دست ایالت‌ها برای دیپورت از جانب دولت

¹ <https://www.proasvl.de/pressemitteilung/cdu-csu-antraege-rechtswidrig-populistisch-europafeindlich-und-demokratiegefahrend/>

فاشیسم ژانوسِ مدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

۵. دستگیری افراد فراری خطرناک و مجرم برای دیپورت.^{۱۷۹}

این پنج ماده‌ی پیشنهادی نه تنها ضد "قانون اساسی" و قوانین کنوانسیون ژنو برای اخذ پناهندگی هست، رسماً اعلام یک حکومت نظامی-فاشیستی است و موجودیت اتحادیه‌ی اروپا را به خطر می‌اندازد. خوشبختانه در دور دوم برای تصویب این قوانین ضدقانونی و ضدمهاجرتی و فاشیستی فریدریش مرتس موفق نشد اکثریت آرا را به دست بیاورد و در میان حزب خودش چند نفر از اعضای پارلمان علیه این قوانین رای دادند. البته مسئله‌ی تشکیل دولت ائتلافی متشکل از حزب فاشیستی آلترناتیو برای آلمان و حزب راست محافظه‌کار و نئولیبرال افراطی دموکرات-مسیحی هنوز از روی میز برداشته نشده است.^{۱۸۰}

حاکم شدن نئوفاشیسم در آلمان البته تفاوت‌هایی با فاشیسم کلاسیک خواهد داشت. در آلمان با توجه به اینکه تقریباً اکثریت قریب به اتفاق خانوارها اعضای خارجی در درون خانواده‌ی خود دارند، حذف فیزیکی خارجی‌ان طوری که هیتلر و نازی‌ها می‌خواستند در شرایط فعلی عملاً برای احزاب نئوفاشیستی آلمانی از جمله حزب آلترناتیو برای آلمان و دموکرات-مسیحی‌ها غیرممکن است و با مقاومت‌های وسیع اجتماعی و خیابانی همراه خواهد شد. در نهایت فاشیسم جدید به عنوان یک جنبش ضعیف‌کش به سبک همه‌ی فاشیسم‌های دیگر به اخراج تحتانی‌ترین و ضعیف‌ترین لایه‌های مهاجرین و پناهجویانی که بارآوری زیادی برای دولت فاشیستی آتی و سرمایه‌داران فاشیست نداشته باشند، تکیه خواهد کرد.

¹ <https://www.tagesschau.de/inland/innenpolitik/migration-antrag-union-180.html>

¹ <https://www.youtube.com/watch?v=2H1-F3WrSWQ>

فاشیسم ژانوسِ مدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

البته این را هم لازم است در نهایت اشاره کنم که در صورت قطعی شدن حاکمیت فاشیستی بعد از انتخابات ۲۳ فوریه ۲۰۲۵ نئونازی‌های تروریست‌دستان برای کشتار و آزار و اذیت مهاجران بازتر خواهد شد و راسیسم دولتی و روزمره به مراتب بیشتر از قبل و به شکلی افسارگسیخته‌تر به پیش خواهد رفت.

آنچه در آلمان اتفاق می‌افتد نوعی فاشیسم "منعطف"^{۱۸۱} است که با تلاش برای بازسازی فاشیسم کهن در واقع به دنبال شکل متفاوتی از فاشیسم و حکومت نظامی مداوم است. این فاشیسم جدید از یک طرف بسان ناسیونال-سوسیالیسم به دنبال استفاده از راه‌های قانونی برای رسیدن به قدرت سیاسی است و از طرف دیگر برخلاف ناسیونال-سوسیالیسم در تلاش است جنگ اقتصادی با انسان‌های تحت ستم و مهاجران را به یک جنگ فرهنگی تبدیل کند و از طریق تبلیغات فرهنگی منشاء واقعی فقر و بدبختی طبقه‌ی کارگر را پنهان کند و آن را به مشکلات فرهنگی مهاجرانی که مدام مشغول کلاهبرداری مالیاتی و چاقوکشی و غیره هستند تقلیل دهد. در این راستا نقش رسانه در شکل‌دادن به افکار نئوفاشیستی بسیار برجسته است. سیمون شتریک^{۱۸۲} در کتاب "احساسات راست، تأثیرات و استراتژی فاشیسم دیجیتال"^{۱۸۳} به خوبی این مسئله را طرح می‌کند که امروز دیگر شعار "نه به سکس با

¹ vgl. Drehli Robnik, *Flexibler Faschismus: Siegfried Kracauers Analysen rechter Mobilisierungen damals und heute*, 1. Auflage, Edition Politik 163 (transcript, 2024).

¹ Simon Strick (1974-)

8

2

¹ Rechte Gefühle: Affekte und Strategien des digitalen Faschismus

3

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

نازی‌ها" عملاً به یک شعار پوچ تبدیل شده است و همگان شب‌ها با فاشیسم دیجیتال یعنی تلفن‌های هوشمندی که از طریق الگوریتم‌ها پلتفرم‌های زیادی را در فضای مجازی فاشیستی کرده‌اند به تخت‌خواب می‌روند^۱۔ اینک فاشیسم در آلمان به قدرت خواهد رسید یا نه، به زودی معلوم خواهد شد، اما آیا این فاشیسم با ناسیونال-سوسیالیسم هیتلری یکسان است، باید بگوییم نه. فاشیسم جدید در واقع شکلی از سرمایه‌داری اقتدارگرا و پلیسی است که از یک طرف برای یهودیان اشک تمساح می‌ریزد و از شبکه‌های صهیونیستی حمایت می‌کند و از طرف دیگر به پناهجویان و مهاجرانی که در یک وضعیت شکننده هستند، در مرحله‌ی اول و به دنبال آن به سمت لایه‌های کمتر ضعیف‌تر مهاجرین حمله می‌کند. فاشیسم جدید برخلاف فاشیسم کلاسیک فراخوان "پاکسازی نژادی" را سر نمی‌دهد، بلکه زیر نام جنگ فرهنگی به سمت پاکسازی مهاجرین تحت ستم رفته است. فاشیسم جدید ممکن است به شکل مستقیم نکشد و نیازی به کوره‌های آدم‌سوزی نداشته باشد و همچنان مهاجران "متخصص" و معمولی را برای کار ارزان و کارهای پست بپذیرد، اما این فاشیسم در عین نیاز به خارجی‌ان برای انجام بسیاری از کارهای خدماتی و غیره همواره به آنان حملات سخیف نژادپرستانه می‌کند و آنان را عامل بدبختی کارگران بومی قلمداد می‌کند، تا خود بتواند به عنوان

¹ vgl. Simon Strick, *Rechte Gefühle: Affekte und Strategien des digitalen Faschismus*, X-Texte zu Kultur und Gesellschaft (Transcript, 2021).

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر
نماینده‌ی بورژوازیِ اقتدارگرا از خون و عرقِ کارگرانِ بومی و مهاجر تغذیه
کند.

محصول سرمایه‌داری دیجیتال و عامل بازتولید فاشیسم اجتماعی

در سال‌های اخیر با گسترش وسیع اینترنت و شکل‌گیری سرمایه‌داری آنلاین، جریان‌های فاشیستی در سراسر جهان از فضای مجازی را به عنوان مکانی بسیار مناسب برای گسترش ایده‌های فاشیستی دیده و می‌بینند و جریان‌های راست با توجه به پشتوانه‌های مالی و اقتصادی عظیمی که پشت آنان قرار دارد، این پلتفرم‌ها و الگوریتم‌های مجازی را به عنوان ابزاری برای شکل دادن به هژمونی فاشیستی استفاده کرده و فاشیسم را به درون اتاق خواب انسان‌ها برده و چنان تأثیری روی افکار عمومی گذاشته‌اند که زمینه‌ی شکل‌گیری دولت‌های اقتدارگرای فاشیستی جدید را فراهم کرده‌اند. به قول گوته "واژه‌ها به اندازه‌ی کافی رد و بدل شدند، بگذارید بلاخره شاهد عمل باشیم!"^{۱۸۵}

جریان‌های راست افراطی و میانه، نیروهایی که از اندیشه‌های مارکسیستی و انقلابی به نفع گسترش هژمونی فاشیستی بهره می‌گیرند، شرایط امروز جهان را بهترین زمان برای توسعه‌ی ایده‌های فاشیستی از طریق گسترش ایده‌های فاشیستی در این پلتفرم‌های دیجیتال فراهم کرده‌اند.

اینجاست که نگرش پوزیتیویستی جریان‌های چپی که تصور می‌کردند از طریق پلتفرم‌های دیجیتال می‌توانند افکار خود را گسترش دهند، به خاطر انحصاری شدن شبکه‌های ارتباط فرد با جمع همچون فیس‌بوک، یوتیوب، ویکی‌پدیا، اینستاگرام، تلگرام، ایکس و ده‌ها و صدها شبکه‌ی دیگر در "عصر اطلاعات" مورد نظر مانوئل کاستلز^{۱۸۶} به ابزاری در خدمت سرمایه‌داران حامی جریان‌های فاشیستی همچون ایلان ماسک‌ها قرار

^{۱۸۵} <https://www.projekt-gutenberg.org/goethe/faust1/chap002.html>

^{۱۸۶} Manuel Castells (1942-)

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

می‌گیرند و گسترش محتوای راست به عنوان خوراکی قابل دسترس برای ذهن‌های خسته از بیگانگی روزمره، شرایط را برای گسترش فاشیسم فراهم می‌کند.

در ارتباط با موضوع فاشیسم تحقیقات گسترده‌ای وجود دارد که هر کدام از یک زاویه تلاش می‌کنند که معمای این ژانوس معاصر را حل کنند. برخی از "فاشیسم منعطف" صحبت می‌کنند، برخی از "فاشیسم دموکراتیک"، دیگران از "محافظه‌کاری رادیکال"، طیف دیگری از "لیبرالیسم فاشیستی" صحبت می‌کنند، این در حالی است که افرادی از "سرمایه‌داری اقتدارگرا" به جای فاشیسم بهره می‌گیرند. هر اسمی که برای فاشیسم انتخاب کنیم، آن‌چه روشن است، این است که فاشیسم به عنوان شکلی از سرمایه‌داری اقتدارگرا نه تنها کوچکترین مشکلی با جامعه‌ی بورژوازی و شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی ندارد، بلکه فاشیسم به عنوان متعارف‌ترین شکل حاکمیت در سرمایه‌داری برای بال بردن نرخ ارزش اضافی از روش‌های مختلف همچون اقتدار، سرکوب سندیکا و اتحادیه‌های کارگری، تعرض به مهاجران، فلسفه‌ی درست کردن دشمن فرضی و ترکیب ارزش اضافی مطلق و نسبی برای نجات سرمایه‌داری بهره می‌گیرد.

در سال‌های اخیر در ارتباط با رشد جریان نئوفاشیستی در آلمان تحقیقاتی در ارتباط با فاشیسم دیجیتال یا فاشستیزه کردن فضای دیجیتال انجام شده است که تا حدودی توانسته‌اند این وضعیت را تئوریزه کنند. در این تحقیقات تلاش شده است که ماهیت جریان‌ات فاشیستی جدید، نازیسم و جریان‌ات موسوم به راست جدید و هویت‌گرایان نژادپرست با اشکال مختلف فعالیت‌ها و شیوه‌های تاثیرگذاری بر روی اذهان توده‌ها از

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

طریق ابتذال، ساده‌سازی مسائل، عکس و میمک به جای محتوا و راه‌های مختلف دیگر نشان داده شود. در بین کتاب‌های که در ارتباط با موضوع فاشیسم دیجیتال منتشر شده است، می‌توان به کتاب "فاشیسم دیجیتال" اثر مشترک هولگر مارکز^{۱۷} مایک فیلتز است که تا حدود زیادی از زاویه‌ی دید بورژوازی به واقعیت موجود در مورد فاشیسم و روش‌های آنان برای سازمان‌دهی در فضای مجازی می‌پردازد.^{۱۸}

یکی از دلایلی که فاشیست‌ها به نسبت دیگر جریان‌ات سیاسی همچون چپ‌ها و کمونیست‌ها و دیگر نیروها در ارتباط با پروسه‌ی فاشیسم کردن فضای عمومی پیش افتاده‌اند، پراگماتیسم افراطی فاشیست‌هاست، همانطور که در کریستیان مایر در مقاله‌ی دیجیتالی‌زاسیون و فاشی‌زاسیون می‌نویسد^{۱۹} (م‌ی‌ا‌ی‌ر ۲۱۱، شماره‌ی ۳۳۵ نشریه‌ی داس آرگومن‌ت).

دیگر منبع اثر سیمون شتریک^{۲۰} است. اسم کتاب شتریک "احساسات راست" با زیرعنوان "هیجان و استراتژی فاشیسم دیجیتال"^{۲۱} منتشر شده است. در کتاب اول نظریه‌ی مشخصی ارائه نمی‌شود و صرفاً مشاهدات نویسندگان در مورد شبکه‌های راست افراطی منتشر شده است و نتیجه‌گیری که این دو نویسنده می‌کنند در چارچوب کنترل فضای مجازی و حذف اکانت‌های راسیست و نژادپرست و غیره است.

^{۱۷}Holger Marcks

^{۱۸}Maik Fielitz, *Digitaler Faschismus: die sozialen Medien als Motor des Rechtsextremismus* (Dudenverlag, 2020).

^{۱۹}*Online-Kapitalismus: Umwälzungen in Produktions- und Lebensweise*, Das Argument, 62. Jahrgang, Heft 2/3 (2020) = 335 (Argument Verlag, 2020), 211.

^{۲۰}Simon Strick

^{۲۱}Rechte Gefühle: Affekte und Strategien des digitalen Faschismus, Transcript Verlag, Bielefeld 2021

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

در کتاب دوم اثر سیمون شتریک نویسنده به نکات بسیار مهمی اشاره می‌کند که در این جا تلاش می‌کنم بخشی از این نکات را اشاره کنم. یکی از این نکات این است که فاشیسم در دنیای معاصر در وضعیت ایدئالی است، و فانتری‌های مردسالارانه، خشونت‌طلبی، تبلیغ و ترویج راسیسم و کلی‌گویی، استفاده از استیکر، میمک‌ها و عکس‌های مختلف در فضای مجازی برای انتقال پیام و ساده‌سازی محتوا هستند.^{۱۹۲} خطر فاشیسم دیجیتال تا تخت‌خواب اکثریت مردم هم جلو آمده است، چون "سوژه‌ی گوشتی هوشمند به دست"ی که تصور می‌کند دیگر نیاز به کتاب ندارد، وقتی محتوای فاشیستی در ویکی‌پدیا و توئیتر، اینستاگرام، احساسات او را تحت تاثیر قرار می‌دهد و احساسات راست و نژادپرستانه، اقتدارگرایانه و سکسیستی‌اش گل می‌کند، از یک سوژه‌ی بورژوازی و لیبرال به یک سوژه‌ی فاشیست تبدیل می‌شود. امروز دیگر کمتر کسی پیدا می‌شود، که گوشتی هوشمند خود را با خود به تخت نبرد و به راحتی به تبلیغات فاشیستی در مدیا که از راه دور منتشر می‌شوند، دسترسی پیدا نکند و کم و بیش تحت تاثیر این تبلیغات قرار نگیرد. مشکل این است فاشیسم بخشاً به عنوان مدافع دموکراسی، انقلاب و حتی به عنوان یک نوع آنتی فاشیسم دروغین^{۱۹۳} خود را بروز می‌دهد، و از این طریق احساسات مخاطب را تحت تاثیر می‌گذارد. این تاثیرگذاری به هیچ وجه نمی‌تواند در

^{۱۹۲}Strick, Rechte Gefühle.

^{۱۹۳} نمونه‌ی روشن آنتی فاشیسم دروغین جریان مسموم به "آنتی‌دویچ" در آلمان و مدافعین محور مقاومت هستند. جریان اول به ظاهر شعار "نه برای همیشه به فاشیسم" و در دفاع از "زندگی یهودیان" در آلمان شکلی از فیلوسمیسم یعنی فلسفه‌ی یهودی‌گرایی را نمایندگی می‌کند، که از بنیاد بر اساس یهودستیزی و ساختن یک شخصیت اقتدارگرای فاشیست از یهودیان شکل گرفته است. این جریان فاشیسم و نژادپرستی علیه دیگر اقلیت‌ها، علیه مخالفین جنوساید در غزه را تبلیغ می‌کند و از نژادپرستی سیستماتیک دولتی بر علیه مخالفین اسرائیل حمایت می‌کند، اما زیر نام دفاع از یهودیان از یک رژیم فاشیستی مثل رژیم فاشیست اسرائیل حمایت می‌کند. جریان محور مقاومت هم زیر نام مبارزه با امپریالیسم از رژیم‌های فاشیست و اقتدارطلب اسلامیت مثل رژیم فاشیست اسلامی در ایران حمایت می‌کند و اقتدارگرایی تروریستی علیه مخالفین نظام جمهوری اسلامی را به بهانه‌ی وجود دشمن خارجی و امپریالیسم تبلیغ می‌کند.

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

چارچوب مانیپولیشن و تحمیق به تنهایی خلاصه شود، بلکه فراتر از آن یک نوع "وعده‌ی زیبایی‌شناسی مصرفی" و "ایدئولوژی احساس خوشبختی کاذب" به مخاطب مصرف‌کننده‌ی اطلاعات و آگاهی کاذب و فاشیستی هم هست.^{۱۹۴}

شتریک در کتابش از مفهوم "فاشیسم سرعقل آمده" استفاده می‌کند، مفهومی که با بهره‌گیری از مفهوم "مدرنیته‌ی سرعقل آمده" اولریش بک هم به کار رفته است. فاشیسم در واقع رادیکال‌ترین شکل مدرنیزاسیون و "متعارف‌ترین شکل سرمایه‌داری است، اما فاشیسم محصول یک شرایطی است که به قول گرامشی "چیزهای قدیمی در حال نابودی هستند، بدون اینکه تازه بتواند زاینده شود. عصر هیولاهاست"^{۱۹۵} به تعبیر دیگر (تعبیر دورکهایمی) فاشیسم محصول عدم فائق آمدن بر یک وضعیت آنومیک (نابسامانی اجتماعی) است، نابسامانی‌ای که توسط یک طبقه‌ی انقلابی مدافع جامعه‌ی نوین نمی‌تواند هدایت شود و به همین خاطر ابتدال به حقیقت تبدیل می‌شود.

کتاب شتریک البته نزدیکی بسیار زیادی به مباحث لئو لونتال در ارتباط با تبلیغ و آژیتاسیون دارد. لونتال معتقد بود که تفاوت مبلغ با اندیشمند یا روشنفکر در این است که مبلغ زخم‌های افراد را مدام خراش می‌دهد، به جای اینکه درمان برای حل مسائل داشته باشد. اینجاست که آژیتاتور فاشیست با تحریک احساسات مردم به جای پاسخ‌تئوریک و انضمامی به نیازهای مخاطب در جستجوی حقیقت و رهایی با یک سری

^{۱۹۴}Aug, *Kritik der Warenästhetik, gefolgt von Warenästhetik im High-Tech-Kapitalismus.*

^{۱۹۵}Antonio Gramsci, *Gefängnishefte: Register*, 1. Aufl (Argument Verl, 2012), Band 2, Heft 3. 354.

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر مفاهیم کلی، وعده‌وعیده‌های کلی و کلی‌گوییِ دماغ‌ژیک و از طریق مراجعه دادن به افسانه و اسطوره‌های خیالی می‌خواهند رهایی آینده را از طریق بازگشت به گذشته جستجو می‌کنند. یکی از خصلت‌های عمده‌ی تمام جنبش‌های فاشیستی تاکید بر رومانتی‌سیسم، اسطوره و افسانه و جستجوی رهایی آینده در گذشته است.

فاشیسم اینفلونسر و اینفلونسر فاشیست

راسیسم مدت هاست که دیگر بر انکار "دیگری"^{۴۶} تاکید نمی‌کند، بلکه بر نوعی "احساس تولید ارزش درباره‌ی خود" یا "خودستایی" تاکید می‌کند و انگشت می‌گذارد که بر یک نوع مرزبندی با دیگران، تحت تعقیب قرار دادن آنان و در نهایت منطبق کشتار بنا نهاده شده است. اینفلونسرها از آنجایی که درآمد، شهرت و آوازه و به رسمیت شناخته شدن برایشان اهمیتی بنیادی پیدا کرده و می‌کند، حاضرند در فضای مجازی، در توییتر، یوتیوب، تلویزیون و در خیابان و به اشکال مختلف برای رسیدن به اهداف خود دست به هر کاری بزنند و خود را بفروشند، ابتذال را تولید و بازتولید کنند و فضا را برای پذیرش ایدئولوژی فاشیستی فراهم کنند. (نقل به مضمون از مقاله ی فریگا هاوگ، مجله ی داس آرگومننت، شماره ۳۳۹ ص ۵۶۱ الخ)

تصویری که فریگا هاوگ از "فاشیسم اینفلونسر" با بهره‌گیری از کتاب شتریک ارائه می‌دهد، منطبق با اقدامات اینفلونسرهای ایرانی که به صورت مشترک یک توییتر را کپی کرده و آن را در فضای مجازی منتشر

^{۴۶}Othering

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

کرده بودند، تا بیعت خود را با فاشیسم پهلوی اعلام کنند، است. این اینفلونسرها که به خاطر مسائل دیگری غیر از مبارزه‌ی سیاسی و از طریق سرمایه‌گذاری روی توئیتر، ویکی‌پدیا، فیس‌بوک، اینستاگرام و پرداخت پول‌های بادآورده برای جذب فالور جعلی و خریدن فالور حقیقی با پرداخت مزد، پول‌هایی که از مالیات کارگران ایران و غرب گرفته شده است و به صورت "حقوق" و مقرری به این خودفروشان تهی‌مغز پرداخت می‌شود، شهرت پیدا کرده‌اند. همین افراد الان به دنبال این هستند که توطئه‌ای فاشیستی و کودتاوار آلوده به ایدئولوژی توطئه‌ی ایران‌شهری را به اسم "انقلاب ملی" و در واقع یک ضد انقلاب از بالا به کمک رسانه به مردم تحمیل کنند.

از آنجایی که اینفونسر فاشیست و جریان فاشیست پهلوی هیچ جایگاه و پایگاهی در میان توده‌های کارگر و زحمتکش ندارد، متکی شدن به رسانه را به عنوان ابزاری برای تحمیل توده‌ای و در واقع برای دادن وعده‌ی زیبایی شناختی به مردم را برگزیده‌اند. همچنین از آنجایی که هیچ تطابقی بین انقلاب رادیکال جاری در خیابان‌های ایران و فاشیسم رسانه‌ای رسانه‌های اولتراراست و سلبریتی‌های خودفروش فاشیست وجود ندارد، آنان تلاش می‌کنند از هر تاکتیک بهره بگیرند، تغییر چهره دهند، با شعارها و مطالبات متفاوتی وارد شوند و فشارهای زیادی بیاورند که ایدئولوژی خود را به عنوان ایدئولوژی انقلابی اصیل جلوه دهند، اما همواره به خاطر جهالت و نادانی، پوپولیسم افسارگسیخته، نداشتن اندیشه‌ی منسجم و "انتکلت" مدام ماهیت ضدانقلابی، ضدزن، و ضدبشری خود را در توئیتهای و استوری‌های اینستاگرامی بیشتر به نمایش می‌گذارند و عملاً در ذهن توده‌ها به عنوان نیروی فوق‌ارتجاعی ضدانقلابی تداعی می‌شوند

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

که اهداف، تاکتیک و استراتژی‌شان هیچ انطباقی با پیشروی انقلاب در داخل کشور ندارد و اینجاست که سلبریتی و اینفلونسر فاشیست به یک زباله‌ی اینترنتی تبدیل می‌شود که به راحتی توسط اکثریت قریب به اتفاق فعالین جدی دور انداخته می‌شود، اما وقتی همین مسئله به صورت مکرر از طرف مدیاهای متفاوت بازنشر شود، به مرور زمان عادی می‌شود.

فاشیست‌ها اینفلونسر و اینفلونسرهای فاشیست به دنبال زیباسازی تبهکاری و شرارت هستند و بهترین ابزار برای این پیشبرد این امر شکلی از پراگماتیسم سیاسی مبتنی بر افسانه‌سرای، تئوری توطئه و استفاده از استعاره به جای مفهوم است. برای نمونه اگر به استوری‌های یک فاشیست مثل علی کریمی نگاه کنید خواهی دید که علی کریمی ارتش رژیم شاهنشاهی را که در میدان ژاله فاجعه آفرید و بعد از قدرت گرفتن فاشیسم اسلامی خمینی به آپارات رژیم فاشیستی اسلامی تبدیل شد، را ستایش می‌کند و می‌نویسد این ارتش مثل ارتش آن دوران نبود و از این خزعبلات. علی کریمی با تلاش برای تجاوز جنسی به مادر مخالفان سیاسی می‌خواهد مخالفین نظام منحط شاهنشاهی را منزوی کند.^{۱۹۷}

مسیح علینژاد هم به عنوان یک سلبریتی فاشیست که برای رسیدن به این وضعیت دست به هر کثافت از چفیه‌لیسی تا چکمه‌لیسی و بوسی فاشیست‌های اسلامی در ایران و هم‌آغوشی با فرح پهلوی و پمپئو و غیره زده است، در اوج بی‌شرمی به دنبال زیبایی‌شناسانه کردن لابی‌گری خود با فاشیست‌ترین و خون‌آشام‌ترین سیاستمداران و حتی احزابی راست افراطی اروپایی است و در مصاحبه‌ای با تلویزیون ایران اینترناشنال،

^{۱۹۷}<https://t.me/Communismfornow/2394>

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

تلویزیونی که به عنوان تریبون رژیم اسرائیل عمل می‌کند، این میزان از وقاحت و خودفروشی و لابی‌گری با فاشیست‌ها را تحت عنوان تلاش و مبارزه برای رسیدن به حقوق زن ایرانی قلمداد می‌کند.

حامد اسماعیلیون به عنوان یک اولتراپوپولیست افراطی که مدت‌ها تلاش کرد در قالب یک انسان غیرسیاسی دادخواه خانواده‌اش ظاهر شود، بعد از تبدیل شدن به یک سلبریتی بلاخره در مقابل رضا پهلوی فاشیست تن به رابطه‌ی ارباب رعیتی داد و از طریق پخش یک توییت به کلی به یک سلبریتی فاشیست تبدیل شد، اگرچه فعالین کمونیست و انقلابی همچون ما از اول هم کوچکترین توهمی به هیچ کدام از فراکسیون‌های بورژوازی و آلترناتیوسازی‌های دول غربی نداشتیم، اما خودکشی سیاسی حامد اسماعیلیون با پیوستن به صف فاشیسم سلطنتی اتفاق افتاد و کپی کردن یک توییت به عنوان "سمبلی" برای "ورود" به یک "ائتلاف" برای او به مراتب گران‌تر از شرکتش در کنفرانس امنیتی هالیفاکس تمام شد.

خصلت‌های انسان‌های حامل ایدئولوژی فاشیستی

نقطه‌ی مشترک تمام فاشیست‌های اینفلونسر و اینفلونسره‌های فاشیست تاکید بر روی احساسات انسان‌ها و انتقال ابتذال به جای برهان به آنان است. تمام فاشیست‌های اینفلونسر ضدزن و معتقد به ایدئولوژی توطئه هستند و نقش عمده‌ای در تقویت تفکرات راسیستی، اعمال راسیستی و ضد انسانی، دست بردن به ترور انسان‌های ضعیف و بی‌گناه دارند. هموفوب و ضد کوئیر و تعدد جنسیتی هستند و آنتی‌فمینیسم ایدئولوژی تمام این‌هاست. راسیست و نژادپرست هستند و به شکلی از اشکال به برتری یک ملت بر دیگر ملت‌ها اعتقاد دارند و راسیسم را به

فاشیسم ژانوسی مدرن سرمایه‌داری معاصر

شکل فرهنگی یا به عنوان شکلی از اگوتیسم که بیشتر منشاء در عقده‌ی حقارت دارد، را تولید و بازتولید می‌کنند. تمام این افراد به شکلی از اشکال از نوعی "شخصیت اقتدارگر"ی سادومازوخیستی رنج می‌برند، که خود را در شکل سروری بر انسان‌های ضعیف و بردگی در مقابل انسان‌های قوی‌تر نشان می‌دهد.

نئوفاشیسم یا راست جدید اما به شکلی از اشکال "سرعقل" آمده است و تلاش می‌کند از تمام امکانات مدرنیته به شکلی که عقلانیت ابزاری ایجاد می‌کند، بهره بگیرد، تا خود را به عنوان آلترناتیو به جامعه تحمیل کند. "رفلکسیون" یا "سرعقل آمدن" فاشیستی یا فاشیسم "سرعقل" آمده "خود را به اشکال مختلف چه در میان راست‌های جدید اروپایی و نئوفاشیست‌ها که سال‌هاست حداقل به صورت "تئوریک" برنامه‌ی سقوط دولت به روش‌های مسلحانه را کنار گذاشته و به دنبال رخنه‌ی هژمونیک و فرهنگی در مغز دولت و نهادها هستند، چه در میان داعش و فاشیسم اسلامی در شکل بهره‌گیری از مدرن‌ترین ابزارها برای کشتار انسان در وحشیانه‌ترین شکل خود جلو دوربین و چه در میان فاشیست‌های سلطنتی یعنی در قالب بهره‌گیری از اینفلونسرها و رسانه‌های فاشیستی مانند تلویزیون "منوتو" و رسانه‌های فاشیست دوست مانند ایران اینترنشنال نشان داده و می‌دهد. عقلانیت فاشیستی و ابزاری اما عقلانیت نیست، بلکه دشمنی با تعقل و ایده‌های روشنگری دوران کانت در عصر "طلایی" بورژوازی است. فاشیسم رجوع به گذشته به جای تلاش برای نجات حال است. فاشیسم از آنجایی که نمی‌تواند بربریت گذشته را به همان شکل سابق باستانی در جامعه‌ی کاپیتالیستی مدرن متحقق کند، بردگی

فاشیسم ژانوسِ مدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

سرمایه‌دارانه را به مدرن‌ترین شکل ممکن تحقق می‌بخشد و چهره‌ی واقعی نظام سرمایه‌داری را به نمایش می‌گذارد.

علیه فاشیسم دیجیتال، اینفلوئنسر و سلبریتی فاشیست لازم است قیام نظری و عملی را به پیش ببریم و فضای مجازی را به مکانی ناامن برای این فاشیست‌ها تبدیل کنیم. فاشیسم دیگر تنها در درون پارلمان‌ها و مناسبات سیاسی خانوادگی خانواده‌های نازی، در تجمعات کوچک چند نفره نیست، بلکه اینترنت پلتفرمی برای فاشیست‌ها فراهم کرده است که بتوانند زباله‌ی فاشیستی و ایدئولوژی توطئه‌ی خود را به عنوان تفکر و دانش به مردم بفروشند. اگر تظاهرات‌های نئونازی‌های اروپایی را نگاه کنید، تعداد شرکت‌کنندگان در بهترین حالت به چند صد نفر بیشتر نمی‌رسد، اما وقتی سخنرانی‌های این فاشیست‌ها را در یوتیوب یا دیگر رسانه‌ها بررسی می‌کنید، می‌بینید که صدها هزار نفر و بخش میلیون‌ها نفر از این خزعبلات فاشیستی بازدید داشته‌اند، تا بتوانند توجیه ایدئولوژیک برای فاشیست بودن و آدم‌کشی خود را پیدا کنند. بسیاری از صحبت‌هایی که فعالین فاشیست اروپایی در خیابان انجام می‌دهند با هدف گذاشتن آن بر روی اینترنت و تحریک احساسات فاشیستی توده‌ها تنظیم شده‌اند و نه برای صحبت برای هواداران خود که در این تظاهرات‌ها حضور دارند. نیروهای چپ و کمونیست هنوز این مسئله را درک نکرده‌اند که باید برای دیگران صحبت کنند و نه برای محافل درونی خودشان، به همین خاطر است که در فضای مجازی و کلاب‌هاوس و یوتیوب شنودگان و خوانندگان از دویست تا چندصد نفر فراتر نمی‌رود.

من به شخصه مانند بسیاری از محققین آنتی‌فاشیست اروپایی بر این عقیده هستم که لازم است کسی که تفکر فاشیستی و بشرستیزانه را

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

گسترش می‌دهد، به همراه کسی که تبدیل به نیروی پیاده نظام اجرای این ایدئولوژی بشرستیزانه می‌شود، هر دو به عنوان دشمن تداعی و محاکمه شوند. سلبریتی‌های بی‌مایه‌ی فاشیست ایرانی طرفدار اسپرم پهلوی قربانی نیستند، بلکه تبه‌کارانی هستند که شرایط را برای قدرت‌گیری خشونت ضدانقلابی فاشیسم ایران‌شهری فراهم کرده و می‌کنند.

بعد از اینکه حزب چپ توانست شکست دوره‌ی قبل که به دنبال انشعاب "انتلاف سارا واگنکنشت" را جبران کند و با انتخاب نزدیک به نه درصد از شصت و سه نماینده آنان را روانه‌ی پارلمان آلمان کند و تقریباً ده درصد از کرسی‌های پارلمان را به خود اختصاص دهد. پارلمان آلمان متشکل از ششصد و سی کرسی است که بخش اعظم آن را احزاب راست و محافظه‌کار متمایل به فاشیسم اشغال کرده‌اند. اگرچه بخش چشمگیری از مهاجرین و پناهندگانی که امکان شرکت در انتخابات را داشتند، از ترس فاشیسم جدید به حزب چپ روی آورده و به آن رای داده‌اند اما این رای دادن به حزب چپ به دلیل فقدان یک افق روشن و نبود جریان انقلابی رادیکال و کمونیست و انترناسیونالیستی که بین انسان شرقی و غربی تفاوت قائل نباشد، به وقوع پیوست. این مهاجرین در حقیقت به حزبی که در سیاست خارجی از جنگ اوکراین و اسرائیل با غزه دفاع کرده، رای داده‌اند. ترس از فاشیسم آنچنان در جامعه‌ی آلمان بزرگ است که مردم از ترس شیر، دست به دامان ببر شده‌اند. واقعیت این است که حزب چپ به عنوان یک حزب که بخش اصلی رهبری‌اش صهیونیست و حامی پروپاقرص اسرائیل هستند، در کنگره‌ی اخیر خود، صحبت کردن در مورد فلسطین را به عنوان یک تابو تبدیل کرد و برای اینکه بخش زیادی از رهبری و بدنه‌ی صهیونیستش که از سنت "آنتی‌دویچیسم" و کوپرفرونت می‌آیند را از دست ندهد، به شکلی شارلاتان‌مانا بانه و به غایت اپورتونیستی عملاً هر گونه دیسکورس در نقد اسرائیل و اشغال سرزمین فلسطینیان را بایکوت می‌کند و همبستگی با فلسطین را به نوعی جنایی کرده است. با پرچم اسرائیل در تظاهرات‌های فاشیست‌های پرواسرائیل حضور می‌یابند و هیچ

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر
کس جلوی آنان را نمی‌گیرد، چون ظاهراً خود صاحب‌خانه‌ی اصلی هستند.
این در حالی است که مدافعین فلسطین در حزب چپ یا به روش‌های
سرکوبگرانه وادار به سکوت می‌شوند و یا از حزب اخراج می‌شوند. در چنین
وضعیتی، امید بستن به یک حزب صهیونیستی که بتواند جلو فاشیسم در
آلمان را بگیرد، بیشتر خنده‌دار به نظر می‌رسد تا اینکه جدی باشد.
بنابراین لازم است که مخاطب را ناامید کنم که برخلاف آنچه حزب چپ
به عنوان یک پیروزی بزرگ جشن می‌گیرد، آنچه در آلمان اتفاق افتاده
پیروزی بزرگ برای ضدانقلاب فاشیستی و جریان‌ات راست میانه است که
دیگر ماهیت عریان و چهره‌ی واقعی خودشان را که حمایت آشکار از
فاشیست‌ها و فاشیسم است به نمایش می‌گذارند. اینکه آیا حزب راست
افراطی دموکرات-مسیحی جرات دارد تا با حزب فاشیستِ آلترناتیو در این
دور وارد تشکیل حکومت مشترکی شود را بعید می‌دانم، چون همچنان
اکثریت مطلق با استقرار فاشیسم موافقت ندارند. حکومت آتی به احتمال
خیلی زیاد حکومتی ائتلافی از جریان‌ات مرکز متمایل به راست یعنی حزب
سبز و حزب سوسیال-دموکرات با حزب کنسرواتیو افراطی و راست‌گرای
دموکرات-مسیحی است. چپ امروزی در پارلمان آلمان یعنی حزب چپ
جای سوسیال-دموکراسی گذشته را گرفته است و به عنوان یک فراکسیون
چپ کاپیتالیستی و مدافع ملیتاریسم مشروط ظاهر می‌شود. اینکه چپ‌هایی
که از حزب چپ ناامید هستند، به جای اینکه در دوره‌های بعدی به صورت
تاکتیکی از حزب چپ آلمان دفاع کنند، فراخوان حمایت سراسری از حزب
کمونیست آلمان یا حزب مارکسیست-لنینیست-مائوئیست (ام‌اِل پِ دِ) را

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

باید سر بدهند تا یک جریان کمونیستی سراسری در آلمان بر علیه فاشیسم قد علم کند. با رادیکالیزه شدن راست افراطی و فاشیستی شدن مرکز، چپ‌های انقلابی و سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها و آنارشیست‌هایی که در انتخابات اخیر از حزب چپ آلمان دفاع کردند، رادیکالیزه و ملیتانت خواهند شد و اگر احزابی مانند حزب مارکسیست-لنینست-مائویست آلمان یا حزب کمونیست آلمان بتوانند تبدیل به جریان‌های انقلابی و با نفوذ مشخص برای جایگزینی حزب چپ شوند، امکان شکل‌گیری یک حزب جدید کمونیستی سراسری که بتواند ضمن پیشبرد سیاست‌های انقلابی و رئال‌پولیتیک در خیابان و محیط کار برای مبارزه پارلمانی هم فعال شود و جای حزب چپ را بگیرد، بسیار زیاد است. احتمال دیگری که وجود دارد این است که جبهه‌ی سراسری کمونیستی و آنتی‌کاپیتالیستی هم شکل بگیرد، بعید نیست. در انتخابات اخیر جریان اسپارک‌کیست و حزب مارکسیست-لنینیست-مائویست در برخی از شهرها مثل هامبورگ و برلین ائتلاف تشکیل دادند و به جای دفاع از حزب چپ، کاندیدای خود را تلاش کردند به صورت مستقیم روانه‌ی پارلمان کنند. مارکسیست‌ها و چپ‌های انقلابی و تمام کسانی که سر مواضع صهیونیستی حزب چپ و دفاع این حزب از جنگ اوکراین و غزه دل خوشی از حزب چپ ندارند، بی‌گمان دست روی دست نخواهند گذاشت و به جای دفاع از یک نیروی چپ فرصت‌طلب و جناح چپ بورژوازی در فردای تحولات پیش‌فاشیستی در آلمان تلاش خواهند کرد صورت رادیکال‌تر در

فاشیسم ژانوسِ مُدرنِ سرمایه‌داریِ معاصر

چارچوب یک سیاست رئال‌پولیتیک انقلابی^۱ فاشیسم مبارزه‌کننده، به جای اینکه تمام تخم‌مرغ‌های خود را در سبد حزبی فرصت‌طلب بچینند. در صورت شکل‌گیری یک جبهه‌ی سراسری آنتی‌کاپیتالیستی و یک حزب کمونیستی سراسری انقلابی مبتنی بر رئال‌پولیتیک انقلابی، حزب چپ جایگاه فعلی خود را برای همیشه از دست خواهد داد، بخش رادیکال حزب چپ که با جناح پروامپریالیستی حزب مرزبندی جدی ایدئولوژیک و سیاسی دارد، به یک روند انقلابی و مارکسیستی می‌پیوندد و بخش کنسرواتیو و جنگ‌طلب صهیونیست حزب چپ در حزب سوسیال-دموکرات و یا حزب سبز ذوب می‌شود.

چهره‌های گوناگون فاشیسم معاصر چنان وضعیتی را درست کرده است، که بخش‌هایی از این جریان فاشیستی پشت نقاب لیبرالیسم، محافظه‌کاری شبه‌انقلابی، اکولوژی، بنیادگرایی و اسطوره‌پرستی، ناسیونالیسم افراطی و ملیت‌انگ، اقتدارگرایی دولتی، ایدئولوژی حکومت نظامی مداوم و بنیادگرایی دینی و ملی، تئوری‌های گوناگون توطئه برای پاکسازی قومی دیگر ملت‌ها و جنگ فرهنگی بر علیه فرهنگ‌های "پست" تر و غیره پنهان کنند. این جریان‌ها از این طریق توانسته‌اند در بسیاری مواقع گردن خود را از یک نقد جدی رها کنند و به عنوان نیروی "دموکراتیک" ظاهر شوند. برخی از فاشیسم‌های معاصر خود را نماینده‌ی "دمکراسی" "رادیکال" می‌خوانند. برخی از این جریان‌ها خود را نماینده‌ی شکلی از

۱ Hassan Maarfi Poor, (کتابخانه‌ی گرایش مارکسی، ۲۰۲۳)،

<https://hassan-maarfipour.com/2024/05/16/3802/>. <https://t.me/Communismfornow/2676>

فاشیسم ژانوسی مُدرن سرمایه‌داری معاصر

سوسیالیسم معرفی می‌کنند، برخی سرسخت‌ترین حامیان نئولیبرالیسم هستند، بخش دیگر حامی لمپنیسم ووو. آنچه روشن است، این است که حتی در میان یکدست‌ترین جریانات فاشیستی جناح‌های متفاوتی وجود دارد. حتی نازی‌های هیتلری که نمونه‌ی افراطی‌ترین شکل فاشیسم بود، یکدست نبودند و جناح‌های مختلفی داشتند. آنچه روشن است، این است که تمامی اشکال فاشیسم بدون حمایت لیبرالیسم، بدون حمایت محافظه‌کاران، بدون همسویی اجتماعی و سکوت اکثریت در مقابل آنان، امکان قدرت‌گیری نداشته و ندارند.

هر تعریفی از فاشیسم داشته باشیم، این را نباید فراموش کنیم که جریانات فاشیستی حامیان سرسخت منافع سرمایه‌داری اند و برای حفاظت از سرمایه از هیچ خشونت‌ی ابایی ندارند. بنابراین اگر فاشیسم برای قدرت‌گیری و حفظ منافع سرمایه ابایی از به کارگیری خشونت ضدانقلابی ندارد، چرا کمونیست‌ها و طبقه‌ی کارگر باید ابا داشته باشند، از گفتمان انقلابی قهر انقلابی بر علیه سلطه و خشونت دفاع کنند.

- Adorno, Theodor W., und Ludwig von Friedeburg. *Studien zum autoritären Charakter*. 12. Auflage 2020. Übersetzt von Milli Weinbrenner. Suhrkamp-Taschenbuch Wissenschaft 1182. Suhrkamp, 2020. .1
- Adorno, Theodor W., und Rolf Tiedemann. *Aufarbeitung der Vergangenheit*. Der HörVerlag, 1999. .2
- Alff, Wilhelm. *Der Begriff Faschismus und andere Aufsätze*. 2. Aufl. Edition Suhrkamp 456. Suhrkamp, 1971. .3
- Bellermann, Johannes. *Gramscis politisches Denken: eine Einführung*. 1. Auflage. Reihe theorie.org. Schmetterling Verlag, 2021. .4
- Benjamin, Walter. *Das Kunstwerk im Zeitalter seiner technischen Reproduzierbarkeit: drei Studien zur Kunstsoziologie*. Edition Suhrkamp 28. Suhrkamp, 1977. .5
- Bohrer, Karl Heinz. *Die Ästhetik des Schreckens: die pessimistische Romantik und Ernst Jüngers Frühwerk*. Ullstein-Buch. Ullstein Materialien 35172. Frankfurt/M. u.a, 1983. .6
- Bruns, Julian, Kathrin Glösel, und Natascha Strobl. *Die Identitären: Handbuch zur Jugendbewegung der Neuen Rechten in Europa*. 4. Auflage. Unrast Verlag, 2018. .7
- Bruns, Julian, Kathrin Glösel, und Natascha Strobl. *Die Identitären: Handbuch zur Jugendbewegung der Neuen Rechten in Europa*. 4. Auflage. Unrast Verlag, 2018. .8
- Burke, Edmund. *Betrachtungen über die Französische Revolution*. Herausgegeben von Dieter Heinrich. Suhrkamp, 1967. .9
- Deppe, Frank. *Autoritärer Kapitalismus: Demokratie auf dem Prüfstand*. VSA-Verlag, 2013. .10
- Dimitroff, Georgi. *Gegen Faschismus und den Krieg, Ausgewählte Reden und Sschriften*. Reclam-Verl, 1982. .11
- Fielitz, Maik. *Digitaler Faschismus: die sozialen Medien als Motor des Rechtsextremismus*. Dudenverlag, 2020. .12
- Gramsci, Antonio. *Gefängnishefte: Register*. 1. Aufl. Argument Verl, 2012. .13
- Haffner, Sebastian. *Von Bismarck zu Hitler: ein Rückblick*. Vollst. Taschenbuch-Neuausg. Droemer 30096. Droemer, 2015. .14

- Haug, Wolfgang Fritz. Die Faschisierung des bürgerlichen Subjekts: die Ideologie der gesunden Normalität und die Ausrottungspolitiken im deutschen Faschismus Materialanalysen. Argument-Sonderband 80. Argument-Verlag, 1987. .15
- Haug, Wolfgang Fritz. *Hightech-Kapitalismus in der Grossen Krise*. Berliner Beiträge zur kritischen Theorie, Band 14. Argument, 2012. .16
- Haug, Wolfgang Fritz. *Kritik der Warenästhetik, gefolgt von Warenästhetik im High-Tech-Kapitalismus*. Überarb. Neuausg., 1. Aufl., Originalausg. Edition Suhrkamp 2553. Suhrkamp, 2009. .17
- Haug, Wolfgang Fritz. Vom hilflosen Antifaschismus zur Gnade der späten Geburt. 2., erw. Aufl. Argument, 1993. .18
- Horkheimer, Max, und Theodor W. Adorno. *Dialektik der Aufklärung: philosophische Fragmente*. 26. Auflage, Ungekürzte Ausgabe. With Fischer Taschenbuch Verlag. Fischer-Taschenbücher Fischer Wissenschaft 7404. Fischer Taschenbuch Verlag, 2011. .19
- Krahl, Hans-Jürgen. Konstitution und Klassenkampf: zur historischen Dialektik von bürgerlicher Emanzipation und proletarischer Revolution: Schriften, Reden und Entwürfe aus den Jahren 1966-1970. 5., Veränd. Aufl. Verl. Neue Kritik, 2008. .20
- Kühnl, Reinhard. *Formen bürgerlicher Herrschaft: Liberalismus, Faschismus*. Erstaug. Rororo aktuell. Rowohlt, 1983. .21
- Kühnl, Reinhard, Hrsg. *Texte zur Faschismusdiskussion*. Erstaug., [1.-25. Tsd.]. Rororo aktuell. Rowohlt, 1974. .22
- Kühnl, Reinhard, und Frank Deppe. *Faschismustheorien: ein Leitfaden*. 2., Bearb. Neuauf. Distel-Verl, 2014. .23
- Landa, Ishay. *The apprentice's sorcerer: liberal tradition and fascism*. Studies in critical social sciences, v. 18. Brill, 2010. .24
- Landwehr, Achim. „Von der ‚Gleichzeitigkeit des Ungleichzeitigen‘“. *Historische Zeitschrift* 295, Nr. 1 (2012): 1–34. <https://doi.org/10.1524/hzhz.2012.0350>. .25

- Lukács, Georg. *Die Zerstörung der Vernunft*. Herausgegeben von Frank Benseler. Georg Lukács Werke 9. Luchterhand, 1962. .26
- Lukács, Georg. *Zur Kritik der faschistischen Ideologie*. Dokumentation, Essayistik, Literaturwissenschaft. Aufbau Verl, 1989. .27
- Maarfi Poor, Hassan. *کویرفرونت به مثابه‌ی شکلی از تئوری فاشیستی و فاشیستی کردن تئوری*. ۲۰۲۲، ۱۴۰. <https://hassan-maarfipour.com/2023/03/09/%DA%A9%D9%88%DB%8C%D8%B1%D9%81%D8%B1%D9%88%D9%86%D8%AA%D8%A8%D9%87-%D9%85%D8%AB%D8%A7%D8%A8%D9%87-%DB%8C-%D8%B4%DA%A9%D9%84%DB%8C-%D8%A7%D8%B2-%D8%AA%D8%A6%D9%88%D8%B1%DB%8C-%D9%81%D8%A7%D8%B4%DB%8C/>. .28
- Maarfi Poor, Hassan. *مارکسیسم و رئال‌پولیتیک انقلابی*. کتابخانه‌ی گرایش مارکسی، ۲۰۲۳. <https://hassan-maarfipour.com/2024/05/16/3802/>. .29
- Mansilla, H.C:F. *Faschismus und eindimensionale Gesellschaft*. Luchterhand, 1971. .30
- Marcuse, Herbert, und Herbert Marcuse. *Der eindimensionale Mensch: Studien zur Ideologie der fortgeschrittenen Industriegesellschaft*. 6. Aufl. dtv dtv-Sachbuch 34084. Dt. Taschenbuch-Verl, 2008. .31
- Marx, Karl. *Das Kapital. 1: [Buch 1] Der Produktionsprozess des Kapitals*. 7. Aufl. Ullstein-Bücher 2806. Ullstein, 1978. .32
- Marx, Karl, und Friedrich Engels. *Marx-Engels-Werke 1*. 45 vols. Dietz, 1976. .33
- Marx, Karl, und Friedrich Engels. *Marx-Engels-Werke 3*. Dietz, 1969. .34
- Neocleous, Mark. *Fascism. Concepts in Social Thought*. Univ. of Minnesota Press, 1997. .35
- Online-Kapitalismus: Umwälzungen in Produktions- und Lebensweise*. Das Argument, 62. Jahrgang, Heft 2/3 (2020) = 335. Argument Verlag, 2020. .36

- Reich, Wilhelm. *Die Massenpsychologie des Faschismus*. Kiepenheuer & Witsch, 1971. .37
- Robnik, Drehli. *Flexibler Faschismus: Siegfried Kracauers Analysen rechter Mobilisierungen damals und heute*. 1. Auflage. Edition Politik 163. Transcript, 2024. .38
- Saitō, Kōhei. *Natur gegen Kapital: Marx' Ökologie in seiner unvollendeten Kritik des Kapitalismus*. Campus Verlag, 2016. .39
- Sohn-Rethel, Alfred. *Ökonomie und Klassenstruktur des deutschen Faschismus: Aufzeichnungen und Analysen*. 3. Aufl. Herausgegeben von Johannes Agnoli. Edition Suhrkamp 630. Suhrkamp, 1981. .40
- Speckmann, Guido, und Gerd Wiegel. *Faschismus*. 2., Aktualisierte Auflage. Basiswissen Politik / Geschichte / Ökonomie. PapyRossa Verlag, 2021. .41
- Strick, Simon. *Rechte Gefühle: Affekte und Strategien des digitalen Faschismus*. X-Texte zu Kultur und Gesellschaft. Transcript, 2021. .42
- Traverso, Enzo, und Stephan Lessenich. *Die neuen Gesichter des Faschismus: Postfaschismus, Identitätspolitik, Antisemitismus und Islamophobie: Gespräche mit Régis Meyran*. Deutsche Erstausgabe. Übersetzt von Paul B. Kleiser. Neuer ISP Verlag GmbH, 2019. .43
- Traverso, Enzo, und Stephan Lessenich. *Die neuen Gesichter des Faschismus: Postfaschismus, Identitätspolitik, Antisemitismus und Islamophobie: Gespräche mit Régis Meyran*. Deutsche Erstausgabe. Übersetzt von Paul B. Kleiser. Neuer ISP Verlag GmbH, 2019. .44
- Williams, Raymond. *Innovationen: über den Prozeßcharakter von Literatur und Kultur*. Herausgegeben von H. Gustav Klaus. Syndikat Autoren- und Verl.-Ges, 1977. .45

